

کیمیای محبت

زندگینامه مرحوم شیخ رجب علی خیاط

کتاب کیمیای محبت

چاپ دوازدهم ۱۳۸۲

انتشارات دارالحدیث

ولادت

عبد صالح خدا « رجبعلی نکوگویان » مشهور به « جناب شیخ » و « شیخ رجبعلی خیاط » در سال ۱۲۶۲ هجری شمسی، در شهر تهران دیده به جهان گشود. پدرش « مشهدی باقر » یک کارگر ساده بود. هنگامی که رجبعلی دوازده ساله شد پدرش از دنیا رفت و رجبعلی را که از خواهر و برادر تنی بی بهره بود، تنها گذاشت. از دوران کودکی شیخ بیش از این اطلاعاتی در دست نیست. اما او خود، از قول مادرش نقل می‌کند که:

« موقعی که تو را در شکم داشتم شبی [پدرت غذایی را به خانه آورد] خواستم بخورم دیدم که تو به جنب و جوش آمدی و با پا به شکم می‌کوبی، احساس کردم که از این غذا نباید بخورم، دست نگه داشتم و از پدرت پرسیدم...؟! پدرت گفت حقیقت این است که این ها را بدون اجازه [از مغازه ای که کار می‌کنم] آورده‌ام! من هم از آن غذا مصرف نکردم. »

این حکایت نشان می‌دهد که پدر شیخ ویژگی قابل ذکری نداشته است. از جناب شیخ نقل شده است که:

« احسان و اطعام یک ولی خدا توسط پدرش موجب آن گردیده که خداوند متعال او را از صلب این پدر خارج سازد. »

شیخ پنج پسر و چهار دختر داشت، که یکی از دخترانش در کودکی از دنیا رفت.

خانه

خانه خشتی و ساده شیخ که از پدرش به ارث برده بود در خیابان مولوی کوچه سیاه‌ها (شهید منتظری) قرار داشت. وی تا پایان عمر در همین خانه محقر زیست.

نکته جالب این است که چندین سال بعد، جناب شیخ یکی از اتاقهای منزلش را به یک راننده تاکسی، به نام « مشهدی یدالله »، ماهیانه بیست تومان اجاره داد، تا این که همسر راننده وضع حمل کرد و دختری به دنیا آورد، که مرحوم شیخ نامش را « معصومه » گذاشت. هنگامی که در گوش نوزاد اذان و اقامه گفت، یک دو تومانی پر قنداقش گذاشت و فرمود:

« آقا یدالله! حالا خرجت زیاد شده از این ماه به جای بیست تومان، هیجده تومان بدهید. »

یکی از فرزندان شیخ می‌گوید: من وقتی وضع زندگیم بهتر شد به پدرم گفتم: آقا جان من «چهار تومان» دارم و این خانه را که خشتی است «شانزده تومان» می‌خرند، اجازه دهید در «شهباز» خانه ای نو بخریم. شیخ فرمود:

«هر وقت خواستی برو برای خودت بخر! برای من همین جا خوب است.»

پس از ازدواج، دو اتاق طبقه بالای منزل را آماده کردیم و به پدرم گفتم: آقایان، افراد رده بالا به دیدن شما می‌آیند، دیدارهای خود را در این اتاق‌ها قرار دهید، فرمود:

«نه! هر که مرا می‌خواهد بیاید این اتاق، روی خرده کهنه‌ها بنشیند، من احتیاج ندارم.»

این اتاق، اتاق کوچکی بود که فرش آن یک گلیم ساده و در آن یک میز کهنه خیاطی قرار داشت.
لباس

لباس جناب شیخ بسیار ساده و تمیز بود، نوع لباسی که او می‌پوشید نیمه روحانی بود، چیزی شبیه لباده روحانیون بر تن می‌کرد و عرقچین بر سر می‌گذاشت و عبا بردوش می‌گرفت. نکته قابل توجه این بود که او حتی در لباس پوشیدن هم قصد قربت داشت، تنها یک بار که برای خوشایند دیگران عبا بردوش گرفت، در عالم معنا او را مورد عتاب قرار دادند. جناب شیخ خود این داستان را چنین تعریف می‌کند:

«نفس اعجوبه است، شبی دیدم حجاب (منظور حجاب نفس و تاریکی باطنی است) دارم و طبق معمول نمی‌توانم حضور پیدا کنم، ریشه یابی کردم با تقاضای عاجزانه متوجه شدم که عصر روز گذشته که یکی از اشراف تهران به دیدنم آمده بود، گفت: دوست دارم نماز مغرب و عشا را با شما به جماعت بخوانم، من برای خوشایند او هنگام نماز عبا خود را به دوش انداختم...!»

غذا

جناب شیخ دنبال غذاهای لذیذ نبود، بیشتر وقت‌ها از غذاهای ساده، مثل سیب زمینی و فرنی استفاده می‌کرد. سر سفره، رو به قبله و دو زانو می‌نشست و به طور خمیده غذا می‌خورد، و گاهی هم بشقاب را به دست می‌گرفت همیشه غذا را با اشتهای کامل می‌خورد، و گاهی مقداری از غذای خود را در بشقاب یکی از دوستان که دستش می‌رسید می‌گذاشت. هنگام خوردن غذا حرف نمی‌زد و دیگران هم به احترام ایشان سکوت می‌کردند. اگر کسی او را به مهمانی دعوت می‌کرد با توجه، قبول یا رد می‌کرد، با این حال بیشتر وقت‌ها دعوت دوستان را رد نمی‌کرد. از غذای بازار پرهیز نداشت، با این حال از تأثیر خوراک در روح انسان غافل نبود و برخی دگرگونی‌های روحی را ناشی از غذا می‌دانست. یک بار که با قطار در راه مشهد می‌رفت، احساس کوری باطن کرد، متوسل شد، پس از مدتی به او فهماندند که: این تاریکی در نتیجه استفاده از چای قطار است.
شغل

خیاطی یکی از شغل‌های پسندیده در اسلام است. لقمان حکیم این شغل را برای خود انتخاب کرده بود. جناب شیخ برای اداره زندگی خود، این شغل را انتخاب کرد و از این رو به «شیخ رجبعلی خیاط» معروف شد. جالب است بدانیم که خانه ساده و محقر شیخ، با خصوصاتی که پیشتر بیان شد، کارگاه خیاطی او نیز بود.

یکی از فرزندان شیخ در این باره می‌گوید: ابتدا پدرم در یک کاروانسرا حجره‌ای داشت، و در آن خیاطی می‌کرد. روزی مالک حجره آمد و گفت: راضی نیستم اینجا بمانی. پدرم بدون چون و چرا و بدون این که حقی از او طلب کند، فردای آن روز چرخ و میز خیاطی را به خانه آورد و حجره را تخلیه کرد و تحویل داد، از آن پس در منزل، از اتاقی که نزدیک در خانه بود برای کارگاه خیاطی استفاده می‌کرد.

یکی از دوستان شیخ می‌گوید: فراموش نمی‌کنم که روزی در ایام تابستان در بازار جناب شیخ را دیدم، در حالی که از ضعف رنگش مایل به زردی بود. قدری وسایل و ابزار خیاطی را خریداری و به سوی منزل می‌رفت، به او گفتم: آقا! قدری استراحت کنید، حال شما خوب نیست. فرمود:

«عیال و اولاد را چه کنم؟!»

در حدیث است که رسول خدا (ص) فرمودند :

«إن الله تعالى يحب أن يرى عبده تعباً في طلب الحلال؛
خداوند دوست دارد که بنده خود را در راه به دست آوردن روزی حلال، خسته ببیند.»

«ملعون ملعون من ضيع من يعول؛
ملعون است، ملعون است کسی که هزینه خانواده خود را تأمین نکند.»

سیاست

شیخ در عالم سیاست نبود، اما با رژیم منفور پهلوی و سیاستمداران حاکم آن به شدت مخالف بود. او نه تنها با شاه و دار و دسته‌اش مخالف بود، بلکه مصدق را هم قبول نداشت، ولی از آیت الله کاشانی تعریف میکرد و می‌فرمود:
«باطن او به منزله سقاخانه است.»

وفات

سرانجام در روز بیست و دوم شهریور ماه سال ۱۳۴۰ هجری شمسی سیمرخ وجود پربرکت شیخ پس از عمری خودسازی و سازندگی از این جهان پر کشید.
فرزند شیخ روز قبل از وفات او را چنین تعریف می‌کند:
روز قبل از وفات، پدرم سالم بود، مادرم در خانه نبود، تنها من در خانه بودم، عصر هنگام، پدرم آمد و وضو گرفت و مرا صدا کرد و گفت:

«قدری کسل هستم، اگر آن بنده خدا آمد که لباسش را ببرد، دم قیچی‌ها (پارچه‌های زائدی که بعد از دوخت لباس باقی میماند) در جیبش است و سی تومان باید اجرت بدهد.»

پدرم هرگز به من نگفته بود که کسی اگر آمد، اجرت کار چقدر است، من جریان را نفهمیدم.
یکی از ارادتمندان جناب شیخ، که شب قبل از وفات، از طریق رؤیای صادقانه رحلت ملکوتی وی را پیش‌بینی کرده بود، ماجرای وفات را چنین گزارش می‌کند:

شبی که فردای آن شیخ از دنیا رفت، در خواب دیدم که دارند در مغازه‌های سمت غربی مسجد قزوین را می‌بندند، پرسیدم: چه خبره؟ گفتند آشیخ رجبعلی خیاط از دنیا رفته. نگران از خواب بیدار شدم. ساعت سه نیمه شب بود. خواب خود را رؤیای صادقه یافتم. پس از اذان صبح، نماز خواندم و بیدرنگ به منزل آقای رادمنش رفتم، با شگفتی، از دلیل این حضور بی‌موقع سؤال کرد، جریان رؤیای خود را تعریف کردم. ساعت پنج صبح بود و هوا گرگ و میش، به طرف منزل شیخ راه افتادیم. شیخ در را گشود، داخل شدیم و نشستیم، شیخ هم نشست و فرمود:

« کجا بودید این موقع صبح زود؟ »

من خوابم را نگفتم، قدری صحبت کردیم، شیخ به پهلو خوابید و دستش را زیر سر گذاشت و فرمود:

« چیزی بگوئید، شعری بخوانید! »

یکی خواند:

خوش تر از ایام عشق ایام نیست
صبح روز عاشقان را شام نیست
اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد
باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

هنوز یکساعت نگذشته بود که حال شیخ را دگرگون یافتم، از او خواستم که برایش دکتر بیاورم. یقین داشتم که امروز شیخ از دنیا می‌رود.
شیخ فرمود:
« مختارید »

دکتر... نسخه نوشت، رفتم دارو را گرفتم هنگامی که برگشتم دیدم شیخ را به اتاق دیگری برده‌اند، رو به قبله نشسته و شمد سفیدی روی پایش انداخته‌اند و با شست دست و انگشت سبابه شمد را لمس می‌کرد.
من دقیق شده بودم که ببینم یک مرد خدا چگونه از دنیا می‌رود، یک مرتبه حالی به او دست داد، گویا کسی چیزی در گوش او می‌گوید، که گفت:
« إن شاء الله »

سپس فرمود:

« امروز چند شنبه است؟ دعای امروز را بیاورید. »

من دعای آن روز را خواندم، فرمود:

« بدهید آقا سیداحمد هم بخواند. »

او هم خواند، سپس فرمود:

« دست‌هایتان را به سوی آسمان بلند کنید و بگویید: یا کریم العفو، یا عظیم العفو، العفو، العفو، خدا مرا ببخشد. »

من به دوستم نگاه کردم و گفتم: بروم آقای سهیلی را بیاورم، چون مثل این که رؤیا صادق است و دارد تمام می‌شود، و رفتم.

آقا جان خوش آمدی!

ادامه این داستان را از زبان فرزند شیخ بشنوید: ... دیدم اتاق پدرم شلوغ است، گفتند: جناب شیخ حالش به هم خورده، بلافاصله وارد اتاق شدم، دیدم که پدرم در حالی که لحظاتی قبل وضو گرفته و وارد اتاق شده بود، رو به قبله نشسته، که ناگاه بلند شد و نشست و خندان گفت:
« آقا جان خوش آمدید! » (مقصود از آقا جان امام زمان (ع) است.)

دست داد، و دراز کشید و تمام شد، در حالی که آن خنده را بر لب داشت!

نمای بیرونی آرامگاه جناب شیخ - ابن بابویه - شهر ری

شب اول قبر

یکی دیگر از دوستان ایشان می‌گوید: در عالم رؤیا، شب اول قبر مرحوم شیخ خدمتش رسیدم، دیدم جایگاه عظیمی از طرف مولا امیر المؤمنین (ع) به او عنایت شده، به جایگاه ایشان نزدیک شدم تا مرا دید، نگاهی بسیار ظریف و حساس به من کرد، مانند پدری که به فرزندش تذکر می‌دهد و او توجه ندارد، از نگاه او به یاد آوردم که همیشه می‌فرمود:

« غیر خدا را نخواهید. »

ولی ما باز هم گرفتار هوای نفسیم.

به او نزدیکتر شدم، دو جمله فرمود:

جمله اول:

« خط زندگی، انس با خدا و اولیای خداست. »

جمله دوم:

« آن کس زندگی کرد، که عیالش پیراهنش را شب زفاف در راه خدا ایثار نمود. »

منظور مولا امیر المؤمنین (ع) بود که همسرشان حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها پیراهنشان را شب زفاف در راه خدا ایثار نمودند.

خصوصیات اخلاقی

جناب شیخ بسیار مهربان، خوشرو، خوش اخلاق، متین و مؤدب بود. همیشه دو زانو می نشست، به پشتی تکیه نمی کرد، همیشه کمی دور از پشتی می نشست. ممکن نبود با کسی دست بدهد و دستش را زودتر از او بکشد. خیلی آرامش داشت. هنگام صحبت اغلب خنده رو بود. به ندرت عصبانی می شد. عصبانیت او وقتی بود که شیطان و نفس سراغ او می آمدند. در این هنگام سراسر وجودش را خشم فرا می گرفت و از خانه بیرون میرفت و آن گاه که خود را بر نفس چیره می یافت، آرام باز می گشت.

نکته مهمی که در حسن خلق، مورد توجه شیخ بود و دیگران را نیز بدان توصیه می فرمود، این بود که انسان باید برای خدا خوش اخلاق باشد و با مردم خوش رفتاری کند. در این باره می فرمود:

« تواضع و حسن خلق، برای خدا، نه برای جلب مردم به سوی خود و ریاکارانه.»

شیخ بسیار کم حرف بود، حرکات و سکنات او به خوبی نشان می داد که در حال فکر و ذکر و توجه به خداست. اول و آخر صحبتش خدا بود. نگاه به او، انسان را با خدا آشنا می کرد. هر کس به او نگاه می کرد به یاد خدا می افتاد. گاهی که از او می پرسیدند: کجا بودی؟ می فرمود:

« عند ملیک مقتدر! »

در جلسات دعا، بسیار گریه می کرد. هرگاه اشعار حافظ یا طاقدیس خوانده می شد می گریست. در عین گریه، قادر بود تبسم کند و بخندد و یا مطلبی را نقل کند که همه را از کسالت بیرون بیاورد. نسبت به وجود مقدس امیر المؤمنین (ع) بسیار عشق می ورزید، مانند پروانه گرد شمع وجودش پر و بال می زد، هنگامی که می نشست در هر چند نفس، یک بار ذکر:

« یا علی ادرکنی »

را تکرار می کرد.

اخلاق سفر

شیخ در طول عمر پربرت و نورانی خود سفرهایی به مشهد، کاشان، اصفهان، مازندران و کرمانشاه داشته است. تنها سفر وی به خارج از کشور، مسافرت به عراق، برای زیارت عتبات عالیات بوده است.

به گفته همسفران جناب شیخ، او خوش سفر بود، و در مسافرت‌ها بی آرایش و خوش مشرب. هیچ فرقی میان خود و شاگردان و ارادتمندانش قایل نبود. اگر اثاثیه‌ای باید حمل می شد، او نیز حمل می کرد و سهم خود را از هزینه سفر می پرداخت.

آشتی دادن

یکی از مسایل مهم اخلاقی که جناب شیخ به آن اهمیت می‌داد، آشتی دادن بین افراد بود. از افرادی که با هم قهر بودند دعوت می‌کرد و با تکیه بر قرآن و احادیث اسلامی آنان را آشتی می‌داد.

جدیت در کار

جناب شیخ در کار خود بسیار جدی بود و تا آخرین روزهای زندگی تلاش کرد تا از دست رنج خود زندگیش را اداره کند. با این که ارادتمندان وی با دل و جان حاضر بودند زندگی ساده او را اداره کنند، ولی او حاضر به چنین کاری نشد.

در حدیثی از رسول اکرم (ص) آمده است:

« من أكل من كد يده، كان يوم القيامة في عداد الأنبياء و يأخذ ثواب الأنبياء؛

هر که از دسترنج خود گذران زندگی کند، روز قیامت در شمار پیامبران باشد و پاداش پیامبران بگیرد. »

و در حدیث دیگری فرمود:

« العباده عشره أجزاء تسعه أجزاء في طلب الحلال؛

عبادت ده بخش دارد، که نه بخش آن در طلب (روزی) حلال است. »

تواضع

دکتر فرزام (شاگرد شیخ) در این باره می‌گوید: ایشان در رفتار با دیگران خیلی متواضع بودند، همیشه خودشان در خانه را باز می‌کردند و اجازه ورود می‌دادند، گاهی بی تکلیف ما را به داخل اتاق کارشان می‌بردند که بساط خیاطی در آن جا بود.

یک بار زمستان بود، دو انار آوردند و یکی را به من دادند و گفتند:

« بخور! حمید جان. »

خیلی بی تکبر و تکلف. انگار نه انگار که تفاوتی بین خود و دیگران قایل اند. اگر نصیحتی می‌کردند، از باب ارشاد و هدایت و انجام وظیفه بود. همیشه دم در می‌نشستند و هر که می‌آمد تعارف می‌کردند.

یکی دیگر از شاگردان شیخ می‌گوید: هنگامی که همراه دوستان بود جلوتر از آنها وارد نمی‌شد.

دیگری می‌گوید: به اتفاق شیخ به مشهد رفته بودیم، عازم حرم شدیم، حیدر علی معجزه - پسر مرحوم میرزا احمد مرشد چلویی - دیوانه وار خود را جلوی پای شیخ انداخت و خواست پایش را روی چشم خود بگذارد!

فرمود:

« بی غیرت! آن نافرمانی خداوند را نکن، و از این کار خجالت بکش. من چه کسی هستم؟! »

زهد

فرزند شیخ می‌گوید: روزی یکی از امرای ارتش با چند تن از شخصیت‌های کشوری به خانه ما آمده بودند، او وضع زندگی ما را که دید؛ رفت دو قطعه زمین خرید و آن‌ها را به پدرم نشان داد و گفت: یکی را برای شما خریده ام و دیگری را برای خودم، پدرم گفت:

« آن چه داریم برای ما کافی است. »

بی‌اعتنایی به موقعیت‌های اجتماعی

در اواخر عمر شیخ، به تدریج جمعی از نخبگان با او آشنا شدند، و نه تنها برخی از بزرگان حوزه و دانشگاه با او رابطه داشتند، بلکه تعدادی از شخصیت‌های سیاسی و نظامی کشور نیز با مقاصد گوناگون خدمتش می‌رسیدند. شیخ، با همه تواضع و فروتنی که در برابر مردم مستضعف و مستمند و به ویژه سادات داشت، نسبت به رؤسا و شخصیت‌های دنیوی بی‌اعتنا بود. هنگامی که آنها به خانه‌اش می‌آمدند می‌فرمود:

« آمده اند سراغ پیرزنه (دنیا) را از من بگیرند، گرفتارند، دعا می‌خواهند، مریض دارند، وضعشان به هم خورده ... »

فرزند شیخ می‌گوید: یکی از امرای ارتش که به شیخ ارادت می‌ورزید به من گفت: می‌دانی چرا من پدرت را دوست دارم؟ وقتی برای اولین بار خدمتش رسیدم، نزدیک در اتاق نشسته بود، سلام کردم، گفت: « برو بنشین »، رفتم و نشستم، نایبایی از راه رسید، جناب شیخ تمام قد از جا برخاست، با احترام او را در آغوش کشید و بوسید و کنار خود نشاند.

من نگاه کردم که در خانه او چه می‌گذرد، تا این که مرد نایبنا از جا برخاست تا برود، شیخ کفش او را جلوی پایش جفت کرد، ده تومان هم به او داد و رفت!

ولی هنگامی که من خواستم خداحافظی کنم از جا برخاست و همان طور که نشسته بود گفت:

« خداحافظ! »

ایثار

یکی از برجسته ترین ویژگی‌های زندگی شیخ خدمت به مردم مستمند و ایثارگری او در عین تنگدستی بود. از دیدگاه احادیث اسلامی، ایثار و از خود گذشتگی، زیباترین نیکیه‌ها، بالاترین مراتب ایمان و برترین مکارم اخلاقی است.

جناب شیخ با آن که درآمد ناچیزی از دست رنج خیاطی عایدش می‌شد، از فضیلت ایثار - در عین تنگدستی - بهره ای وافر داشت.

حکایت‌های ایثار و فداکاری این مرد الهی به حقیقت اعجاب انگیز و آموزنده است.

ایثار شب عید

مرحوم « شیخ عبدالکریم حامد » نقل می‌کرد که: من شاگرد خیاطی جناب شیخ بودم و روزی یک تومان دستمزدم بود. شب عید نوروز، جناب شیخ پانزده تومان پول داشت، مقداری از آن را به من داد برنج تهیه کنم و برای چند آدرس ببرم، بالاخره پنج تومان از آن مبلغ ماند، آن را هم به من دادند!

پیش خود گفتم: شب عید دست خالی به منزل می‌رود؟ در همان وقت سر زانوی فرزندش پاره است. لذا پول را داخل کشو گذاشتم و فرار کردم. هر چه جناب شیخ صدا زد، برنگشتم. پس از رسیدن به خانه متوجه شدم که مرا صدا می‌کند و با اوقات تلخی فرمود:

« چرا پول را برنداشتی؟ »

و با اصرار پول را به من داد!

ایثار نسبت به همسایه ورشکسته

یکی از فرزندان جناب شیخ نقل می‌کند:

پدرم یک شب مرا از خواب بیدار کرد و دو گونی برنج از منزل برداشتیم، یکی را من حمل کردم و دیگری را خودش. بردیم در خانه پولدارترین فرد محل خودمان، ضمن تحویل آن به صاحب خانه گفت:

« داداش! یادت هست انگلیس‌ها مردم را بردند در سفارت‌خانه خود و به آن‌ها برنج دادند و در عوض هر یک دانه آن یک خروار گرفتند و باز هم آنها را رها نمیکنند! »

با این شوخی برنج‌ها را تحویل او دادیم و برگشتیم. صبح آن روز مرا صدا زد و گفت:

« محمود! یک چارک برنج نیم دانه بگیر و دو ریال هم روغن دنبه، بده به مادرت تا برای ظهر دم پختک درست کند! »

در آن هنگام، این گونه حرکات پدر برای من سنگین و نامفهوم بود، که چرا آن چه برنج در منزل هست را به پولدارترین فرد محل می‌دهد در حالی که برای نهار ظهر باید برنج نیم دانه بخریم؟! بعد فهمیدم این بنده خدا ورشکسته شده و روز جمعه مهمانی مفصلی در خانه داشت. انصاف

انصاف در گرفتن اجرت

شیخ در گرفتن اجرت برای کار خیاطی، بسیار با انصاف بود. به اندازه ای که سوزن می‌زد و به اندازه کاری که می‌کرد مزد می‌گرفت. به هیچ وجه حاضر نبود بیش از کار خود از مشتری چیزی دریافت کند.

در حدیث است که امام علی (ع) فرمود:

« الانصاف افضل الفضائل:

انصاف برترین فضیلتها است. »

یکی از روحانیون نقل می‌کند که : عبا و قبا و لباده‌ای را بردم و به جناب شیخ دادم بدوزد، گفتم چقدر بدهم؟

گفت: « دو روز کار می‌برد، چهل تومان. »

روزی که رفتم لباسها را بگیرم گفت: « اجرتش بیست تومان می‌شود. »

گفتم: فرموده بودید چهل تومان؟

گفت: « فکر کردم دو روز کار می‌برد ولی یک روز کار برد. »!

احسان

سر خلقت

جناب شیخ به این اصل تربیتی فوق‌العاده اهمیت می‌داد. یکی از شاگردانش از او نقل می‌کند که فرمود:

« با خداوند انسی داشتیم، التماس کردم که سر خلقت چیست؟ به من فهماندند که سر خلقت، احسان به خلق است. »

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

« بتقوی الله امرتم، و للإحسان و الطاعة خلقتم؛

به تقوی الهی امر شده اید و برای نیکو کاری و فرمانبرداری (از خدا) آفریده شده‌اید. «

یکی از دوستان شیخ می‌گوید: روزی به او گفتم: آمیرزا! چیزی به من بدهید که به درد من بخورد! گوش مرا پیچاند و فرمود:

« خدمت به خلق، خدمت به مردم! »

شیخ می‌فرمود:

« اگر می‌خواهی به حقیقت توحید راه پیدا کنی به خلق خدا احسان کن، بار توحید سنگین است و خطرناک و هرکس توان تحمل آن را ندارد، ولی احسان به خلق، تحمل آن را آسان می‌کند. »

و گاه به مزاح می‌فرمود:

« روز به خلق خدا نیکی کن و شب برای گدایی در خانه او برو! »

یکی از نکات مهم در این باب، انفاق و بخشش در عین تنگدستی است،

پیامبراسلام (ص) در این مورد می‌فرماید:

« ثلاثه من حقائق الایمان: الانفاق من الاقتار، وانصافک الناس من نفسک و بذل العلم للمتعلم: »

سه چیز از حقیقت های ایمان است: انفاق در تنگدستی، انصاف با مردم و دانش بخشی به جوینده دانش. «

توصیه به سفره اطعام

شیخ علاوه بر تلاش‌هایی که با واسطه و بی‌واسطه برای احسان به خلق و حل مشکلات گوناگون مردم داشت، به مناسب‌های مختلف به ویژه اعیاد مذهبی، در منزل کوچک خود از حاضران پذیرایی میکرد، و برای اطعام اهل ایمان و گسترده بودن سفره احسان در منزل، اهمیت خاصی قایل بود. همواره سفارش می‌کرد که بکوشید تا در خانه، سفره اطعام داشته باشید و معتقد بود که اگر پول آن را بدهند تا نیازمندان برای خود غذا تهیه کنند، آن خاصیت را ندارد.

احسان به عیالواری بیکار

یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند: مدتی بیکار بودم و سخت گرفتار، به منزل ایشان رفتم تا شاید راهی پیدا شود و از گرفتاری خلاص شوم، همین که به اتاق شیخ وارد شدم و نگاه او به من افتاد، فرمود:

« حجابتی که چنین حجابتی کمتر دیده‌ام! چرا توکلت از خدا سلب شده؟ شیطان سرپوشی بر تو قرار داده که نتوانی بالا را درک کنی! »

در اثر فرمایشات شیخ انکساری در من پدید آمد و خیلی منقلب شدم، فرمود:

« حجابت برطرف شد ولی سعی کن دیگر نیاید. »

بعد فرمود:

« شخصی بیکار است و مریض و دو عیال را باید اداره کند، اگر می‌توانی برو قدری پارچه برای بچه‌ها و خانواده او تهیه کن و بیاور. »

با این که من بیکار بودم و از نظر مالی ناتوان، رفتم و از مغازه یکی از دوستان قدیم - که بزازی داشت - مقداری پارچه نسیه خریدم و به محضر ایشان آوردم. همین که بچه‌ها پارچه‌ها را خدمت ایشان بر زمین نهادم، استاد نگاهی به من کرد و فرمود:

« حیف که دیده برزخی تو باز نیست، تا ببینی کعبه دور سر تو طواف می‌کند، نه تو دور خانه. »!

آقای دکتر ثباتی می‌گوید: یکی از دستورات مؤکد ایشان احسان به خلق بود. برای احسان به خلق ارزش زیادی قایل بود، و احسان را یکی از طرق بسیار نزدیک و مؤثر در سیر الی الله میدانست. به طوری که اگر کسی از راه سیر و سلوک عاجز بود به او توصیه می‌کرد:

« از احسان کوتاهی نکن و تا می‌توانی احسان کن. »
تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن
به دمی یا درمی یا قلمی یا قدمی

خودش هم در احسان به خلق پیش قدم بود. برای یک نفر گرفتاری پیش آمده بود، به جناب شیخ مراجعه نمودند، ایشان فرمود:

« این شخص فقط از خمس به فامیلش کمک می‌کند و احسان دیگری نمی‌کند. »

یعنی: خمس دادن تنها کافی نیست.

حواله ولی عصر علیه السلام به امام جماعت

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: مرحوم سهیلی - رضوان الله تعالی علیه - می‌گفت: مغازه من در چهار راه عباسی - تهران - بود روزی در هوای گرم تابستان دیدم که شیخ نفس زنان به مغازه من آمد و ضمن دادن مبلغی پول گفت:

« معطل نکن، فوراً این پول را برسان به سید بهشتی. »

او امام جماعت مسجد حاج امجد در خیابان آریانا بود. من به هر نحو شده فوراً خود را به منزل ایشان رساندم و پول را به ایشان دادم.

بعدها از ایشان پرسیدم که جریان آن روز چه بود؟ پاسخ داد: آن روز مهمان برایم آمده بود و هیچ چیزی در منزل نداشتم، رفتم در اتاق دیگر و به حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - متوسل شدم، که این حواله به من رسید!

جناب شیخ هم گفت:

« حضرت ولی عصر - صلوات الله علیه - به من فرمودند: زود به سید بهشتی پول برسانید. »

مقام حضرت عبدالعظیم الحسنی

یکی از یاران شیخ می گوید: با شیخ به زیارت سید الکریم علیه السلام رفتیم، (جناب شیخ) از ایشان (یعنی از حضرت عبدالعظیم) پرسیدند که:

« از کجا به این مقام رسیدید؟ »

حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود:

از طریق احسان به خلق، من قرآن می نوشتم و با زحمت می فروختم و پول آن را احسان می کردم!

یاری نابینا و نورانیت دل

یکی از شاگردان شیخ نقل کرد که: یک روز با تاکسی در «سلسبیل» می رفتم، نابینایی را دیدم که در انتظار کمک کسی کنار خیابان ایستاده است، بلافاصله ایستادم و پیاده شدم و به او گفتم: کجا می خواهی بروی؟

گفت: می خواهم بروم آن طرف خیابان.

گفتم: از آن طرف کجا می خواهی بروی؟

گفت: دیگر مزاحم نمی شوم.

با اصرار من گفت: می روم خیابن هاشمی، سوارش کردم او را به مقصد رساندم.

فرد صبح خدمت شیخ رسیدم، بدون مقدمه گفت:

« آن کوری که سوارش کردی و به منزل رساندی جریانش چه بود؟ »

داستان را گفتم، گفت:

« از دیروز که این عمل را انجام دادی خداوند متعال نوری در تو خلق کرده که در برزخ هنوز هست. »

اطعام چهل نفر و شفای بیمار

یکی از دوستان شیخ می گوید: فرزندم تصادف کرده و در بیمارستان بستری بود، نزد جناب شیخ رفتم و عرض کردم: چه کنم؟ فرمود:

« ناراحت نباش، گوسفندی بخر و چهل نفر از کارگرهای میدان را جمع کن و برایشان آبگوشت درست کن و یک روزه خوان هم دعوت کن تا دعا کند. وقتی آن چهل نفر «آمین» گفتند، بچه تو خوب می شود و روز بعد به خانه می آید. »

اهمیت ندادن به اطعام، علت مرگ فرزند هم ایشان نقل کرده که: شخصی به رغم درمان‌های مختلف در داخل و خارج، بچه‌دار نمی‌شد تا اینکه یکی از یاران شیخ او را به خدمت ایشان آورد و جریان را گفت، شیخ فرمود:

« خداوند به این‌ها دو پسر می‌دهد و هر پسری که داد یک گاو بکشند و بدهند خلق الله. »

پرسید: برای چه؟

ایشان پاسخ دادند:

« من از امام رضا علیه السلام خواستم و ایشان هم قبول کردند. »

پسر اول به دنیا آمد، پدر، به فرموده شیخ، گاو کشت و اطعام کرد، ولی پس از تولد پسر دوم عده‌ای از اقوام پدر، با طرح مسایلی مانند این که: مگر شیخ رجبعلی خیاط امام زاده است؟! معجزه کرده؟! او چکاره است که می‌گوید این طور می‌شود؟ و ... مانع از کشتن گاو و اطعام شدند، و هنگامی که معرف او به شیخ، تأکید می‌کند که این کار را انجام بده، می‌گوید: این کارها خرافات است. پس از چندی فرزند دوم از دنیا رفت.

برکت سیر کردن یک حیوان گرسنه!

یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند که: روزی به این جانب فرمود:

« شخصی از یکی از کوچه‌های قدیمی تهران عبور می‌کرد، ناگاه چشمش به داخل جوی به سگی افتاد که چند بچه داشت، بچه‌ها به پستان مادر حمله می‌برند ولی مادر از فرط گرسنگی قارد به شیر دادن نبود و از این وضع رنج می‌برد، او بلافاصله به دکان کبابی در همان کوچه رفت و چند سیخ کباب گرفت، و پیش آن سگ ریخت... در سحر همان شب خداوند متعال به آن شخص عنایتی کرد که گفتنی نیست. »

احسان براساس خدا خواهی

مسأله اصلی در خدمت به مردم از دیدگاه جناب شیخ، انگیزه و چگونگی آن است. شیخ معتقد بود که: ما باید همان گونه در خدمت مردم باشیم که امامان ما و اولیای الهی بودند، آنان هدفی در خدمت جز خداوند متعال نداشتند، خدمت آنان به مردم برای خدا و به عشق او بود

در این باره می‌فرمود:

« احسان به خلق باید بر اساس خدا خواهی باشد؛ (إنما نطعمکم لوجه الله)، هزینه فرزندت را چگونه می‌پردازی و قربان و صدقه‌اش هم می‌روی؟ آیا کودک کاری برای پدر و مادر می‌تواند انجام دهد؟ پدر و مادر عاشق فرزند خردسال خود هستند، و از روی خاطر خواهی برای او خرج میکنند، حال چرا با خداوند متعال این گونه معامله نمی‌کنی؟! چرا به اندازه فرزند خود به او عشق نمی‌ورزی؟! و اگر گاهی هم به کسی احسان می‌کنی برای پاداش آن کیسه می‌دوزی؟! »

اخلاص

یکی از اصلی ترین مسایلی که شیخ در تعلیم و تربیت شاگردان همیشه بر آن تأکید داشت، مسئله اخلاص بود. اخلاص نه تنها در عقیده و عبادت، بلکه اخلاص در همه کارها.

او بارها تأکید میکرد که:

« دین حق همین است که بالای منبرها گفته می شود ولی دو چیز کم دارد: یکی اخلاص و دیگری دوستی خداوند متعال، این دو باید به مواد سخنرانی ها افزوده شود. »

همه کارها برای خدا

یکی از سخنان ارزنده و بسیار آموزنده جناب شیخ این است که می فرمود:
« همه چیز خوب است، اما برای خدا! »

گاه به چرخ خیاطی خود اشاره می کرد و می فرمود:

« این چرخ خیاطی را ببینید، همه قطعات ریز و درشتش مارک مخصوص کارخانه را دارد ... می خواهند بگویند کوچکترین پیچ این چرخ هم باید نشان کارخانه ما را داشته باشد. انسان مؤمن هم همه کارهای او باید نشان خدا را داشته باشد. »

در مکتب تربیتی شیخ، سالک قبل از انجام هر کاری باید تأمل کند، اگر آن کار نامشروع است، برای خدا آنرا ترک کند و اگر مشروع است و انجام آن خوشایند تمایلات نفسانی نیست، آن را برای خدا انجام دهد، و اگر مشروع است و خوشایند نفس، ابتدا از میل نفسانی خود استغفار کند، سپس آن کار را برای خدا انجام دهد.

اخلاص حتی در خوردن و خوابیدن

براساس رهنمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به ابوذر فرمود:
« یا ابا ذر، لیکن لک فی کل شیء نیه صالحه، حتی فی النوم والأکل؛
ابوذر! باید در هر کاری نیتی پاک داشته باشی، حتی در خوردن و خوابیدن. »

شیخ به شاگردان خود مکرر تأکید می کرد که:

« همه کارها باید برای خدا باشد، حتی خوردن و خوابیدن. »

و می افزود:

« هرگاه این استکان چای را به قصد خدا بخوری، دل تو به نور الهی منور می شود، ولی اگر برای حظ نفس خوردی، همان می شود که خواسته بودی. »

می‌خواهی طلبه بشی یا آدم؟

آیت الله مهدوی کنی فرمودند: در آغاز تحصیل و اوایل طلبگی وقتی خواستم لباسی برای خود بخرم - بعد از این که لباس عاریه مرحوم برهان را می‌خواستم پس بدهم - پیش شخصی به نام شیخ رجبعلی خیاط رفتم، در آن هنگام چهارده - پانزده سال داشتم، پارچه را برای ایشان بردم، محل کار او در منزلش و در اتاقی نزدیک در بود. قدری نشستیم، ایشان آمد و گفت:

« خوب، حالا می‌خواهی چه بشی؟ »

گفتم: طلبه.

گفت: « می‌خواهی طلبه بشی یا آدم؟ »

من قدری تعجب کردم، که چرا یک کلاهی با یک معمم این گونه حرف می‌زند، سپس گفت:

« ناراحت نشو! طلبگی خوب است، ولی هدف آدم شدن باشد. به شما نصیحتی می‌کنم فراموش نکن، از همین حالا که جوان هستی و آلوده نشده‌ای، هدف الهی را فراموش نکن، هر کاری می‌کنی برای خدا انجام بده، حتی اگر چلوکباب هم خوردی به این قصد بخور که نیرو بگیری و در راه خدا عبادت کنی و این نصیحت را در تمام عمر فراموش نکن. »

برای خدا بدوز!

به کفاش می‌فرمود:

« وقتی کفش می‌دوزی، اولاً برای خدا سوزن را فرو کن و بعد آن را خوب و محکم بدوز که به این زودی پاره نشود. »

به خیاط می‌گفت:

« هر درزی که می‌دوزی به یاد خدا بدوز و محکم. »

برای خدا بیا!

یکی از شاگردان شیخ توصیه‌های ایشان به اخلاص را چنین توصیف می‌کند: شیخ می‌گفت:

« این جا (خانه شیخ) که می‌آیید برای خدا بیایید، اگر برای من بیایید ضرر می‌کنید! »

حال عجیبی داشت، مردم را به خدا دعوت می‌کرد، نه به خود.

برای خدا دوست داشته باش!

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: در جلسه خصوصی به من فرمود:
«خواست فلان جاست، خوب است، ولی باید برای خدا باشد.»

روزی من با یکی از دوستان خدمت ایشان بودیم، اشاره کرد به قلب دوستم و گفت:
«در این جا دو تا دختر (یا پسر) می‌بینم، این خوبه، ولی دل جای خداست باید علاقه به فرزند برای خدا باشد.»

می‌فرمود:

«مقدس‌ها همه کارشان خوب است، فقط «من» خود را با «خدا» باید عوض کنند.»

برای خدا ببوس!

آیت الله فهری، توصیه‌های شیخ درباره اخلاص را چنین توصیف می‌کند: تکیه کلام ایشان: «کار برای خدا بود». آن قدر ضمن فرمایشات خود تکرار می‌کرد که: «کار برای خدا بکنید، کار برای خدا بکنید» که برای شاگردانش «کار برای خدا» حالت ملکه پیدا می‌کرد. مانند یک فیل بانی که مرتب با چکش به سر فیل می‌کوبد، مرتب بر اندیشه شاگردانش میکوبید که «کار برای خدا». مثال‌هایی از خود و دیگران در این زمینه می‌آورد تا حالت ملکه در مخاطب ایجاد شود. به همه و در همه حال تأکید میکرد:

«کار برای خدا.»

می‌فرمود:

«شب که به خانه می‌روی و همسرت را میخواهی ببوسی، برای خدا ببوس!»

می‌گفت:

«در تمام زوایای زندگی انسان باید خدا باشد.»

مقامات و مکاشفات کسانی که در مکتب شیخ پرورش می‌یافتند در اثر عمل به این دستورالعمل بود.

وای بر من!

یکی از شاگردان شیخ که نزدیک به سی سال با ایشان بوده نقل می‌کرد که: شیخ به من می‌فرمود:
«روح شخصی از علمای اهل معنا - که ساکن یکی از شهرهای بزرگ ایران بود - را در برزخ دیدم که تأسف می‌خورد و مرتب بر زانوی خود می‌زد و می‌گفت: وای بر من، آدمم، و عملی خالص برای خدا ندارم!
از او پرسیدم که چرا چنین میکند؟ پاسخ داد: در ایام حیات، روزی با یکی از اهل معنا که کاسب بود برخورد کردم، او مرا به برخی از خصوصیات باطنی خود متذکر ساخت، پس از جدا شدن از او تصمیم به ریاضت گرفتم، تا مانند آن شخص دیده برزخی پیدا کنم و به مکاشفات و مشاهدات غیبی دست یابم. مدت سی سال ریاضت کشیدم تا موفق شدم، در این هنگام مرگم فرا رسید، اکنون به من می‌گویند: تا آن هنگام که آن شخص اهل معنا تو را متذکر ساخت

گرفتار هوای نفس بودی، و پس از آن تقریباً سی سال از عمر خود را صرف رسیدن به مکاشفات و رؤیت حالات برزخی کردی، اینک بگو: عملی که خالص برای ما انجام داده‌ای کدام است؟! «

خوب شدن برای خدا!

یکی از علمای معاصر که خود استاد اخلاق و عرفان است، فرمودند که:

از جناب شیخ رجبعلی درباره خودم سؤال کردم که چگونه‌ام؟

پاسخ داد:

« آقای حاج شیخ! دلت می‌خواهد خوب شوی ولی برای خودت! سعی کن برای خدا بخواهی خوب شوی «!!

آثار اخلاص

تکیه کلام شیخ این جمله بود:

« من كان لله كان الله له « کسی که صد در صد برای خدا کار کند خدا هم برای او خواهد بود

و می‌فرمود:

« تو برای خدا باش، خداوند و ملائکه‌اش برای توست. «

گاهی می‌فرمود:

« اگر انسان موفق به عملش هم نشود، صحبت آن اثر خوبی در روحیه شخص می‌گذارد. «

هدایت ویژه الهی از برکات اخلاص

شیخ یکی از برکات مهم اخلاص را برخورداری از هدایت ویژه الهی می‌دانست و بر این اعتقاد به این آیه کریمه استناد می‌کرد:

(والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا : و کسانی که در راه ما کوشیده اند به یقین آنها را به راه های خود هدایت می کنیم. سوره عنکبوت آیه ۶۹) و در تبیین مطلب می‌فرمود:

« اگر تو برای خدا قیام کنی، تمام عوالم خلقت دلیل راه تو هستند. چون کمالشان در فنای در تو می باشد، آن‌ها می‌خواهند آن چه را در فطرت دارند تحویل دهند تا به کمال واقعی برسند، اگر انسان برای خدا قیام کند، همه عوالم وجود سر راه او صف می‌کشند، تا آن چه را در خود دارند به او عرضه کنند و راهنمای او باشند. «

شیخ برای برخورداری از هدایت ویژه الهی که در واقع تربیت خاص اوست، بالاترین مراتب اخلاص را ضروری می‌دانست، بدین معنا که انسان باید از تلاشهای خود هیچ هدفی جز رضای خداوند متعال نداشته باشد، حتی کمال خود را هم در نظر نگیرد و در این باره می‌فرمود:

« تا انسان کمال خود را در نظر دارد به حقیقت نمی‌رسد، آن چه در توان انسان است باید در راه رسیدن به خدا به کار گرفته شود، که در این صورت خداوند متعال انسان را برای خود تربیت می‌کند. «

بوی خدا در عمل!
جناب شیخ تأکید می‌کرد که:

« وقتی خدا را شناختی، هر چه می‌کنی باید خالصانه و عاشقانه باشد، حتی کمال خود را هم در نظر نگیر، نفس بسیار زیرک و پیچیده است، و دست بردار نیست به هر نحو شده می‌خواهد خود را وارد کند. انسان تا وقتی که خود را می‌خواهد و توجه به خود دارد، کارهای او نفسانی است و اعمالش بوی خدا نمی‌دهد، ولی اگر خودخواهی را کنار گذاشت و خداخواه شد، کارهای او الهی می‌شود و اعمالش بوی خدا می‌دهد، و آن یک نشانی دارد که در کلام سجاد علیه السلام آمده است که می‌فرماید: « و ما أطیب طعم حبه: چقدر محبت تو خوش طعم است. مناجات خمسۀ عشر - مناجات العارفين - مفاتیح الجنان ».

غلبه بر شیطان!
یکی از برکات کار برای خدا غلبه بر شیطان است. شیخ در این باره، می‌فرمود:

« کسی که برای خدا قیام کند نفس با هفتاد و پنج لشگر و شیطان با جنود خود، برای از بین بردنش قیام می‌کنند ولی « جند الله هم الغالبون ». عقل هم دارای هفتاد و پنج لشگر است و نخواهد گذاشت بنده مخلص، مغلوب شود: (این عبادی لیس لک علیهم سلطان: بدان که بر بندگان (خالص) من دست نخواهی یافت. سوره حجر آیه ۴۲). اگر علاقه به غیر خدا نداشته باشی، نفس و شیطان زورشان به تو نمی‌رسد، بلکه مغلوب تو می‌گردند. »

و می‌فرمود:
« در هر نفس کشیدن امتحانی است، ببین با انگیزه رحمانی آغاز میشود یا با انگیزه شیطانی آمیخته می‌گردد! »

باز شدن چشم دل
جناب شیخ معتقد بود تا انسان به غیر خدا توجه دارد و غیر او را می‌خواهد در واقع مشرک و دل او آلوده به زنگار شرک است و در این رابطه به آیه کریمه (انما المشرکون نجس: همانا مشرکان پلیدند. سوره توبه آیه ۲۸) تا وقتی که غبار شرک بر آینه دل باشد، انسان نمی‌تواند با حقایق هستی آشنا شود. از این رو شیخ می‌فرمود:

« تا انسان توجهش به غیر خداست، نسبت به حقایق هستی نامحرم است و از باطن خلقت آگاه نیست. »

اما اگر انسان خالص شود، غبار شرک از آینه دل او زدوده شده و محرم راز آفرینش می‌گردد. جناب شیخ در این باره می‌فرمود:

« اگر کسی برای خدا کار کند، چشم دلش باز می‌شود، اگر مواظب دلتان باشید و غیر خدا را در آن راه ندهید، آن چه را دیگران نمی‌بینند می‌بینید، و آن چه را دیگران نمیشنوند شما می‌شنوید. »

برکات مادی و معنوی اخلاص
قرآن کریم تصریح می‌فرماید که اگر کسی اهل دنیا هم باشد باید بداند که اطاعت خدا از دنیای او نخواهد کاست،
بلکه اطاعت خدا علاوه بر دنیا حیات طیبه جاوید را هم نصیب او خواهد کرد:

« من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و الآخرة: هر کس ثواب دنیوی می‌خواهد (بداند که) ثواب دنیوی و اخروی نزد خداوند است. سوره نساء آیه ۱۳۴ »

به بیان دیگر، خداوند متعال همه چیز است، کسی که خدا دارد همه چیز دارد. یکی از ارادتمندان جناب شیخ
می‌گوید: شیخ از من پرسید:

« شغل شما چیست؟ »

گفتم: نجار هستم.

فرمود:

« این چکش را که به میخ می‌زنی به یاد خدا می‌زنی یا به یاد پول؟! اگر به یاد پول بزنی، همان پول را به تو
می‌دهند و اگر به یاد خدا بزنی هم پول به تو می‌دهند و هم به خدا می‌رسی. »

برای خدا درس می‌دادم!

یکی از شاگردان شیخ از ایشان نقل می‌کند که:

« در تشییع جنازه آیت الله بروجردی - رحمه الله علیه - جمعیت بسیاری آمدند و تشییع باشکوهی شد، در عالم
معنا از ایشان پرسیدم که چطور از شما این اندازه تجلیل کردند؟ فرمود: تمام طلبه‌ها را برای خدا درس می‌دادم. »

خدا کار ما را درست کرد!

یکی از ارادتمندان شیخ از ایشان نقل می‌کند که فرمود:

« اسم فرزندم برای سربازی درآمد بود، می‌خواستم دنبال کار او بروم که زن و مردی برای حل اختلاف نزد من
آمدند، ماندم تا قضیه آن دو را فیصله دهم، بعد از ظهر فرزندم آمد و گفت: نزدیک پادگان به چنان سردردی مبتلا
شدم که سرم متورم شد، دکتر معاینه کرد و مرا از خدمت معاف دانست، همین که از پادگان بیرون آمدم، گویی
اثری از ورم و سردرد نبود! »

شیخ در پایان اضافه کرد که:

« ما رفتیم کار مردم را درست کنیم، خدا هم کار ما را درست کرد. »

احترام

احترام ویژه به سادات

به فرزندان علی (ع) و فاطمه (ع) و سادات خیلی احترام می‌کرد. بارها دیده شد که دست و پایشان را می‌بوسید و به دیگران نیز توصیه می‌کرد که به سادات احترام کنند. سید بزرگواری بود که گه گاهی به دیدار شیخ می‌آمد. او به قلیان عادت داشت، هنگامی که برای او قلیان آماده می‌کردند، شیخ با این که اهل دود نبود، برای آن که سید شرمنده نشود، نخست خودش نی قلیان را به لب نزدیک می‌کرد و وانمود می‌ساخت که قلیان می‌کشد، آن گاه به سید تعارف می‌کرد. یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند: روزی در فصل سرما، در محضر شیخ بودم فرمودند:

« بیا با هم برویم در یکی از محله‌های قدیم تهران »

با هم رفتیم در یکی از کوچه‌های قدیمی، یک دکان خرابه بود و پیر مردی از سادات محترم - که مجرد بود- در آنجا زندگی می‌کرد و شب‌ها همان جا می‌خوابید و شغلش زغال فروشی بود. معلوم شد شب گذشته، کرسی آتش گرفته و لباس‌ها و بعضی از وسایل او سوخته بود، شرایط زندگی آن پیر مرد به گونه‌ای بود که بسیاری از مردم حاضر نیستند در چنین مکان‌هایی حضور پیدا کنند. شیخ با نهایت تواضع نزد او رفت و پس از احوال پرسی لباسهای نشسته و کثیف او را برای اصلاح و شستشو برداشت. پیر مرد گفت: آقا سرمایه‌ام تمام شده و نمی‌توانم ذغال فروشی کنم. جناب شیخ به من فرمود:

« چیزی به او بده که سرمایه کارش کند. »

احترام به همه مردم

جناب شیخ نه تنها به سیدها، بلکه برای همه مردم احترام قایل بود. اگر کسی اشتباهی می‌کرد، او را در انتظار دیگران سبک نمی‌نمود. خطاهای کسی را به رخ او نمی‌کشید و در ظاهر با او گرم می‌گرفت. طبع شعر

جناب شیخ به اشعار عرفانی و اخلاقی بسیار علاقه‌مند بود. بیشتر وقت‌ها مواعظ شیخ آمیخته با اشعار آموزنده بود و در این ارتباط به شعرهای حافظ و مثنوی طاق‌دیس خیلی اهمیت می‌داد و هنگامی که اشعار آنان خوانده می‌شد می‌گریست.

به مثنوی طاق‌دیس خیلی علاقه داشت، و می‌فرمود:

« اگر در همه شهر یک کتاب طاق‌دیس ملاحمد نراقی بود، هر چه داشتم می‌دادم و آن کتاب را می‌خریدم. »

دکتر ابوالحسن شیخ، که سال‌ها از نزدیک با جناب شیخ آشنایی داشته می‌گوید: شیخ، حافظ شناس خوبی بود و اشعار حافظ را خوب تفسیر می‌کرد.

شیخ در مورد حافظ می‌فرمود:

« حافظ از جنبه معنوی واقعاً کوتاهی و فروگذار نکرده، و آن چه که لازمه بیان حقایق معنوی و ذوقیات عرفانی بوده در شعر او هست. »

شیخ به حافظ بیش از دیگر شاعران ارادت می‌ورزید و اشعار او را به زبان می‌آورد و حتی اگر می‌خواست کسی را تنبیه کند و یا هشدار دهد شعر حافظ می‌خواند.

خواندن اشعار با صدای خوش
دکتر فرزام در این باره می‌گوید: مرحوم جناب شیخ اشعار را با لحن و آواز خوشی می‌خواندند، مثلاً گاهی اشعار
مرحوم فیض کاشانی را می‌خواندند، مانند:

ز هر چه غیر یار استغفرالله
ز بــــود مستعار استغفرالله
دمی کان بگذرد بی یاد رویش
از آن دم بی شمار استغفرالله

این اشعار را می‌خواندند و رفقا را منقلب می‌کردند.

سیره

اساتید و شاگردان

مقامات و کمالات معنوی جناب شیخ برای هر کس که او را از نزدیک می‌شناخت، یا پای صحبت آشنایان او نشسته بود، نیازی به توضیح ندارد.

اصلی‌ترین سؤال در زندگی این شخصیت بزرگ معنوی آن است که: او چگونه به این جایگاه والای انسانی دست یافت؟ و چگونه کسی که از معلومات رسمی حوزه و دانشگاه بی بهره بود، به جایی رسید که نه تنها مردم کوچه و بازار، بلکه تحصیلکردگان حوزه و دانشگاه از برکات هدایتش بهره می‌بردند؟ و در یک جمله: راز جهش و موفقیت جناب شیخ چه بود؟ او در مکتب کدام استاد پرورش یافت، و مربی معنوی او که بود؟

جناب شیخ، هر چند از دانستنی‌های رسمی حوزه و دانشگاه بی بهره بود، ولی محضر برخی بزرگان علم و معرفت و معنویت را درک کرده بود. کسانی همچون مرحوم آیت الله محمدعلی شاه آبادی، استاد حضرت امام خمینی (ره)، مرحوم آیت الله میرزا محمدتقی بافقی و مرحوم آیت الله میرزا جمال اصفهانی سمت استادی وی را داشتند. همچنین جناب شیخ از درسهای دو عالم بزرگوار: آقا سیدعلی مفسر و سیدعلی غروی - مفسر و امام جماعت مسجدی در محله سلسبیل تهران - استفاده می‌کرد.

ایشان، در نتیجه همین تحصیلات غیررسمی، با قرآن کریم و احادیث اسلامی کاملاً آشنا شده بود و در مجالسی که بر پا می‌داشت، قرآن و احادیث و ادعیه را ترجمه و تفسیر می‌کرد و معانی لطیفی از آنها ارائه می‌نمود، که دیگران کمتر بدان توجه می‌کردند.

بنابراین آشنایی جناب شیخ با معارف اسلام، مرهون بهره‌گیری از محضر این بزرگان و امثال آنان بوده‌است، لیکن مبدأ جهش و تحول معنوی او را باید در جای دیگری جستجو کرد، که آن نقطه عطفی در زندگی پرمآجرای شیخ است، و اگر شیخ فرموده:

« من استاد نداشتم»

اشاره به این نقطه است.

یکی از ارادتمندان جناب شیخ نقل می‌کند که: ایشان میفرمود:

« من استاد نداشتم، ولی در جلسات مرحوم شیخ محمدتقی بافقی که شب‌ها در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم (ع) برگزار می‌شد و ایشان سخنرانی می‌کرد شرکت می‌کردم، او اهل باطن بود. یک شب نگاهی به مجلس کرد و خطاب به من فرمود: تو به جایی می‌رسی. »

شیخ شاگردان زیادی داشت، که آنها عبارت بودند از تحصیلکردگان دانشگاه و افراد تاجر و کاسب و افراد دیگر، که اسامی تعدادی از آنان به شرح زیر است:

مرحوم دکتر عبدالعلی گویا (دکترای فیزیک هسته ای از فرانسه)،

جناب دکترعلی مدرسی (دکترای فیزیک)،

جناب آقای دکتر حمید فرزام (دکترای ادبیات فارسی)،

جناب مرحوم دکتر ابوالحسن شیخ (پدرشیمی ایران)،

دکتر هوشنگ ثباتی،

دکتر حاج حسن فرشچی (مشهور به توکلی - دندانپزشک)،

دکتر میر مطهری،

مهندس فروغی زاده،

دکتر خوانساری،

دکتر محمد محقق،

مرحوم شیخ عبدالکریم حامد،

جناب آقای صنوبری،

جناب آقای شایسته،

جناب آقای حاج مهدی ابوالحسنی،

جناب آقای رستمیان،

جناب آقای پاچناری

وجناب سید حسن میرمالک.....

تحول معنوی

شبه داستان حضرت یوسف

جناب شیخ در دیداری که با حضرت آیت الله سید محمدهادی میلانی داشته تحول معنوی خود را چنین بازگو نموده است که:

« در ایام جوانی (حدود ۲۳ سالگی) دختری رعنا و زیبا از بستگان، دلباخته من شد و سرانجام در خانه‌ای خلوت مرا به دام انداخت، با خود گفتم: « رجبعلی! خدا میتواند تو را خیلی امتحان کند، بیا یک بار تو خدا را امتحان کن! و از این حرام آماده و لذت بخش به خاطر خدا صرف نظر کن. سپس به خداوند عرضه داشتم: « خدایا! من این گناه را برای تو ترک می‌کنم، تو هم مرا برای خودت تربیت کن.»»

آنگاه دلیرانه، همچون یوسف (ع) در برابر گناه مقاومت می‌کند و از آلوده شدن دامن به گناه اجتناب می‌ورزد و به سرعت از دام خطر میگریزد. این کف نفس و پرهیز از گناه، موجب بصیرت و بینایی او می‌گردد. دیده برزخی او باز می‌شود و آن چه را که دیگران نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند، می‌بیند و می‌شنود. به طوری که چون از خانه خود بیرون می‌آید، بعضی از افراد را به صورت واقعی خود می‌بیند و برخی اسرار برای او کشف می‌شود. از جناب شیخ نقل شده‌است که فرمود:

« روزی از چهارراه «مولوی» و از مسیر خیابان «سیروس» به چهار راه «گلوبندک» رفتم و برگشتم، فقط یک چهره آدم دیدم! »

مشروح این داستان را شیخ برای کمتر کسی بیان کرده است، گاهی به مناسبتی بدان اشارتی می‌کرد و می‌فرمود:

« من استاد نداشتم، ولی گفتم: خدایا! این را برای رضایت خودت ترک می‌کنم و از آن چشم می‌پوشم، تو هم مرا برای خودت درست کن. »

ره صد ساله

دعای جوانی به دام افتاده که: « خدایا مرا برای خودت تربیت کن » در آن فضای هیجان انگیز مستجاب شد، و جهشی در زندگی معنوی این جوان سعادت‌مند پدید آورد، که انسان‌های ظاهربین و سطحی‌نگر قادر به درک آن نیستند. رجبعلی با این جهش، ره صد ساله را یک شبه طی کرد و شد:

« شیخ رجبعلی خیاط ».

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

باز شدن چشم و گوش قلب، نخستین گام از تربیت الهی

در نخستین گام از تربیت الهی، چشم و گوش قلبی این جوان باز شد و اینک در باطن جهان، و در ملکوت عالم چیزهایی می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و آواهایی می‌شنود که دیگران نمی‌شنوند، این تجربه باطنی، موجب شد که شیخ اعتقاد پیدا کند که: « اخلاص » موجب باز شدن چشم و گوش « دل » است، و به شاگردانش تأکید می‌کرد:

« اگر کسی برای خدا کار کند چشم و گوش قلب او باز می‌شود. »

برای نمونه حدیثی از رسول خدا (ص) روایت شده که ایشان می‌فرمایند:

« ما من عبد إلا و فی وجهه عینان یبصر بهما أمر الدنیا، و عینان فی قلبه یبصر بهما أمر الآخرة، فإذا أراد الله بعبد خیرا فتح عینیه اللتین فی قلبه، فأبصر بهما ما وعده بالغیب، فأمن بالغیب علی الغیب؛ هیچ بنده‌ای نیست جز این که دو چشم در صورت اوست که با آن‌ها امور دنیا را می‌بیند و دو چشم در دلش که با آن‌ها امور آخرت را مشاهده میکند، هرگاه خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد، دو چشم دل او را می‌گشاید که به وسیله آن‌ها وعده‌های غیبی او را می‌بیند و با دیده‌های غیبی به غیب، ایمان می‌آورد. »

هدایت ویژه الهی

جوان خیاط پس از رهایی از دام نفس اماره و شیطان و باز شدن چشم و گوش دل، در صف بندگان شایسته قرار می‌گیرد و از این پس گاهی در خواب و گاهی در بیداری، از الهام‌های سازنده غیبی برخوردار می‌شود و از هدایت ویژه‌ای که خاص مجاهدان راستین و با اخلاص است بهره‌مند می‌گردد. این هدایت در حدیث نبوی چنین تبیین شده است:

« إذا أراد الله بعبد خیرا فقهه فی الدین، و ألهمه رשده؛ هرگاه خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد او را در دین فقیه و آگاه گرداند و راه راست را به او الهام کند. »

یکی از برکات ارزشمند هدایت الهی، برای کسانی که تحت تربیت خاص او قرار دارند، آگاهی از عیبهای خویش است. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است:

« إذا أراد الله عزوجل بعبد خیرا فقهه فی الدین، و زهده فی الدنیا، و بصره بعیوب نفسه؛ هرگاه خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد او را در دین فقیه و آگاه گرداند، به دنیا بی‌اعتناش کند و بینای عیبهایش سازد. »

تاوان اندیشه مکروه

آیت الله فهری نقل می‌کند که جناب شیخ به ایشان فرمود:

« روزی برای انجام کاری روانه بازار شدم، اندیشه مکروهی در مغزم گذشت، ولی بلافاصله استغفار کردم. در ادامه راه، شترهایی که از بیرون شهر هیزم می‌آوردند، قطاروار از کنارم گذشتند، ناگاه یکی از شترها لگدی به سوی من انداخت که اگر خود را کنار نکشیده بودم آسیب می‌دیدم. به مسجد رفتم و این پرسش در ذهن من بود که این رویداد از چه امری سرچشمه می‌گیرد و با اضطراب عرض کردم: خدا با این چه بود؟ در عالم معنا به من گفتند: این نتیجه آن فکری بود که کردی.

گفتم: گناهی که انجام ندادم.

گفتند: لگد آن شتر هم که به تو نخورد! »

فرزندت را برای خدا بخواه!

یک بار جناب شیخ فرمود:

« شبی دیدم حجاب دارم و نمی‌توانم به محبوب راه یابم، پیگیری کردم که این حجاب از کجاست؟ پس از توسل و بررسی فراوان متوجه شدم که در نتیجه احساس محبتی است که عصر روز گذشته از دیدن قیافه زیبای یکی از فرزندانم داشتم! به من گفتند: باید او را برای خدا بخواهی! استغفار کردم... »

تو سیر و همسایه گرسنه؟!

یکی از شاگردان شیخ می گوید: از ایشان شنیدم که فرمود:

« شبی در عالم رؤیا دیدم مجرم شناخته شدم و مأمورانی آمدند تا مرا به زندان ببرند، صبح آن روز ناراحت بودم که سبب این رؤیا چیست؟ با عنایت خداوند متعال متوجه شدم که موضوع رؤیا به همسایه ام ارتباط دارد. از خانواده خواستم که جستجو کنند و خبری بیاورند. همسایه ام شغلش بنایی بود، معلوم شد که چند روز کار پیدا نکرده و شب گذشته او و همسرش گرسنه خوابیده اند؛ به من فرمودند: وای بر تو! تو شب سیر باشی و همسایه ات گرسنه؟! در آن هنگام من سه عباسی پول نقد ذخیره داشتم! فوراً از بقال سر محل، یک عباسی قرض کردم و با عذرخواهی به همسایه دادم و تقاضا کردم هر وقت بیکار بودی و پول نداشتی مرا مطلع کن. »

حجاب غذا!

یکی از ارادتمندان شیخ درباره او نقل میکند که: شبی در یکی از جلسات - که در خانه یکی از دوستان شیخ بود - شیخ پیش از آن که صحبت های خود را شروع کند احساس ضعف کرد و قدری نان خواست، صاحب خانه نصف نان «تافتون» آورد، ایشان آن را میل کرد، و جلسه را آغاز نمود.

شب بعد فرمود:

« دیشب به ائمه (ع) سلام کردم ولی آنان را ندیدم، متوسل شدم که علت چیست؟ در عالم معنا فرمودند: نصف آن نان را که خوردی ضعفت برطرف شد، نصف دیگر را چرا خوردی؟! »

مقداری از غذا که برای بدن مورد نیاز است، خوردنش خوب است، اضافه بر آن موجب حجاب و ظلمت است. »

مقامات معنوی شیخ

غرق در توحید

حدیث مشهوری است که در نظر اهل فن به «حدیث قرب نوافل» معروف است.

این حدیث را محدثان شیعه و سنی با اندک اختلافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند، متن حدیث چنین است:

« قال الله عز و جل: ... ماتقرب إلى عبد بشيء أحب إلى مما افترضت عليه، وإنه لیتقرب إلى بالنافله حتى احبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر به، و لسانه الذی ینطق به، و یده التی یبسط بها، إن دعائی أجبته، و إن سألتنی أعطیته؛

خدای عز و جل فرمود: هیچ بنده‌ای با وسیله‌ای که نزد من محبوبتر باشد از آن چه بر او واجب کرده‌ام، به من نزدیک نشد. همانا او با «نافله» به من نزدیک می‌شود تا آن جا که او را دوست بدارم و چون دوستش بدارم، گوش او شوم که با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبان او شوم که با آن سخن گوید و دست او شوم که با آن ضربه زند. اگر مرا بخواند، جوابش دهم و اگر از من خواهشی کند به او بدهم. «

مقصود از «نافله» در احادیث «قرب نوافل» که انجام آن پس از «واجبات»، حرکت انسان را به سوی کمال مطلق و مقصد اعلای انسانیت تسریع می‌کند، همه کارهای نیک و شایسته است.

بر اساس این احادیث انسان میتواند از راه انجام کارهای نیک برای خداوند، گام به گام به کمال مطلق نزدیک شود و در اوج عبودیت، چشمش جز برای خدا نبیند، گوشش جز برای خدا نشنود، زبانش جز برای خدا نگوید و قلبش جز برای خدا نخواهد.

به سخن دیگر، با ذوب کردن اراده خود در اراده خداوندی - به تعبیری که در احادیث «قرب نوافل» آمده - خداوند چشم و گوش و زبان و قلب او گردد، و در نهایت به جوهر عبودیت که همان ربوبیت است نایل شود. به فرموده جناب شیخ:

« اگر چشم برای خدا کار کند می‌شود «عین الله»، و اگر گوش برای خدا کار کند می‌شود «اذن الله» و اگر دست برای خدا کار کند می‌شود «یدالله» تا می‌رسد به قلب انسان، که جای خداست که فرموده‌اند: قلب المؤمن عرش الرحمن؛

قلب مؤمن عرش خداوند رحمان است. «

و به فرمایش امام حسین علیه السلام:

« جعلت قلوب أولیاءک مسکناً لمشیتک؛

خداوند! قلب دوستانت را جایگاه مشیت و خواسته خود قرار دادی. «

بررسی دقیق و منصفانه احوالات شیخ، نشان می‌دهد که پس از جهشی عظیم، که در نتیجه پشت پا زدن به شهوت جنسی برای رضای خدا، در زندگی معنوی او پیش آمد، و در نتیجه تربیت الهی و الهامها و امدادهای غیبی، به این نقطه از کمالات معنوی دست یافت و شاید این نکته، راز علاقه او به زمزمه این اشعار بود:

در دبستان ازل حسن تو ارشادم کرد

بهر صیدم ز کرم لطف تو امدادم کرد

نفس بد سیرت من مایل هر باطل بود

فیض بخشی تو از دست وی آزادم کرد

یکی از شاگردان شیخ که نزدیک به سی سال با وی در ارتباط بوده می‌گوید:

به توصیه شیخ به دیدار آیت الله کوهستانی رفتم. مرحوم کوهستانی ضمن مطالبی، درباره شیخ فرمود:

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط هر چه داشت از توحید داشت، او مستغرق در توحید بود.

مقام فنا

دکتر حمید فرزام که سال ها از محضر جناب شیخ استفاده کرده، ایشان را چنین توصیف می کند:
جناب شیخ رجبعلی نکوگویان (ره) عارفی وارسته و به خدا پیوسته بودند که بر اثر تزکیه نفس و صفای باطن به مقام فانی فی الله و بقاء بالله نایل گشته بودند، و به برکت عمل به احکام شریعت و به فضل و عنایت پروردگار به سر منزل حقیقت واصل گردیده بودند.

عاشق خدا

یکی دیگر از شاگردان شیخ در توصیف او می گوید:
مرحوم شیخ از کسانی بود که وجود او را خدا مسخر کرده بود، او غیر از خدا نمی توانست ببیند، او هر چه می دید خدا می دید، او هر چه می گفت از خدا می گفت اول و آخر کلامش خدا بود، چون عاشق خدا بود. او عاشق خدا و اهل بیت (ع) بود، هر چه می گفت از آنها می گفت. مقدسی، غیر از عاشقی است. شیخ رجبعلی، عاشق بود. هنر او محبت خدا و کار برای خدا بود، کسانی که در معنویات عاشق اند چشم هایشان نشان می دهد، چشم های او چشم معمولی نبود، گویا چیزی غیر از خدا نمی دید.
شیخ چنان عاشق خدا بود که در محضرش غیر از مکالمات ضروری حاضر نبود سخنی غیر از محبوبش به میان آید.

بزرگترین منزلت!

شدت محبت به خدا و کمال اخلاص، جوان خیاط را به منزلت کبری و مقصد اعلی رساند، و بدین ترتیب او - چنان که در حدیث آمده - از راهی جز راه های مرسوم به کمالات و مقامات اهل معرفت دست یافت.
در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

« إن أولى الألباب الذين عملوا بالفكرة حتى ورثوا منه حب الله - إلى أن قال - : فإذا بلغ هذه المنزلة جعل شهوته و محبته في خالقه، فإذا فعل ذلك نزل المنزلة الكبرى فعاین ربه في قلبه، و ورث الحكمة بغير ما ورثه الحكماء، و ورث العلم بغير ما ورثه العلماء، و ورث الصدق بغير ما ورثه الصديقون. إن الحكماء ورثوا الحكمة باصمت، و إن العلماء ورثوا العلم بالطلب، و إن الصديقين ورثوا الصدق بالخشوع و طول العبادة؛
خردمندان کسانی هستند که اندیشه را به کار گیرند تا بر اثر آن محبت خدا را به دست آوردند - تا آن جا که فرمود: چون به این منزلت برسد خواهش و محبت خود را از آن آفریدگارش قرار دهد و هرگاه چنین کند به بزرگترین منزلت دست یابد و پروردگارش را در دل خویش ببیند و حکمت را بیابد نه از طریقی که حکما یافتند و دانش را نه از طریقی که دانشمندان، و صدق را نه از راهی که صدیقان.
حکیمان حکمت را با خاموشی فرا چنگ آورده اند و دانشمندان دانش را با جستن و صدیقان صدق را با خشوع و عبادت دراز مدت. »

راه یابی به تمام عوالم!

یکی از ارادتمندان شیخ که سالهای طولانی در خلوت و جلوت با او بوده، در باره کالات معنوی شیخ چنین می گوید:
در نتیجه شدت محبت به خداوند متعال و اهل بیت علیهم السلام حجابی میان او و خدا نبود. به تمام عوالم راه

داشت. با ارواحی که در برزخ هستند از آغاز خلقت تاکنون صحبت می‌کرد. آن‌چه را هر کس در دوران عمر خود طی کرده، به محض اراده می‌دید و نشانه‌های آن را می‌گفت، آن‌چه اراده می‌کرد و اجازه می‌دادند آشکار می‌کرد.

دیدار ملکوت!

دیدن ملکوت آسمان‌ها و زمین با دیده دل، مقدمه رسیدن به مرتبه والای یقین شهودی و یا عین الیقین است.

(و کذالک نری إبراهیم ملکوت السموت و الأرض و لیكون من الموقنین. سوره انعام آیه ۷۵)

«این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین شود.»

در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلی الملکوت؛

اگر نبود این که شیطان‌ها برگرد دل‌های آدمیان می‌گردند، هر آینه انسان‌ها ملکوت را می‌دیدند.»

همه کسانی که از دام نفس و شیطان رهایی یافته و حجاب‌های دل را به کناری زده‌اند، می‌توانند ملکوت آسمان‌ها و

زمین را مشاهده کنند، آنگاه در صف «اولوا العلم» و در کنار فرشتگان، شاهد یگانگی ذات مقدس حق باشند:

(شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائکة و أولوا العلم.)

«خداوند و فرشتگان و اولوا العلم گواه‌اند که جز او خدایی نیست.»

یکی از شاگردان شیخ نقل می‌کند که: از مرحوم حاج مقدس پرسیدم که این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله

درست است که فرمود:

«لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلی الملکوت؟»

ایشان پاسخ داد: آری.

گفتم: شما ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌بینید؟

پاسخ داد: خیر، ولی «شیخ رجبعلی خیاط» می‌بیند.

حالات شیخ در سن شصت سالگی

از مرحوم شیخ عبدالکریم حامد نقل شده است که: شیخ در شصت سالگی از حالی برخوردار بود که وقتی توجه

می‌کرد هر چه می‌خواست می‌فهمید.

جناب آقای دکتر مدرسی (شاگرد شیخ) می‌گوید با تنی چند از اساتید دانشکده علوم که در جلسات هفتگی شیخ

شرکت می‌کردیم سوالاتی از مسائل مشکل فیزیک می‌پرسیدم، شیخ می‌فرمود:

«می‌پرسم و جواب می‌دهم»

سپس سر فرود می‌کرد و لختی بعد برمی‌آورد و برای سوالات جوابی درست می‌آورد.

دکتر فرزام می‌گوید که بارها در حضور شاگردان به صراحت می‌فرمود:

«رفقا! خدا در حق من کرامت فرموده و من قالب برزخی اشخاص را می‌بینم.»

کمک به کارگر زحمتکش

دکتر فرزام می گوید: کارگر زحمتکش و درستکاری به نام «علی قضاتی» که اهل آذربایجان بود، در منزل همسایگان محل و گاهی در خانه ما کار می کرد و مزد می گرفت. او در فصل زمستان و تابستان یک لباس بلند نظامی می پوشید. جناب شیخ اصلاً او را ندیده بودند. یک روز بدون مقدمه به من فرمودند: «آن مرد قد بلندی که لباس سربازی بر تن دارد و گاهی به منزل شما می آید و کمک میکند، شخص عیالوار و مستمندی است، باید بیشتر به او کمک بکنید!»

همسر شما در امریکا است

فرزند جناب شیخ رجبعلی نقل می کند که: مرحوم دکتر ابوالحسن شیخ (پدر شیمی ایران) درباره آغاز آشنایی خود با جناب شیخ اظهار می کرد: علت آشنایی من و مرحوم آقا شیخ رجبعلی خیاط، موضوع گم شدن چند ماهه همسرم بود. هر چه گشتیم ایشان را پیدا نکردیم، به خیلی ها از اهل باطن مراجعه می کردیم، بی فایده بود. در اوج نگرانی ها، شخصی آدرس منزل آقا شیخ رجبعلی را داد و بنده برای اولین بار به خدمت ایشان رسیدم. وقتی مرا دید توجهی کرد و فرمود:

« همسر شما در امریکا است و تا دو هفته دیگر می آید، ناراحت نباشید. »

همین طور هم شد، همسرم آمریکا بود و آمد.

اثر تواضع با خلق برای خدا

یکی از شاگردان شیخ نقل می کند: یکی از رفقا نقل کرد: وقتی آقا شیخ مرتضی زاهد را درون قبر گذاشته بودند جناب شیخ فرمودند:

« بلافاصله از جانب خدای متعال خطاب رسید به نکیرین: شما این بنده را به من واگذار کنید، کاری به کار ایشان نداشته باشید ... او در عمرش به خاطر من با خلق متواضع بود، ذره ای در خود احساس غرور نداشت. »

سخن گفتن با گیاهان

یکی از شاگردان شیخ نقل می کند که: ایشان می فرمود:

« گیاهان هم زنده هستند و حرف می زنند و من با آنها صحبت می کنم و آنها خواص خود را برای من می گویند. »

پاداش مخترع پنکه

یکی از شاگردان شیخ نقل کرد که ایشان فرمود:

« روزی پنکه کوچکی برایم هدیه آوردند، دیدم در دوزخ - برزخ - پنکه‌ای جلوی مخترع آن گذاشتند. » این مکاشفه، تأیید کننده مفهوم روایاتی است که دلالت می‌کند: هر چند کافران به بهشت نمی‌روند ولی اگر کارهای شایسته‌ای انجام داده باشند، بی‌پاداش نمی‌ماند. در حدیثی از رسول خدا (ص) آمده است که فرمود:

« ما احسن محسن من مسلم و لا کافر الا ائابه الله. قيل: ما ائابه الکافر؟ قال: إن کان قد وصل رحماً، او تصدق بصدقه، او عمل حسنه، ائابه الله تعالی المال و الولد و الصحه و اشباه ذلک. قيل: و ما اثابته فی الآخره؟ قال: عذاب دون العذاب، و قرأ: (أدخلوا آل فرعون اشد العذاب. سوره غافر آیه ۴۶)، هر کس کار نیک کند، مسلمان باشد یا کافر؛ خداوند او را پاداش می‌دهد. عرض شد: پاداش دادن به کافر چگونه است؟ فرمود: اگر صله رحمی کرده باشد یا صدقه‌ای داده باشد و یا کار نیکی انجام داده باشد، خدای تعالی به پاداش این کارها به او ثروت و فرزند و سلامتی و مانند اینها دهد. عرض شد: در آخرت چگونه پاداشش دهد؟ فرمود عذابی کمتر به او بچشاند. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «خاندان فرعون را به سخت‌ترین عذابها در آورید.»»

کمک به مال باخته

پس از وفات شیخ، شخصی برای یکی از فرزندان او تعریف می‌کند که: خانه‌ام را فروخته بودم و می‌خواستم پولش را به بانک بسپارم که بانک تعطیل شده بود. پول را به منزل بردم، شب هنگام پول به سرقت رفت. پیگیری‌هایم از طریق مراجعه به اداره آگاهی هم به جایی نرسید. متوسل به امام زمان شدم، در شب چهلم در عالم رؤیا آدرس منزل جناب شیخ را من دادند. صبح زود در خانه شیخ آمدم و مشکل خود را گفتم، شیخ فرمود:

« من دعا نویس و فالگیر نیستم اشتباه به شما گفته‌اند! »

گفتم: به جدم شما را رها نمی‌کنم، شیخ مکی کرد و مرا به داخل خانه برد، و بعد فرمود:

« برو ورامین، فلان منزل، در فلان روستا دو اتاق تو در تو هست، در اتاق دوم پول شما دست نخورده در دستمال ابریشمی قرمزی در کنار تنور است، پول را بردار و بیرون بیا، آنها تو را به نوشیدن چای دعوت میکنند ولی تو شتابان بازگرد. »

من به همان آدرسی - که منزل خدمتکار خودم بود - مراجعه کردم، صاحب خانه تصور کرد همراه مأمور آگاهی هستم، به اتاق دوم رفتم، پول را با همان نشانه‌هایی که شیخ داده بود برداشتم، صاحب خانه چای تعارف کرد، بر سر آن‌ها فریاد کشیدم و بیرون آمدم.

مجموع پول‌ها یکصد تومان بود، نیمی از آن را خدمت شیخ آوردم و با گریه و زاری و سپاس آن را در مقابل او گذاشتم ولی ایشان نپذیرفت.

بهترین لذت من هنگامی بود که شیخ با اصرار من بیست تومان را پذیرفت؛ اما نه برای خود، بلکه به من برگرداند و فرمود:

« چند خانواده بی بضاعت را معرفی می‌کنم که دخترهایشان جهاز می‌خواهند، نباید این کار را به کسی واگذار کنی، خودت باید بروی و آن چه برای آن‌ها ضروری است تهیه کنی و در منزلشان تحویل دهی. »

و برای خود حتی یک ریال هم برنداشت!

بوی سیب سرخ

یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند که: همراه ایشان به کاشان رفتیم. عادت شیخ این بود که هر جا وارد می‌شد به زیارت اهل قبور می‌رفت. هنگامی که وارد قبرستان کاشان شدیم، شیخ گفت:

« السلام علیک یا ابا عبدالله (علیه السلام) »

چند قدم جلوتر رفتیم فرمود:

« بویی به مشامتان نمی‌رسد؟ »

گفتیم: نه! چه بویی؟

فرمود:

« بوی سیب سرخ استشمام نمی‌کنید؟ »

گفتیم: نه!

قدری جلوتر آمدیم به مسؤول قبرستان رسیدیم، جناب شیخ از او پرسید:

« امروز کسی را اینجا دفن کرده‌اند؟ »

او پاسخ داد: پیش پای شما فردی را دفن کرده‌اند و ما را سر قبر تازه‌ای برد. در آن جا همه ما بوی سیب سرخ را استشمام کردیم. پرسیدم این چه بویی است؟
شیخ فرمود:

« وقتی که این بنده خدا را در این جا دفن کردند، وجود مقدس سید الشهدا(ع) تشریف آوردند این جا و به واسطه این شخص عذاب از اهل قبرستان برداشته شد. »

پاداش خودداری از نگاه نامشروع

دیگری گفت: با تاکسی از میدان سپاه - کنونی - پایین می‌آمدم، دیدم خانمی بلند بالا با چادر و خیلی خوش تیپ ایستاده، صورتم را برگرداندم و پس از استغفار، او را سوار کردم و به مقصد رساندم.
روز بعد که خدمت شیخ رسیدم - گویا این داستان را از نزدیک مشاهده کرده باشد - گفت:

« آن خانم بلند بالا که بود که نگاه کردی و صورتت را برگرداندی و استغفار کردی؟ خداوند تبارک و تعالی یک قصر برایت در بهشت ذخیره کرده و یک حوری شبیه همان... »

آتش مال حرام!

شخصی در مجلسی مشغول سحر و جادو بود، فرزند شیخ که در آن مجلس حضور داشت نقل می‌کند که: من جلوی کار او را گرفتم، جادوگر هر چه کرد، نتوانست کاری انجام دهد، سرانجام متوجه شد که من مانع کار او هستم و با التماس از من خواست که: « نان مرا نبر» سپس قالیچه‌ای گران بها به من هدیه داد.
قالیچه را به خانه بردم، هنگامی که پدرم آن را دید فرمود:

« این قالیچه را چه کسی به تو داده است که از آن دود و آتش بیرون می‌آید؟! زود آن را به صاحبش برگردان. »

من هم آن را پس دادم.

از کار افتادن گرامافون

یکی از فرزندان شیخ نقل می‌کند که: با پدرم به جشن عروسی یکی از بستگان رفتیم، میزبان که متوجه آمدن شیخ شد، از جوان‌ها خواست گرامافون را خاموش کنند، ما داخل مجلس شدیم، جوان‌ها آمدند ببینند چه کسی آمده که آن‌ها نباید از گرامافون استفاده کنند. وقتی شیخ را نشان دادند، گفتند: ای بابا به خاطر او گرامافون را خاموش کنیم؟! و دوباره رفتند و آن را روشن کردند.
من نصف بستنی را خورده بودم که پدرم به دست من زد که:

« بلند شو برویم. »

من که توجه نداشتم موضوع چیست، گفتم آقا جان من هنوز بستنی را نخورده‌ام.

پدرم گفت:

« خیلی خوب، بلندشو. »

شنیدم همین که ما از در خارج شدیم گرامافون سوخت، یکی دیگر آوردند، آن هم سوخت، این واقعه موجب شد که میزبان به صف ارادتمندان شیخ بپیوندد.

توسل جوان عاشق

یکی از دوستان شیخ می‌گوید: در سفری به مشهد همراه با جناب شیخ بودیم، در صحن مطهر امام رضا (ع) در کنار پنجره فولاد جوانی را دیدیم که فریاد می‌زد و با گریه و زاری امام را به مادرش سوگند می‌داد.
جناب شیخ به من گفت:

« برو به او بگو درست شد برو. »

من جلو رفتم و گفتم، جوان تشکر کرد و رفت. به جناب شیخ عرض کردم: جریان چه بود؟

فرمود:

« این جوان عاشق دختری است می‌خواهد با او ازدواج کند، به او نمی‌دهند، آمده متوسل شده به حضرت رضا (ع)، حضرت فرمودند: درست شده، برو. »

عصبانی نشو!

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: روزی در بازار با یکی از متدینین بحث دینی و علمی داشتم، هر چه اقامه دلیل کردم زیر بار نرفت، قدری عصبانی شدم، ساعتی بعد خدمت شیخ رسیدم، تا مرا دید نگاهش به من کرد و فرمود:

« با کسی تندی کردی؟ »

جریان را گفتم فرمود:

« در این گونه موارد عصبانی نشو، شیوه ائمه اطهار را پیشه کن، اگر دیدی نمی‌پذیرد سخن را قطع کن. »

به ریشش چه کار داری؟

از قول یکی از شاگردان شیخ نقل شده که: شبی وارد جلسه شدم، قدری دیر شده بود و شیخ مشغول مناجات بود. چشمم که به افراد جلسه افتاد، یکی را دیدم که ریشش را تراشیده است، در دلم ناراحت شدم و پیش خود اعتراض کردم که: چرا این شخص ریشش را تراشیده است.

جناب شیخ که رو به قبله و پشت به من بود، ناگهان دعا را متوقف کرد و گفت:

« به ریشش چه کار داری؟ ببین اعمالش چگونه است، شاید یک حسنی داشته باشد که تو نداری. »

این را گفت و مجدداً مشغول دعا شد.

پاسخ وسوسه شیطان

فرزند شیخ نقل می‌کند که: روزی همراه پدرم میرفتیم، دیدم دو خانم آرایش کرده و بی حجاب، یکی این طرف پدرم می‌رود و دیگری در طرف دیگر، در دست هر یک فرفره‌ای بود، آنها به پدرم می‌گفتند: آشیخ فرفره ما را نگاه کن، کدام یک قشنگ می‌چرخد؟

من کوچک بودم و نمی‌توانستم چیزی بگویم، پدرم اعتنایی نمی‌کرد، سرش پایین بود و لبخند می‌زد. چند قدم همراه ما آمدند ولی یک باره از نظر ناپدید شدند! از پدرم پرسیدم که این‌ها که بودند؟ پدرم فرمود:

« هر دو شیطان بودند. »

روش تربیتی شیخ

انسان سازی

جناب شیخ از تأثیر نفس و قدرت سازندگی بالایی در تربیت جانهای مستعد برخوردار بود. یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: روزی من و شیخ همراه مرحوم آیت الله محمدعلی شاه‌آبادی در میدان « تجریش » می‌رفتیم، شیخ به آیت الله شاه‌آبادی خیلی علاقه داشت، شخصی به ما رسید و از مرحوم شاه‌آبادی پرسید: شما درست می‌گویید، یا این آقا؟ (اشاره به شیخ)

آیت الله شاه‌آبادی فرمود: چه چیز را درست می‌گوید؟ چه می‌خواهی؟

آن شخص گفت: کدام یک از شما درست می‌گویید؟

آیت الله شاه‌آبادی فرمود:

« من درس می‌گویم و یاد می‌گیرند، ایشان انسان می‌سازد و تحویل می‌دهد! »

هر چند این سخن حاکی از نهایت تواضع و فروتنی این عالم ربانی و عارف کامل است، لیکن بیانگر تأثیر کلام و قدرت تربیت و سازندگی جناب شیخ نیز هست.

تأثیر کلام شیخ در تربیت نفوس

دکتر حمید فرزام، تأثیر کلام و جاذبه جناب شیخ را چنین توصیف می‌کند: استاد جلال‌الدین همایی، از استادان معروف دانشگاه تهران که در علوم و معارف، خاصه ادبیات فارسی و عرفان و تصوف اسلامی از مشاهیر زمان ما بود و

سمت استادی بنده را داشتند، در شصت سالگی به حضور جناب شیخ رسیده بودند. زمانی که من در هفده سالگی به حضور استاد همایی رسیدم، استاد، در همان زمان کتاب «التفهیم لا وائل صناعة التنجیم» نوشته ابوریحان بیرونی و «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه» نوشته عزالدین محمود کاشانی را تصحیح کرده بودند و کتابهایی مانند «غزالی نامه» در احوال و آثار امام محمد غزالی به شیوه ای بسیار عالمانه تألیف نموده بودند، مقدمه مفصل ایشان بر کتاب «مصباح الهدایه» خود یک دوره کامل عرفان نظری و عملی است.

باری: این مرد عارف در سن شصت سالگی استاد من بودند. طبق معمول، یک روز که به خدمت جناب شیخ رسیدم فرمودند:

«استادت آقا جلال‌الدین همایی پیش من آمدند. من چند جمله به ایشان گفتم، سخت منقلب شدند و با حسرت و ندامت محکم دستی بر پیشانی خود زدند و حدیث نفس کردند و گفتند: عجب!! شصت سال راه را عوضی رفتم!!»

آری جاذبه جناب شیخ و تأثیر کلام ایشان به حدی بود که استاد همایی را با آن مقامات عالی‌ه علمی و عرفانی، از خود بی خود می کرد، خدایشان بیامرزد.

آخرین کلاس عرفان

در بعضی از جلسات دعا و نیایش که گرم صحبت می شدند می فرمودند:

«رفقا! این حرفهایی که من به شما می زنم از آخرین کلاس عرفان است.»

و راستی همین طور بود.

یکی دیگر از شاگردان شیخ می گوید: درسهای شیخ مس را به طلا تبدیل می کرد. بنابراین، اولین نکته در تبیین سازندگی شیخ، کشف راز اثرگذاری او بر مخاطب و بیان شیوه تعلیم و تربیت و روش سازندگی این مرد الهی است.

تربیت با رفتار

از نظر روایات اسلامی اصلی ترین شرط مؤثر افتادن تعلیم و تربیت مریبان اخلاق، التزام عملی مربی به رهنمودهای خویش است. امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

«من نصب نفسه للناس اماماً فعلیه أن یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره، ولیکن تأدیبه بسیرته، قبل تأدیبه بلسانه؛ هر که خود را پیشوای مردم کند، باید پیش از آموزش دیگران، به آموزش خویش بپردازد و پیش از آن که (دیگران را) به گفتار، ادب کند باید به رفتار خود تربیت نماید.»

رمز اصلی تأثیر نفس شیخ و قدرت سازندگی او، در به کار بستن این توصیه امیرالمؤمنین (ع)، و دعوت به خدا از راه کردار، قبل از گفتار است.

شیخ اگر دیگران را به توحید دعوت می‌کرد، خود (أرباب متفرقون: خدایان متفرق. سوره یوسف آیه ۳۹) و در رأس آنها، بت نفس خود را شکسته بود. اگر دیگران را به اخلاص در تمام کارها فرا می‌خواند، همه حرکات و سکناتش برای خدا بود. اگر لحظه‌ای غافل می‌شد، لطف حق به او مدد می‌رساند، به گونه‌ای که می‌گفت:

« هر سوزنی که برای غیر خدا به پارچه فرو کنم به دستم فرو می‌رود! »

و اگر دیگران را به محبت خدا دعوت می‌کرد، خود همچون پروانه، در آتش عشق خدا می‌سوخت. و اگر دیگران را به احسان و ایثار و خدمت به مردم دعوت می‌کرد، خود پیشگام بود، و اگر از «دنیا» به «پیرزنه» تعبیر می‌کرد و دیگران را از محبت نسبت به آن برحذر می‌داشت، زندگی زاهدانه اش گواه بی‌رغبتی او به این «عجوزه» بود، و سرانجام اگر دیگران را به مبارزه با هوای نفس، برای خدا دعوت می‌کرد، خود در خط اول این جبهه قرار داشت و یوسف وار از آزمونی بس دشوار روسپید بیرون آمده بود.

اخلاص، سفارش ویژه شیخ

یکی از اصلی ترین مسائلی که شیخ در تعلیم و تربیت شاگردان همیشه بر آن تأکید داشت، مسئله اخلاص بود. اخلاص نه تنها در عقیده و عبادت، بلکه اخلاص در همه کارها. یکی از سخنان ارزنده و بسیار آموزنده جناب شیخ این است که می‌فرمود:

« همه چیز خوب است، اما برای خدا! »

گاه به چرخ خیاطی خود اشاره می‌کرد و می‌فرمود:

« این چرخ خیاطی را ببینید، همه قطعات ریز و درشتش مارک مخصوص کارخانه را دارد ... می‌خواهند بگویند کوچکترین پیچ این چرخ هم باید نشان کارخانه ما را داشته باشد. انسان مؤمن هم همه کارهای او باید نشان خدا را داشته باشد. »

در مکتب تربیتی شیخ، سالک قبل از انجام هر کاری باید تأمل کند، اگر آن کار نامشروع است، برای خدا آنرا ترک کند و اگر مشروع است و انجام آن خوشایند تمایلات نفسانی نیست، آن را برای خدا انجام دهد، و اگر مشروع است و خوشایند نفس، ابتدا از میل نفسانی خود استغفار کند، سپس آن کار را برای خدا انجام دهد. روش جناب شیخ در سازندگی و تربیت شاگردان را میتوان به دو بخش تقسیم کرد: روش تربیتی در جلسه‌های عمومی، روش تربیتی در برخوردهای خصوصی.

جلسات عمومی

جلسات عمومی شیخ معمولاً هفته‌ای یک بار در منزل خودش برگزار می‌شد. در جلسات عمومی شیخ حدود ۲۰۰ نفر شرکت می‌کردند. همچنین بیشتر روزهای عید، میلاد و روزهای شهادت معصومان (ع) مجلسی در منزل خود برگزار می‌کرد، ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان نیز هر شب برنامه موعظه داشت. گاهی که این جلسه‌ها در منزل دوستان و به صورت دوره‌ای برگزار می‌شد، در حدود دو سال طول می‌کشید. جلسه‌های هفتگی معمولاً شب‌های جمعه بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء، به امامت جناب شیخ برگزار می‌شد. ایشان پس از نماز، در آغاز جلسه ابتدا چند بیت از اشعار مشتمل بر استغفار مرحوم فیض را با نوایی گرم می‌خواند:

زهر چه غیر یار استغفر الله
ز بود مستعار استغفر الله
دمی کآن بگذرد بی یاد رویش
از آن دم بی شمار استغفر الله
زبان کآن تر به ذکر دوست نبود
ز سرش الحذار استغفر الله
سرآمد عمر و یک ساعت زغفلت
نگشتم هوشیار استغفر الله
جوانی رفت و پیری هم سرآمد
نکردم هیچ کار استغفر الله

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: این ابیات را ایشان به گونه‌ای ادا میکرد که نمیتوانستیم جلوی گریه خود را بگیریم، و بعد یکی از مناجات‌های پانزده گانه منسوب به امام زین‌العابدین (ع) را، با حالی که قابل توصیف نیست، می‌خواند. دیگری می‌گوید: در جلسات دعای شیخ کسی را ندیدم که مانند خود او اشک بریزد، واقعاً گریه او جگر سوز بود. پس از پایان دعا و تقسیم چای، شروع به سخن گفتن و موعظه میکرد. جناب شیخ بسیار خوش بیان بود و در سخنرانیها تلاش می‌کرد یافته‌های خود را از قرآن و احادیث اسلامی و حقایقی که درباره آنها به یقین رسیده بود به دیگران منتقل کند.

تکیه کلامش در خطاب به حاضران « رفقا » بود و محورهای اصلی سخنان ایشان: توحید، اخلاص، محبت به خدا، حضور دایم، انس با خدا، خدمت به خلق، توسل به اهل بیت(ع)، انتظار فرج، و تحذیر از محبت دنیا، خودخواهی و هوای نفس بود.

آقای دکتر ثباتی درباره آغاز آشنایی خود با جناب شیخ و چگونگی جلسه‌های او می‌گوید: در سالهای آخر دبیرستان، توسط مرحوم دکتر عبدالعلی گویا - دارای دکترای فیزیک اتمی از فرانسه - با جناب شیخ آشنا شدم و حدود ده سال کم و بیش در جلسات ایشان شرکت می‌کردم. جلسه ایشان مجلسی بود مختصر، با تعدادی افراد محدود و خصوصی، جنبه عمومی نداشت، هرگاه جلسه پر جمعیت می‌شد و اشخاص نامحرم به جلسه می‌آمدند جلسه را موقتاً تعطیل می‌کرد؛ یعنی: دنبال مرید نبود.

در جلسات ایشان، جز چند کلمه صحبت و نصیحت و موعظه و سپس خواندن یک دعا چیزی نبود، صحبت‌ها هم تقریباً تکراری بود ولی جلسه از بعد روحانی برخوردار بود که انسان هر قدر از آن صحبت‌های مشابه و مکرر می‌شنید

خسته نمی‌شد. شبیه قرآن که انسان هر قدر تلاوت می‌کند، باز هم تازه و دلنشین است، صحبت‌های ایشان هم صحبت تازه و مطبوع بود.

جلسه آن قدر روحانیت داشت که کسی در آن، صحبت از مسایل مادی و دنیوی نمی‌کرد و اگر احياناً کسی صحبت از مادیات می‌کرد اطرافیان، از آن صحبت‌ها احساس تنفر می‌کردند. صحبت‌های جناب شیخ در باب «قرب به خدا» و «محبت به خدا» و «سیر به سوی خدا» بود. ایشان قرب به خدا را در دو کلمه خلاصه می‌کرد؛ می‌گفت:

«باید از حالا اوسا (استاد) را عوض کنی؛ یعنی: تاکنون هر کاری می‌کردی برای خودت می‌کردی، از این به بعد هر کاری می‌کنی برای خدا بکن و این نزدیک‌ترین راه به خداست «پای بر سر خود نه، یار را در آغوش آر».

همه خودهای انسان، از خود پرستی است، تا خداپرست نشوی به جایی نمی‌رسی:

گر ز خویشتن رستی با حبیب پیوستی
ورنه تا ابد می‌سوز کار و بار تو خام است

کارها را بایستی برای او بکنی، آن هم با محبت او؛ یعنی: او را دوست داشته باشی و اعمالت را به دوستی او انجام دهی، داشتن محبت به خدا، و انجام عمل برای خدا سر همه ترقیات معنوی بشر است، و این در سایه مخالفت با نفس است، بنابراین تمام ترقیات بشر در مخالفت با نفس است، تا با نفس کشتی‌نگیری و زمینش نرنی، ترقی نمی‌کنی. «

درباره خودبینی می‌فرمود:

این جا تن ضعیف و دل خسته می‌خرند
بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

و می‌فرمود:

«قیمت تو به اندازه خواست توست، اگر خدا را بخواهی قیمت تو بی نهایت است و اگر دنیا را بخواهی قیمت تو همان است که خواسته‌ای.»

هی نگو دلم این طور می‌خواهد، دلم آن طور می‌خواهد، ببین خدا چه می‌خواهد، وقتی مهمانی می‌دهی، هر کسی را که خدا بخواهد دعوت می‌کنی یا هر کسی که دلت بخواهد، تا وقتی پیرو خواهش‌های دل باشی به جایی نمی‌رسی، دل خانه خداوند است، کسی دیگر را در آن راه نده، فقط بایستی خدا در دل تو باشد و حکومت کند و لاغیر. از حضرت علی(ع) سؤال کردند از کجا به این مقام رسیدید؟ فرمود:

«در دروازه دل نشستم و غیر خدا را راه ندادم.»

پس از بیانات ایشان پذیرایی مختصری انجام می‌شد و سپس مناجات. مناجات ایشان بسیار شنیدنی و حالات ایشان دیدنی بود. دعا را ساده و به طور رسمی نمی‌خواند، بلکه یک معاشقه با محبوب بود. در مناجات چنان مجذوب معشوق بود که گویی مادری فرزند گم شده‌اش را می‌جوید، از ته دل گریه می‌کرد، ضجه می‌زد و با حضرت دوست گفتگو داشت.

گاهی احساس می‌شد که در بین دعا مکاشفاتی دارد، به طوری که علائم و آثارش در صحبت‌ها و حالاتش نمایان می‌گشت. از این که رفقا مطابق انتظارش پیش نمی‌رفتند، سخت اندوهگین می‌شد، میل داشت که دوستان به زودی چشم بازکنند، ملائکه را ببینند، ائمه (ع) را ببینند. کسی که به زیارتی میرفت از او سؤال میکرد که:

« آیا آن وجود مبارک را دیدی؟ »

البته بعضی‌ها هم موفق بودند و حالات معنوی خوبی پیدا کردند و مکاشفاتی هم داشتند، بقیه هم افتان و خیزان به دنبال ایشان می‌رفتند.

به هر حال مناجات ایشان شور و حالی داشت به طوری که دیگران را هم سر حال می‌آورد، معانی دعاها را خوب می‌دانست، در عبارات دعا تکیه می‌کرد، گاهی تکرار میکرد، گاهی توضیح می‌داد، دعای یستشیر و مناجات خمسہ عشر را زیاد می‌خواند، و عقیده داشت که دعای یستشیر معاشقه با محبوب است. در ایام محرم کمتر صحبت می‌کرد، در عوض از کتاب طاق‌دیس، مصیبت اهل بیت (ع) چند صفحه می‌خواند و گریه می‌کرد و سپس به مناجات می‌پرداخت.

تأکید بر اطاعت خدا و مخالفت هوی

جناب شیخ معتقد بود که حکمت آفرینش انسان، خلافت الهی و نمایندگی خداست و هر گاه او به این مقصد برسد می‌تواند کار خدایی کند و راه رسیدن به آن، اطاعت از خدا و مخالفت با هوای نفس است، و در این باره می‌فرمود:

« در حدیث قدسی آمده:

یابن آدم! خلقت الأشياء لأجلک و خلقتک لأجلی؛

ای فرزند آدم! همه چیزها را برای تو آفریدم و تو را برای خودم آفریدم. »

« عبدی أطنعی حتی أجعلک مثلی أو مثلی؛

بنده من از من اطاعت و فرمان برداری کن، تا تو را مانند خود یا مثل خود بگردانم. »

طبق این احادیث، رفقا شما خلیفه الله هستند، شما گلابی شاه میوه‌اید، قدر خود را بدانید و از هوای نفس پیروی نکنید و فرمان خدا ببرید و به جایی می‌رسید که می‌توانید کار خدایی بکنید. خدا همه عالم را برای شما، و شما را برای خودش آفریده است ببینید که چه مقام و منزلتی به شما عطا فرموده است. »

نقل است که شیخ فرمود:

« از عده‌ای از علما و اهل معنا پرسیدم: خداوند انسان را برای چه آفرید؟ جواب قانع کننده‌ای نشنیدم. تا این که از آیت الله محمدعلی شاه آبادی سؤال کردم، ایشان فرمودند: خداوند انسان را برای نمایندگی خود خلق کرده‌است: اینی جاعل فی الأرض خلیفه. »

شیخ اعتقاد داشت که تا انسان به مقام خلافت الهی نرسیده، آدم نیست و می‌فرمود:

« قاشق برای غذا خوردن است و فنجان برای چای نوشیدن و ... انسان هم تنها برای آدم شدن خوب است. »

مکرر می‌فرمودند:

« خداوند به من کرامت کرده، شما هم کار خدایی انجام دهید به شما هم می‌دهد، آقای بنا! آقای خیاط! شما این خشتی که می‌گذارید و این سوزن که می‌زنید به عشق خدا بزن و حواست در خدا باشد، و این لباس را که متری صد تومان به تن داری، نگو: من متری صد تومان خریده‌ام، بگو: این را خدا داده. معرف خدا باش نه معرف خود! »
رهنمودهای خصوصی

یکی از ویژگی‌های برجسته استاد و مربی کامل، در سیر و سلوک به سوی خداوند سبحان آن است که رهنمودهای تربیتی او بر اساس نیازهای سالک در مراحل مختلف سلوک است، و این اقدام در جلسه‌های عمومی و در حضور دیگران امکان‌پذیر نیست.

پزشک هر قدر متخصص و با تجربه باشد، نمی‌تواند بیماری را که به او مراجعه می‌کنند با یک نسخه و یک دارو، درمان کند. هر بیماری برای درمان، نیاز به دارویی خاص دارد. حتی ممکن است در مورد دونفر که هر دو به یک بیماری مبتلا هستند به دلایلی دو نوع دارو تجویز شود. درمان بیماری‌های «جان» نیز همین گونه است.

استاد اخلاق در واقع طیب جان انسان است، او در صورتی می‌تواند بیماری‌های اخلاقی را درمان کند که اولاً بدانند ریشه اصلی بیماری چیست؟ و ثانیاً داروی مناسب درد را در اختیار داشته باشد.
پیامبران بزرگ الهی (ع) که مربیان اصلی تربیت جان‌ها هستند، به طور عموم از این خصوصیت برخوردار بودند، و نه تنها نیازهای عمومی جامعه بشری را در زمینه‌های مختلف تشخیص می‌دادند، بلکه از نیازهای خصوصی هر یک از افراد امت خود نیز آگاهی کامل داشتند.

امام علی علیه السلام درباره این خصوصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

« او طبیبی بود که با دانش پزشکی خود گردش می‌کرد و به سراغ بیماران می‌رفت، داروها و لوازم پزشکی او از هر جهت آماده بود. و در موارد نیاز مورد بهره برداری قرار می‌گرفت و جان‌هایی را که به بیماری کوری، کری و گنگی گرفتار بودند را شفا می‌بخشید، او با دارویش در جستجوی خانه‌های غفلت و جایگاه‌هایی حیرت بود. »

عالمان ربانی که جانشینان حقیقی پیامبران و اوصیای آنان هستند نیز از این ویژگی برخوردارند، آن‌ها که به گفته امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

« هجم بهم العلم علی حقیقة البصیره و با شروا روح الیقین؛
علم براساس بینش حقیقی به آنها روی کرده و روح یقین را یافته‌اند. »

البته همان گونه که در کلام امام علیه‌السلام آمده است:

« اولئک و الله الأقلون عدداً، والأعظمون عندالله قدراً؛
تعداد آن علمای ربانی، که نزد خداوند متعال از بزرگ‌ترین منزلت‌ها برخوردارند، بسیار اندک است... »

اهمیت مربی کامل

از مرحوم آیت الله میرزا علی قاضی - رضوان الله تعالی علیه - نقل شده که فرمودند:
«اهم آن چه در این راه لازم است، استاد خبیر و از هوا بیرون آمده و انسان کامل است، چنان چه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این راه، اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذارد تا پیدا نماید، ارزش دارد. کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است.»
بررسی رهنمودهای خصوصی شیخ به شاگردانش نشان می‌دهد که او در اثر مبارزه با نفس، اخلاص و امدادهای الهی، به مرتبه‌ای از کمالات معنوی رسیده بود که می‌توانست دردهای روحی و نقاط کور و مشکل‌زایی را که در زندگی دیگران پیش می‌آید تشخیص دهد و با نسخه‌ای مناسب، آن‌ها را درمان کند. این واقعیت برای هر کس که با زندگی شیخ آشناست، یک امر روشن و بدیهی است.

گناه و مصایب زندگی

جناب شیخ با بصیرت الهی و دیده برزخی، ارتباط کارهای ناشایست و گرفتاری‌های زندگی را می‌دید و با بیان آن، گره از مشکلات و مصایب مردم باز می‌کرد و با بهره‌گیری از این روش سازندگی، آنان را در جهت کمالات انسانی هدایت می‌نمود.

نسیه داده می‌شود حتی به شما

یکی از فرزندان شیخ می‌گوید: روزی مرحوم مرشد چلوبی معروف خدمت جناب شیخ رسید و از کسادبازار گله کرد و گفت: داداش! این چه وضعی است که ما گرفتار آن شدیم؟
دیر زمانی وضع ما خیلی خوب بود روزی سه چهار دیگ چلو می‌فروختیم و مشتری‌ها فراوان بودند، اما یک‌باره اوضاع زیر و رو شده مشتری‌ها یکی یکی پس رفتند، کارها از سکه افتاده، و اکنون روزی یک دیگ هم مصرف نمی‌شود...؟

شیخ تأملی کرد و فرمود:

«تقصیر خودت است که مشتری‌ها را رد می‌کنی!»

مرشد گفت: من کسی را رد نکردم، حتی از بچه‌ها هم پذیرایی می‌کنم و نصف کباب به آنها می‌دهم.

شیخ فرمود:

«آن سید چه کسی بود که سه روز غذای نسیه خورده بود؛ بار آخر او را هل دادی و از در مغازه بیرون کردی؟!»

مرشد سراسیمه از نزد شیخ بیرون آمد و شتابان در پی آن سید راه افتاد، او را یافت و از او پوزش خواست، و پس از آن تابلویی بر در مغازه‌اش نصب کرد و روی آن نوشت:
«نسیه داده می‌شود، حتی به شما، وجه دستی به اندازه وسعمان پرداخت می‌شود!!»

آزردن کودک

یکی از شاگردان بزرگوار شیخ گفت: فرزند دو ساله‌ام - که اکنون حدود چهل سال دارد - در منزل ادرار کرده بود و مردش چنان او را زد که نزدیک بود نفس بچه بند بیاید. خانم پس از یک ساعت تب کرد، تب شدیدی که به پزشک مراجعه کردیم و در شرایط اقتصادی آن روز شصت تومان پول نسخه و دارو شد، ولی تب قطع نشد، بلکه شدیدتر شد. مجدداً به پزشک مراجعه کردیم و این بار چهل تومان بابت هزینه درمان پرداخت کردیم که در آن روزگار برایم سنگین بود.

باری، شب هنگام جناب شیخ را در ماشین سوار کردم تا به جلسه برویم همسرم نیز در ماشین بود، جناب شیخ که سوار شد، اشاره به خانم کردم و گفتم: والده بچه‌هاست، تب کرده، دکتر هم بردیم ولی تب او قطع نمی‌شود. شیخ نگاهی کرد و خطاب به همسرم فرمود:

« بچه را که آن طور نمی‌زنند، استغفار کن، از بچه دلجویی کن و چیزی برایش بخر، خوب می‌شود. »
چنین کردیم تب او قطع شد!

آزردن شوهر

یکی از شاگردان شیخ نقل می‌کند:

زنی بود که شوهرش سید و از دوستان جناب شیخ بود، او خیلی شوهر را اذیت میکرد. پس از چندی آن زن فوت کرد، هنگام دفنش جناب شیخ حضور داشت. بعد می‌فرمودند:

« روح این زن جدل می‌کند که: خوب! مردم که مردم چطور شده! موقعی که خواستند او را دفن کنند اعمالش به شکل سگ درنده سیاهی شد، همین که خانم فهمید که این سگ باید با او دفن شود، متوجه شد که چه بلایی در مسیر زندگی بر سر خود آورده، شروع کرد به التماس و التجاء و نعره زدن! دیدم که خیلی ناراحت است لذا از این سید خواهش کردم که حلالش کند، او هم به خاطر من حلالش کرد، سگ رفت و او را دفن کردند! »

ناراضیتی خواهر

یکی از فرزندان شیخ نقل میکند: مهندسی بود بساز و بفروش، یکصد دستگاه ساختمان ساخته بود، ولی به دلیل بدکاری زیاد، شرایط اقتصادی بدی داشت، حکم جلبش را گرفته بودند. به منزل پدرم آمد و گفت نمی‌توانم به خانه‌ام بروم، خود را پنهان می‌کنم تا کسی مرا نبیند.
شیخ با یک توجه فرمود:

« برو خواهرت را راضی کن! »

مهندس گفت: خواهرم راضی است،

شیخ فرمود: « نه! »

مهندسی تأملی کرد و گفت: بله وقتی پدرم از دنیا رفت ارثیه‌ای به ما رسید، هزار و پانصد تومان سهم او می‌شد، یادم آمد که نداده‌ام. رفت و برگشت و گفت: پنج هزار تومان دادم به خواهرم و رضایتش را گرفتم.
پدرم سکوت کرد و پس از توجهی فرمود:

« می گوید: هنوز راضی نشده ... خواهرت خانه دارد؟ »
مهندس گفت: نه، اجاره نشین است.
فرمود:

« برو یکی از بهترین خانه‌هایی را که ساخته‌ای را به نامش کن و به او بده بعد بیا ببینم چکار می‌شود کرد. »
مهندس گفت: جناب شیخ ما دو شریک هستیم چگونه می‌توانم؟
شیخ فرمود:

« بیش از این عاقل نمی‌رسد، چون این بنده خدا هنوز راضی نشده است. »

بالاخره آن شخص رفت و یکی از آن خانه‌ها را به نام خواهرش کرد و اثاثیه او را در آن خانه گذاشت و برگشت.

شیخ فرمود: « حالا درست شد. »
فردای همان روز سه تا از آن خانه‌ها را فروخت و از گرفتاری نجات پیدا کرد.

نارضایتی مادر
حکم اعدام چند نفر از جمله جوانی صادر شده بود، بستگان او نزد شیخ می‌روند و با التماس چاره‌ای می‌جویند، شیخ
می‌گوید:

« گرفتار مادرش است. »

نزد مادر وی رفتند، مادر گفت: هر چه دعا می‌کنم بی نتیجه است.
گفتند: جناب شیخ فرموده: « شما از او دلگیر هستید ». گفت:
درست است پسرم تازه ازدواج کرده بود، روزی پس از صرف غذا سفره را جمع کردم و ظرفها را در سینی
گذاشتم، به عروسم دادم تا به آشپزخانه ببرد، پسرم سینی را از دست او گرفت و به من گفت: برای شما کنیز
نیاورده‌ام!
سرانجام مادر رضایت داد و برای رهایی فرزندش دعا کرد. روز بعد اعلام کردند: اشتباه شده، و آن جوان آزاد شد.

آزردن کارمند
در منزل یکی از ارادتمندان شیخ، چند نفر از اداره دارایی خدمت ایشان می‌رسند. یکی از آنها اظهار می‌دارد که بدنم
میتلا به خارش شده و خوب نمی‌شود؟
شیخ پس از توجهی فرمود:

« زن علویه‌ای را اذیت کرده‌ای. »

آن شخص گفت: آخر این‌ها آمده‌اند پشت میز نشسته‌اند بافتنی می‌بافند، تا حرفی هم به آنها می‌زنیم گریه میکنند! معلوم شد که آن زن علویه در اداره آنها شاغل بوده و او با گفتار خود آن زن را آزرده است.
شیخ فرمود:

« تا او راضی نشود، بدن شما بهبود نمی‌یابد. »

مشابه این داستان را یکی دیگر از شاگردان شیخ نقل کرده‌است. او می‌گوید: در حیاط منزل یکی از دوستان در حضور شیخ نشسته بودیم. یک صاحب منصب دولتی هم که در جلسه شیخ شرکت می‌کرد نشسته بود. او که به دلیل بیماری پایش را دراز کرده بود رو به شیخ کرد و گفت: جناب شیخ! من مدتی است به این پا درد مبتلا شده‌ام سه سال است هر کاری می‌کنم نتیجه ندارد و داروها کار ساز نیست؟
شیخ مطابق شیوه همیشگی از حاضران خواست یک سوره حمد بخوانند، آنگاه توجهی کرد و فرمود:
« این درد پای شما از آن روز پیدا شد که زن ماشین نویسی را به دلیل این که نامه را بد ماشین کرده‌است توبیخ کردی و سر او داد زدی، او زنی علویه بود، دلش شکست و گریه کرد. اکنون باید بروی و او را پیدا کنی و از او دلجویی کنی تا پایت درمان شود. »

آن مرد گفت: راست می‌گویی، آن خانم ماشین‌نویس اداره بود که من سرش داد کشیدم و اشکهایش درآمد.

غصب حق پیرزن

یکی از شاگردان شیخ که پس از صرف غذایی، حال معنوی خود را از دست می‌دهد، از شیخ یاری می‌خواهد، شیخ می‌فرماید:

« آن کبابی که خورده‌ای، فلان تاجر پولش را داده که حق پیرزنی را غصب کرده‌است. »

اهانت به دیگران (دشنام)

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: یک روز با جناب شیخ و چند نفر در کوچه امام‌زاده یحیی در حال عبور بودیم که یک دوچرخه سوار با یک عابر پیاده برخورد کرد، عابر به دوچرخه سوار اهانت کرد و گفت: «خر!»
جناب شیخ گفت:

« بلافاصله باطن خودش تبدیل به خر شد !! »

یکی دیگر از شاگردان از ایشان نقل می‌کند که فرمود:

« روزی از جلوی بازار عبور میکردم و دیدم یک گاری اسبی در حال حرکت بود و شخصی هم افسار یابویی که گاری را می‌کشید در دست داشت. ناگهان عابری از جلوی گاری گذشت، گاریچی داد زد: یابو! دیدم گاریچی نیز تبدیل به یابو شد، و افسار دو تا شد!! »

بی‌رحمی به حیوان

در اسلام بی‌رحمی حتی نسبت به حیوانات نکوهش شده‌است. مسلمان حق ندارد حیوانی را ببازارد و یا حتی به آن ناسزا بگوید! و از این رو پیامبر اکرم (ص) در حدیثی می‌فرماید:

« لو غفر لکم ما تأتون إلی البهائم لغفر لکم کثیراً؛

اگر ستمی که بر حیوانات می‌کنید بر شما بخشیده شود بسیاری از گناهان شما بخشوده شده‌است. »

با این که کشتن حیوانات حلال گوشت برای مصرف، از نظر اسلام جایز است در عین حال ذبح آن‌ها آدابی دارد، که تا حد ممکن، حیوان کمتر رنج ببیند. یکی از آداب ذبح این است که نباید حیوان را در برابر چشم حیوانی مانند او سر برید.

چنان که امام علی (ع) فرمود:

« لاتذبح الشاه عند الشاه و لا الجزور عند الجزور و هو ینظر إلیه؛

گوسفند را نزد گوسفند و شتر را نزد شتر ذبح نکن در حالی که به او می‌نگرد. »

بنابر این سر بریدن بچه حیوانات نزد مادرشان به شدت نکوهیده و حاکی از نهایت سنگدلی و بی‌رحمی است، و آثار ویرانگری بر زندگی انجام دهنده آن خواهد داشت.

یکی از شاگردان شیخ نقل می‌کند: سلاخی نزد جناب شیخ آمد و عرض کرد: بچه‌ام در حال مردن است، چه کنم؟ شیخ فرمود:

« بچه گاوی را جلوی مادرش سربریده‌ای. »

سلاخ التماس کرد بلکه برای او کاری انجام دهد.

شیخ فرمود:

« نمی‌شود، می‌گوید: بچه‌ام را سر بریده، بچه‌اش باید بمیرد! »

اساس خودسازی

اساس خودسازی، توحید است

«فلاح» در حقیقت جامع همه کمالات انسانی است و راه رسیدن به آن از دیدگاه قرآن کریم، خودسازی و تزکیه نفس است. خداوند متعال پس از سوگندهای متعدد تأکید می‌فرماید:

(قدأفلح من زكها. سوره شمس آیه ۹)
«کسی به «فلاح» رسید که تزکیه نفس کرد.»

همه آن چه پیامبران الهی از جانب خداوند متعال برای هدایت انسان آورده‌اند، مقدمه «فلاح» و شکوفایی استعدادهای انسانی است. مسأله اصلی در تزکیه نفس، آن است که انسان دریابد خودسازی را از کجا باید آغاز کند، و اساس خودسازی چیست؟ از نظر انبیای الهی، اساس خودسازی و نخستین گام در راه تزکیه نفس «توحید» است، از این رو نخستین پیام همه پیامبران کلمه «لا إله إلا الله» بود:

(و ما أرسلنا من قبلك من رسول إلا نوحى إليه أنه لا إله إلا أنا فاعبدون. سوره انبیاء آیه ۲۵)
«و ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی می‌فرستادیم که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید.»

نخستین سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با مردم این بود که:

«یا ایها الناس! قولوا لا إله إلا الله، تفلحوا؛
هان ای مردم! بگوئید: «لا إله إلا الله» تا رستگار شوید.»

از سویی، تنها، گفتن کلمه توحید کارساز نیست، و آن‌چه اساس خودسازی و موجب «فلاح» و رستگاری و شکوفایی کمالات انسانی است، حقیقت توحید و موحد شدن حقیقی انسان است. نشانه آن که انسان به حقیقت توحید - به مفهوم واقعی و کامل آن - رسیده این است که می‌تواند همچون فرشتگان الهی، در کنار ذات خداوندی شاهد و گواه یگانگی حضرت حق جل و علا باشد:

(شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائکه و أولوا العلم)
«خداوند، فرشتگان و صاحبان دانش گواه‌اند که خدایی جز او نیست.»

یکی از شاگردان شیخ درباره او می‌گوید: خدایش رحمت کند! تمام همتش در تحصیل لا إله إلا الله، و همه گفتارش برای رسیدن به حقیقت این کلمه طیبه بود. و دیگری می‌گوید: شیخ متخصص در این رشته بود. و با تمام توان تلاش می‌کرد آن چه را یافته به دیگران منتقل کند و شاگردان را به مرتبه توحید شهودی برساند.

شیخ می‌فرمود:

«اساس خودسازی، توحید است. هر کس بخواهد ساختمانی بنا کند، ابتدا باید زیرسازی او درست باشد، اگر پایه، محکم و اساسی نبود، آن بنا قابل اطمینان نیست، سالک باید سیر و سلوک خود را از توحید آغاز کند، نخستین سخن همه پیامبران کلمه «لا اله الا الله» بوده است. تا انسان حقیقت توحید را درک نکند و باور نکند که در وجود،

چیزی جز خداوند منشأ اثر نیست، و همه چیز جز ذات مقدس حق فانی است، به کمالات انسانی دست نخواهد یافت. با درک حقیقت توحید، انسان با همه وجود متوجه آفریدگار خواهد شد. «

همچنین می‌فرمود:

« اگر بخواهی خدا تو را صدا کند قدری معرفت پیدا کن و با او معامله کن. »
« وقتی می‌گوییم: « لا اله الا الله » باید راست بگوییم. تا انسان خدایان دروغین را کنار نگذارد نمی‌تواند موحد باشد و در گفتن لا اله الا الله راستگو باشد، «اله» چیزی است که دل انسان را برآید، هر چیزی که دل او را ربود، خدای اوست وقتی می‌گوییم: لا اله الا الله، باید حیران او باشیم. »
« همه قرآن به کلمه لا اله الا الله باز می‌گردد و انسان باید به جایی برسد که در قلب او چیزی جز این کلمه، نقش نبندد و هر چه غیر اوست رخت بریندند: (قل الله ثم ذرهم: بگو آن خداست سپس آنها را واگذار. سوره انعام آیه ۹۱) «

« انسان درخت توحید است، میوه این درخت ظهور صفات خدایی است، و تا این ثمر را نداده کامل نیست، حد کمال انسان این است که به خدا برسد؛ یعنی: مظهر صفات حق شود. سعی کنید صفات خدایی در شما زنده شود. او کریم است شما هم کریم باشید. او رحیم است شما هم رحیم باشید. او ستار است شما هم ستار باشید ... »
« آن چه به درد انسان می‌خورد صفات خدایی است، هیچ چیز دیگر برای انسان کارساز نیست، حتی اسم اعظم! »
« اگر در توحید مستغرق باشی، هر لحظه از عنایت‌های خاص حق تعالی بهره‌مند می‌شوی که در لحظه قبل برخوردار نبوده‌ای، عنایت‌های حق هر دم تازگی خواهد داشت. »

شرک زدایی

شرکت زدایی از جان و دل، نخستین گام در راه رسیدن به حقیقت توحید است. از این رو، در شعار اصلی توحید؛ یعنی: « لا اله الا الله » نفی خدایان دروغین، بر اثبات خدای راستین تقدم یافته است.
شرک در برابر توحید، اعتقاد به نیروهای خیالی و مؤثر بودن آنان در هستی و پرستش آنان در برابر مؤثر حقیقی؛ یعنی: خداوند یکتاست.

مشرك کسی است که جز خدای یکتا، دیگری را نیز در هستی مؤثر می‌داند و از غیر او اطاعت می‌کند، گاه جمادات را می‌پرستد، گاه از زورمداران اطاعت می‌کند و گاه بنده هوای نفس خویش است و گاه هر سه را بردگی می‌نماید.
از نظر اسلام هر سه نوع شرک مذکور نکوهیده است، و برای رسیدن به حقیقت توحید، راهی جز شرک زدایی به مفهوم مطلق آن نیست.

نکته مهم و قابل توجه این است که خطرناک‌ترین گونه شرک، شرک به معنای سوم؛ یعنی: پیروی از هوای نفس است. این شرک سر منشأ موانع شناخت عقلی و قلبی و سرآغاز شرک به معنای اول و دوم است:

(افرءیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشوه فمّن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون:

آیا دیده‌ای آن کس را که هوس خود را خدای خود گرفته و خداوند او را با این که می‌داند، گمراه کرده، و برگوش و دلش مهر زده، پس بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند؟ آیا هوشیار نمی‌شوید! سوره جاثیه آیه ۲۳)

و بر این اساس، جناب شیخ بت نفس را خطرناک‌ترین آفت توحید می‌دانست و می‌فرمود:

« همه حرف‌ها سر آن بت بزرگ است که در درون توست. »

با نفست کشتی بگیر! یکی از کشتی گیرهای معروف آن زمان به نام « اصغر آقا پهلوان » نقل کرده که: یک روز مرا بردند نزد جناب شیخ. ایشان زد به بازوی من و فرمود:

« اگر خیلی پهلوانی با نفس خود کشتی بگیر! »

در حقیقت شکستن بت نفس اولین و آخرین گام در زدودن شرک و رسیدن به حقیقت توحید است.

مسافرتی برای گفتن یک نکته

آیت الله فهری از مرحوم حاج غلام قدسی نقل کردند: سالی جناب شیخ به کرمانشاه آمد، یک روز به من فرمود: به منزل سردار کابلی برویم، رفتیم و نشستیم. من جناب شیخ را معرفی کردم، مدتی به سکوت گذشت، مرحوم سردار کابلی فرمود: جناب شیخ! چیزی بفرمایید که استفاده کنیم. جناب شیخ فرمودند:

« چه بگویم به کسی که اعتمادش به معلومات و مکتسبات خودش بیش از اعتمادش به فضل خداست. »
مرحوم سردار کابلی ساکت نشسته بود، لحظاتی گذشت، عمامه از سر برداشت و روی کرسی گذاشت و سرش را آن قدر به دیوار کوبید که من به حالش رقت کردم، خواستم مانع شوم، شیخ نگذاشت و گفت:
« ... من آمده‌ام که این حرف را به او بگویم و برگردم! »

هزار بار استغفار کن!

یکی از فرزندان شیخ نقل می‌کند: شخصی از اهل هندوستان به نام «حاج محمد» همه ساله یک ماه می‌آمد ایران. در راه مشهد برای نماز از قطار پیاده می‌شود و در گوشه‌ای به نماز می‌ایستد، موقع حرکت قطار، هر چه دوستش فریاد می‌زند که: « سوار شو! قطار راه می‌افتد! » اعتنا نمی‌کند و با قدرت روحی که داشته، نیم ساعت مانع از حرکت قطار می‌شود. وقتی از مشهد بر می‌گردد و خدمت شیخ می‌رسد، جناب شیخ به او می‌گوید:

« هزار بار استغفار کن! »

گفت: برای چه؟

شیخ فرمود:

« کار خطایی کردی! »

گفت: چه خطایی؟ به زیارت امام رضا رفتیم، شما را هم دعا کردیم.

شیخ فرمود:

« قطار را آن جا نگه داشتی. خواستی بگویی من بودم که ...! دیدی شیطان گولت زد، تو حق نداشتی چنین کنی! »

راه رسیدن به حقیقت توحید

اکنون سوال اساسی این است که انسان چگونه می‌تواند خود را شرک زدایی کند، و با شکستن بت نفس، ریشه شرک پنهان و آشکار را در وجود خود بخشکند و به زلال توحید ناب دست یابد؟ پاسخ جناب شیخ این است که:

« به نظر حقیر اگر کسی طالب راه نجات باشد و بخواهد به کمال واقعی برسد و از معانی توحید بهره ببرد، باید به چهار چیز تمسک کند: اول: حضور دایم، دوم: توسل به اهل بیت (ع)، سوم: گدایی شبها، و چهارم: احسان به خلق. »

محبت

محبت، کیمیای خودسازی

محبت، کیمیای خودسازی و سازندگی است، عشق به خداوند متعال همه زشتی‌های اخلاقی را یک جا درمان می‌کند، و همه صفات نیکو را یک جا به عاشق هدیه می‌دهد. کیمیای عشق، چنان عاشق را جذب معشوق می‌کند که هرگونه پیوند او را با هر کس و هر چیز جز خدا قطع می‌نماید. در مناجات محبین منسوب به امام زین‌العابدین (ع) آمده است:

« الهی من ذا الذی ذاق حلاوه محبتک فرام منک بدلاً و من ذا الذی انس بقربک فابتغی عنک حولاً؛
خدای من! کیست که شیرینی محبت را چشید و یار دیگری برگزید؟ و کیست که به قرب و نزدیکی تو انس گرفت و جدایی تو را طلبید؟! »

عشق جذاب است و چون درجان نشست

هم در دل را ز غیر دوست بست

و در روایتی منسوب به امام صادق علیه السلام آمده است:

« حب الله إذا أضاء على سر عبد أخلاه عن كل شاغل، وكل ذكر سوى الله ظلمه، و المحب أخلص الناس سرّاً لله تعالى، و أصدقهم قولاً، و أوفاهم عهداً؛
نور محبت خدا هرگاه بر درون بنده ای بتابد، او را از هر مشغله دیگری تهی گرداند، هر یادی جز خدا تاریکی است. دلدادۀ خدا مخلص‌ترین بنده خداست و راستگوترین مردمان و وفادارترین آنها برعهد و پیمان. »

کیمیای حقیقی، تحصیل خود خدا

درباره کیمیای محبت خدا و کیمیای حقیقی، داستان جالبی از جانب شیخ نقل شده که فرمود:

« زمانی دنبال علم کیمیا بودم، مدتی ریاضت کشیدم تا به بن بست رسیدم و چیزی دستگیرم نشد، سپس در عالم معنا این آیه عنایت شد که: من کان یرید العزه فله العزه جمیعاً: هر کس سربلندی می‌خواهد سربلندی یکسره از آن خداست. سوره فاطر آیه ۱۰

عرض کردم: من علم کیمیا می‌خواستم.

عنایت شد که: علم کیمیا را برای عزت می‌خواهند و حقیقت عزت در این آیه است؛ خیالم راحت شد. »

چند روز بعد از این جریان دو نفر [اهل ریاضت] به در منزل مراجعه و جویای بنده شدند، پس از ملاقات گفتند: دو سال است در زمینه علم کیمیا تلاش کرده‌ایم و به بن بست رسیده‌ایم، متوسل به حضرت رضا (ع) شده‌ایم ما را به شما حواله داده‌اند!

شیخ تبسم کرد و داستان فوق را برای آنان تعریف کرد و افزود:

« من برای همیشه خلاص شدم، حقیقت کیمیا، تحصیل خود خداست. »

شیخ گاهی در این باره، این جمله از دعای عرفه را برای دوستان می‌خواند:

« ماذا وجد من فقدك و ما الذی فقد من وجدك؛

کسی که تو را نیافت چه یافت و آن که تو را یافت چه نیافت؟ »

بزرگترین هنر شیخ

مهم‌ترین ویژگی جناب شیخ و بزرگترین هنر او، دست یافتن به « کیمیای محبت » خداست. شیخ در این کیمیای

تخصص داشت و بی‌تردید، او یکی از بارزترین مصادیق:

(یحبهم و یحبونه: او دوستشان دارد و آنها هم او را دوست دارند. سوره مائده آیه ۵۴) و (والذین ءامنوا أشد حبا

لله: آنها که اهل ایمان اند کمال محبت و دوستی را فقط به خداوند می‌ورزند. سوره بقره ۱۶۵) بود، و هر کس به او

نزدیک میشد بهره‌ای از کیمیای محبت می‌برد.

جناب شیخ می‌فرمود:

« محبت به خدا، آخرین منزل بندگی است، محبت فوق عشق است، عشق عارضی است و محبت ذاتی، عاشق ممکن

است از معشوق خود منصرف شود ولی محبت این گونه نیست، عاشق اگر معشوقش ناقص شد و کمالات خود را از

دست داد ممکن است عشق او زایل شود، ولی مادر به بچه ناقص خود هم محبت و علاقه دارد. »

و میگفت:

« میزان ارزش اعمال، میزان محبت عامل به خداوند متعال است. »

شیرین و فرهاد

گاه برای تقریب ذهن شاگردان، به داستان شیرین و فرهاد مثال می‌زد و می‌فرمود:

« فرهاد هر کلنگی که می‌زد به یاد شیرین و به عشق او بود. هر کاری انجام می‌دهی تا پایان کار باید همین حال را

داشته باشی، همه فکر و ذکر ت باید خدا باشد، نه خود! »

خدا مشتری ندارد!
گاه شیخ برای مشتری پیدا کردن برای خدا! می فرمود:

« امام حسین علیه السلام مشتری زیادی دارد، ممکن است امام‌های دیگر هم همین طور باشند، ولی خدا مشتری ندارد! من دلم برای خدا می‌سوزد که مشتری‌هایش کم است، کمتر کسی می‌آید بگوید: که من خدا را می‌خواهم و می‌خواهم با او آشنا شوم. »

گاه می فرمود:
« در حالی که تو به خداوند محتاجی، خداوند عاشق توست! »

در حدیث قدسی آمده است:

« یا ابن آدم! انی احبک فانت ایضاً احببنی؛
ای انسان! من تو را دوست دارم تو نیز مرا دوست مدار. »

گاه می فرمود:
« یوسف خوش هیکل است، اما تو نگاه کن ببین آن که یوسف را آفرید چیست، همه زیبایی‌ها مال اوست. »

درس عاشقی بده!
یکی از ارادتمندان شیخ نقل می‌کند: مرحوم شیخ احمد سعیدی، که مجتهدی مسلم و استاد مرحوم آقای برهان در درس خارج بود، روزی به من گفت: خیاطی در تهران سراغ دارای که برای من یک قبا بدوزد؟ من جناب شیخ را معرفی کردم و آدرس او را دادم.

پس از مدتی او را دیدم، تا نگاهش به من افتاد، گفت: با ما چه کردی؟! ما را کجا فرستادی؟!!

گفتم: چطور، چه شده؟!!

گفت: این آقایی که به من معرفی کردی رفتم خدمتش که برای قبا بدوزد، هنگامی که اندازه می‌گرفت از کارم پرسید، گفتم: طلبه هستم.

گفت:

« درس می‌خوانی یا درس میدهی؟ »

گفتم: درس می‌دهم.

گفت:

« چه درسی می‌دهی؟ »
گفتم: درس خارج.
شیخ سری تکان داد و گفت:
« خوب است، اما درس عاشقی بده! »

این جمله نمی‌دانم با من چه کرد! این جمله مرا دگرگون کرد!

عشق ز پروانه بیاموز!
یکی از شاگردان شیخ از قول ایشان نقل می‌کند که فرمود:

« شبی من گرم او (خدا) و مشغول مناجات تضرع و راز و نیاز با معشوق بودم. دیدم پروانه‌ای آمد دور چراغ - گردسوزهای سابق - هی گردش کرد تا یک طرف بدن خود را به چراغ زد و افتاد، اما جان نداد، با زحمت زیاد مجدداً خود را حرکت داد و آمد و آن طرف بدنش را به چراغ زد و خود را هلاک کرد، در این جریان به من الهام کردند: فلانی! عشق بازی را از این حیوان یاد بگیر، دیگر ادعایی در وجودت نباشد، حقیقت عشق بازی و محبت به معشوق همین بود که این حیوان انجام داد. من از این داستان عجیب درس گرفتم، حالم عوض شد ... »

مبادی محبت خدا

معرفت خدا

اصلی ترین مبدأ محبت خداوند متعال، معرفت اوست. امکان ندارد انسان خدا را بشناسد و عاشق او نشود:
گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی
روابود که ملامت کنی زلیخا را
امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

« من عرف الله أحبه؛

هرکس که خدا را بشناسد او را دوست می‌دارد. »

پرسش اساسی در این باره این است که کدام معرفت، موجب محبت خداست؟ معرفت برهانی، یا شناخت شهودی؟
جناب شیخ می‌فرمود:

« تمام مطلب این است که تا انسان معرفت شهودی نسبت به خدا پیدا نکند عاشق نمی‌شود، اگر عارف شد میبیند که همه خوبیها در خدا جمع است (ءالله خیر أما یشرکون: آیا خدا بهتر است یا آنچه با او شریک میگردانند. سوره نمل آیه ۵۹) در این صورت محال است انسان به غیر خدا توجه کند. »

قرآن کریم از دو طایفه نام می‌برد، که معرفت آن‌ها نسبت به حضرت حق - جل و علا - معرفت شهودی است: یکی « ملآنکه » و دیگری « اولوالعزم »:

(شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملكة و أولوا العلم:

خداوند گواه است که خدایی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش نیز. سوره آل عمران آیه ۱۸)

معرفت شهودی

برای رسیدن به معرفت شهودی، راهی جز پاک سازی آینه دل از تیرگی کارهای ناپسند نیست. امام سجاد علیه السلام در دعایی که ابوحزمه ثمالی از آن حضرت نقل کرده می‌فرماید:

« وأن الراحل إلیک قریب المسافه و إنک لا تحتجب عن خلقک إلا أن تحجبهم الأعمال دونک؛

سالک به سوی تو راهش نزدیک است، و به راستی تو از آفریده‌ات در حجاب نیستی، مگر آن که در پیشگاه تو کارها (ی ناشایسته) حجاب شود. »

خداوند حجاب ندارد، حجاب از ناحیه کارهای ماست. اگر حجاب زنگارهای کارهای ناشایسته از آینه دل پاک شود، دل شاهد جمال زیبایی حضرت حق عز و جل و عاشق او می‌گردد.

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

برای نشانیدن غبار راه و پاک سازی دل از حجاب کارهای ناشایسته باید دل از محبت دنیا پاک شود، چه این که، محبت دنیا مبدأ همه زشتیهاست.

آفت محبت خداوند

آفت محبت خداوند، محبت دنیاست، در مکتب شیخ اگر انسان دنیا را برای خدا بخواهد، مقدمه وصال اوست، و اگر برای غیر خدا بخواهد آفت محبت اوست. و در این رابطه فرقی میان دنیای حلال و حرام نیست، البته بدیهی است که دنیای حرام، انسان را بیشتر از خدا دور میکند. در حدیث است که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله فرمود:

« حب الدنيا و حب الله لا یجتمعان فی قلب أبداً؛

دوستی دنیا و دوستی خدا هرگز در یک دل گرد نمی‌آیند. »

جناب شیخ همیشه دنیا را با مثل «پیر زنه» نام می‌برد و گاهی در مجلس خود، رو به شخصی می‌کرد و می‌فرمود:

« باز می‌بینم که تو گرفتار این پیرزنه شده‌ای! »

شیخ مکرر می فرمود:

« این‌ها که می‌آیند پیش من، سراغ پیرزنه را فقط می‌گیرند، هیچ کس نمی‌آید بگوید که من با خدا قهر کرده‌ام مرا با خدا آشتی بده!»

دل خدانما

جناب شیخ می فرمود:

« دل هر چه را بخواهد همان را نشان می‌دهد، سعی کنید دل شما خدا را نشان دهد! انسان هر چه را دوست داشته باشد، عکس همان در قلب او منعکس می‌شود، و اهل معرفت با نظر به قلب او می‌فهمند که چه صورتی در برزخ دارد، اگر انسان شیفته و فریفته جمال و صورت فردی گردد، یا علاقه زیاد به پول یا ملک و غیره پیدا کند، همان اشیاء، صورت برزخی او را تشکیل می‌دهند. »

باطن دنیا پرستان

جناب شیخ که با دیده بصیرت باطنی مردم را می‌دید، درباره تصویر باطنی اهل دنیا، آخرت و اهل خدا چنین می‌فرمود:

« کسی که دنیا را از راه حرام بخواهد، باطنش سگ است، و آن که آخرت را بخواهد خنثی است، و آن که خدا را بخواهد مرد است. »

مردهایی که تبدیل به زن شدند!

دکتر حاج حسن توکلی نقل می‌کند: روزی من از مطب دندان سازی خود حرکت کردم که جایی بروم، سوار ماشین شدم، میدان فردوسی یا پیش‌تر از آن ماشین نگه داشت، جمعیتی آمد بالا، سپس دیدم راننده زن است، نگاه کردم دیدم همه زن هستند، همه یک شکل و یک لباس! دیدم بغل دستم هم زن است! خودم را جمع کردم و فکر کردم اشتباهی سوار شده‌ام، این اتوبوس کارمندان است. اتوبوس نگه داشت و خانمی پیاده شد آن زن که پیاده شد همه مرد شدند!

با این که ابتدا بنا نداشتم پیش شیخ بروم ولی از ماشین که پیاده شدم رفتم پیش مرحوم شیخ، قبل از این که من حرفی بزنم شیخ فرمود:

« دیدی همه مردها زن شده بودند! چون مردها به آن زن توجه داشتند، همه زن شدند! »

بعد گفت:

« وقت مردن هر کس به هر چه توجه دارد، همان جلوی چشمش مجسم می‌شود، ولی محبت امیرالمؤمنین علیه

السلام باعث نجات می‌شود. »

« چقدر خوب است که انسان محو جمال خدا شود... تا ببیند آن چه دیگران نمی‌بینند و بشنود آن چه را دیگران

نمی‌شنوند. »

آن میز چیست؟

آقای دکتر ثباتی می‌گوید: مرد کفاشی بود به نام « سید جعفر » - که مرحوم شد - می‌گفت: در منزل میز بزرگی

داشتم که جای مناسبی برای آن نداشتم که آن را آن جا بگذارم و در فکر بودم که آن را چکار کنم. شب شد رفتم

جلسه، جناب شیخ که مرا دید، آهسته گفت:

« آن میز چیست که آن جا - اشاره به دل او - گذاشته‌ای؟! »

مرد کفاش ناگهان توجه نمود، خنده‌ای می‌کند و می‌گوید: جناب شیخ جایی برای آن نداشتم، لذا آن را اینجا جا

داده‌ام!

رسیدن به اسرار الهی

جناب شیخ معتقد بود که اصلی‌ترین مقدمات دست یافتن به اسرار الهی، خدا خواهی است، و می‌فرمود:

« تا ذره‌ای محبت غیر خدا در دل باشد، محال است انسان به چیزی از اسرار الهی دست یابد. »!

غیر از خدا هیچ خواه

شیخ این اعتقاد که: جز خداوند چیزی نخواهد، را از دو فرشته آموخته بود. یکی از ارادتمندان شیخ از او نقل می‌کند:

« شبی دو فرشته با دو جمله به من راه فنا آموختند و آن جملات این بود:

از پیش خود هیچ مگو و غیر از خدا هیچ خواه »!

و در این باره می‌فرمود:

« هشیار باش، خلقت عالم ز بهر توست

غیر از خدا هر آن چه که خواهی شکست توست»

مرتبه عقل و مرتبه روح

جناب شیخ می فرمود:

« اگر انسان در مرتبه عقل باشد، هیچ وقت از عبادت سرپیچی نکرده، عصیان حق را نمی نماید، به موجب: «العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان» و در این مرتبه، نظر به غیر حق - که بهشت باشد - دارد. « ولی موقعی که به مرتبه روح می رسد، به موجب «ونفخت فیه من روحی: سوره حجر آیه ۲۹» فقط نظر به حق دارد.

همه چیز برای خدا، حتی خدا!

جناب شیخ می فرمود:

« ای انسان! چرا غیر خدا را می خواهی؟! مگر از غیر او چه دیده ای؟! اگر او نخواهد هیچ چیز مؤثر نیست، و برگشت تو به اوست!

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند

شاهبازان طریقت به شکار مگسی!!

خدا را گذاشته، غیر خدا تحصیل می کنی؟! چرا این قدر دور خودت چرخ می خوری؟! خدا را بخواه و همه خواستنی ها را مقدمه وصول او قرار بده، مشکل این جاست که ما همه چیز را برای خود می خواهیم حتی خدا را! «

بالاترین مراتب تقوی

شیخ درباره مراتب تقوی می گفت:

« تقوی مراتبی دارد، مرتبه نازله آن اتیان واجبات و ترک محرّمات است که برای عده ای بسیار خوب و بجاست، ولی مراتب عالیّه تقوی، پرهیز کردن از غیر خداست، بدین معنا که غیر از محبت حق در دل چیزی نداشته باشد. «

مکتب خداخواهی

جناب شیخ معتقد بود که:

تا انسان دل را از غیر خدا پرهیز ندهد به مقصد اعلاّی انسانیت نمی رسد، حتی اگر کسی مقصدش از مجاهده کمال خود باشد به مقصود نخواهد رسید.

از این رو، اگر شخصی نزد ایشان می‌آمد و رهنمود می‌خواست و می‌گفت: هر ریاضتی می‌کشم نتیجه نمی‌گیرم؛ می‌فرمود:

« شما برای نتیجه کار کرده‌اید، این مکتب، مکتب نتیجه نیست، مکتب محبت است، مکتب خداخواهی است. »

بازشدن چشم دل

مرحوم شیخ، باتجربه دریافته بود که راه باز شدن چشم و گوش دل و آشنایی با اسرار غیبی، اخلاص کامل و خداخواهی به مفهوم مطلق است، و می‌فرمود:

« اگر مواظب دلتان باشید و غیر خدا را در آن راه ندهید آن چه را دیگران نمی‌بینند شما می‌بینید و آن چه را دیگران نمی‌شوند شما می‌شنوید. »

« اگر انسان چشم دل خود را از غیر خدا پرهیز دهد، خداوند به او نورانیت می‌دهد و او را به مبانی الهیات آشنا می‌کند. »

« اگر کسی برای خدا کار کند، چشم دلش باز می‌شود. »

« رفقا! دعا کنید که خداوند از کری و کوری نجاتتان دهد، تا انسان غیر خدا را می‌خواهد هم کر است و هم کور !!»

به سخن دیگر، شیخ معتقد بود که: معرفت شهودی جز از طریق قلب سلیم ممکن نیست و قلبی از سلامتی کامل برخوردار است که ذره‌ای محبت دنیا در آن نباشد و علاوه بر آن چیزی جز خدا نخواهد، و این همان رهنمود ارزشمند امام صادق علیه السلام در تبیین قلب سلیم است. آن حضرت در تفسیر آیه کریمه:

إِلا من أتی الله بقلب سلیم: بجز کسیکه خداوند به او قلب سلیم عطا کرده. سوره شعراء آیه ۸۹ می‌فرماید:

« هو القلب الذی سلم من حب الدنیا؛

قلب سالم، قلبی است که از دوستی دنیا سالم باشد. »

و در حدیث دیگری می‌فرماید:

« القلب السلیم الذی یلقی ربه، و لیس فیه أحد سواه، و کل قلب فیه شرک أو شک فهو ساقط؛

دل سالم دلی است که پروردگارش را دیدار کند و در حالی که جز او در آن نباشد و هر دلی که در آن شرک یا شک باشد ساقط [او بیمار] است. »

چهره باطنی دل

جناب شیخ می‌فرمود:

« اگر انسان دیده باطنی داشته باشد می‌بیند به محض این که غیر خدا را در دل راه دهد، باطن برزخی او به همان صورت در می‌آید، اگر غیر خدا را بخواهی قیمت تو همان است که خواسته‌ای، و اگر خداخواه شدی قیمت نداری، « من کان لله کان الله له » اگر در تمام لحظات مستغرق در خدا باشی انوار الهی در تو تابش میکند و آن چه بخواهی به نور الهی می‌بینی. «

قلبی که همه چیز نزد او حاضر است!
جناب شیخ می‌فرمود:

« کوشش کن قلب تو برای خدا باشد، وقتی قلب تو برای خدا شد، خدا آن جاست، وقتی خدا آن جا بود همه آن چه مربوط به خداست در آن جا حاضر و ظاهر خواهد شد، هر وقت اراده کنی همه نزد تو خواهند آمد، چون خدا آن جاست، ارواح همه انبیا و اولیا آن جا هستند، اراده کنی مکه و مدینه همه نزد تو هستند... پس کوشش کن قلب فقط برای خدا باشد، تا همه آن چه مخلوق خداست نزد تو حاضر باشند.!!»

انسانی که کار خدایی می‌کند!
جناب شیخ معتقد بود:

اگر محبت خدا بر دل غلبه کند، و حقیقتاً دل چیزی جز خدا نخواهد، انسان به مقام خلافت الهی می‌رسد و کارهایی خدایی از او صادر می‌گردد. و در این باره می‌فرمود:

« اگر چیزی بر چیز دیگری غلبه کند، آن شیء از جنس آن می‌شود، مثل این که وقتی آهن را در آتش بگذارند، پس از مدتی که آتش بر آهن غلبه نمود، عمل آتش که سوزاندن باشد از آهن صادر می‌شود، همچنین است کار انسان با خالق و خدای خود! «
و نیز می‌فرمود:

« ما کار فوق‌العاده‌ای انجام نمی‌دهیم، بلکه همان فطرت را پیدا می‌کنیم که انسان خدایی باشد، همه چیز را روح به انسان می‌دهد. روح گاو کار گاو را می‌کند. روح خروس کار خروس را می‌کند. حالا بگویید ببینیم: روح خدایی انسان چه کار باید بکند؟ باید کار خدایی بکند؛ (نفخت فیہ من روحی) اشاره به همین مطلب است. «

آفت زدایی دل

بنابر این، جز با آفت زدایی دل از محبت غیر خدا، معرفت شهودی حاصل نمی‌شود، و تا معرفت حاصل نشود، انسان عاشق کمال مطلق نمی‌گردد. از این رو، مسأله اصلی این است که: پاک سازی دل از محبت دنیا کار ساده‌ای نیست. چگونه می‌توان دل را از علاقه به این « پیرزن آرایش شده » پاک‌سازی کرد؟ از نظر جناب شیخ، آن چه می‌تواند دل را آفت زدایی کند، با آن چه می‌تواند او را به حقیقت توحید برساند یکی است، همان عواملی که در بخشهای پیشین بدان اشاره شد؛ یعنی: حضور دایم، توسل به اهل بیت (ع)، گدایی شبها، احسان به خلق.

شیوه عاشقی خدا

جناب شیخ در میان همه عوامل یاد شده، برای « احسان به خلق » نقش ویژه‌ای در ایجاد انس به خدا و محبت به او قایل بود. وی معتقد بود که راه محبت خدا، محبت به خلق خدا و خدمت به مردم، بخصوص انسان‌های مستضعف و گرفتار است. در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

« الخلق عيال الله فأحب الخلق إلى الله من نفع عيال الله و أدخل على أهل بيت سروراً؛

مردم خانواده خدا هستند، محبوب‌ترین مردم نزد خدا کسی است که برای خانواده خدا سودمند باشد و خانواده‌ای را شاد کند. »

در حدیثی دیگر است که از آن حضرت پرسیدند: محبوب‌ترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود: سودمندترینشان برای مردم.

و در حدیثی دیگر آمده است که خداوند متعال، در شب معراج به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

« یا أحمد! محبتی محبه الفقراء، فادن الفقراء و قرب مجلسهم منک ... فإن الفقراء أحبائي؛

ای احمد! دوستی من، محبت فقراست، پس فقیران را به خود نزدیک کن و به مجلس آنان نزدیک شو زیرا فقرا دوستان من هستند. »

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: با معرفی جناب شیخ، مدت‌ها به خدمت آیت الله کوهستانی به «نکا» می‌رفتم؛ تا این که یک روز صبح که برای رفتن به نکا به گاراژ ایران پیما، در ناصر خسرو میرفتم، جناب شیخ را دیدم، فرمودند:

« کجا می‌روی؟ »

عرض کردم به نکا، نزد آیت الله کوهستانی. فرمودند:

« شیوه ایشان زاهدی است بیا برویم تا من روش عاشقی خدا را یادت دهم !!»

بعد دست مرا گرفت و به خیابان امام خمینی - فعلی - که سنگ فرش بود برد، در جنوب خیابان، در کوچه‌ای، در منزلی را زد، دخمه‌ای مایان شد که تعدادی بچه و بزرگ، فقیر و بیچاره در آن جا بودند، جناب شیخ به آنها اشاره کرد و فرمود:

« رسیدگی به این بیچاره‌ها انسان را عاشق خدا می‌کند!! درس تو این است، نزد آیت الله کوهستانی درس زاهدی بود و حالا این درس عاشقی است. »

و از آن به بعد، حدود ده سال با جناب شیخ سراغ افرادی بیرون شهر می‌رفتیم، شیخ نشان می‌داد و من آذوقه تهیه می‌کردم و به آن‌ها می‌رساندم.

کمالات معنوی

تعبد

طریقه سیر و سلوک جناب شیخ با مسلک مدعیان طریقت، تفاوتی اصولی داشت. او هیچ یک از فرقه‌های تصوف را قبول نداشت. طریقه او تعبد محض از رهنمودهای اهل بیت (ع) بود، از این رو، نه تنها به واجبات، بلکه به مستحبات اهمیت می‌داد.

سحرها معمولاً بیدار بود، بعد از آفتاب حدود نیم ساعت تا یک ساعت استراحت می‌کرد، بعد از ظهرها هم گاهی استراحت می‌نمود.

شیخ با اینکه خود اهل کشف و شهود بود می‌فرمود:

« در مکاشفات یقین نداشته باشید و هیچ وقت بر مکاشفه تکیه نکنید. همیشه باید رفتار و گفتار امامان را الگو قرار دهید. »

جناب شیخ در تأکید بر تعبد و عمل به احکام الهی در جلسه‌های عمومی به این آیه کریمه تمسک می‌کرد:
(أن تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم : اگر خداوند را یاری کنید یاریتان می‌کند و گم‌هایتان را استوار می‌گرداند - سوره محمد (ص) آیه ۷)
و می‌فرمود:

« خدا بی‌نیاز است، یاری خدا، عمل به احکام او و تمسک به سنت پیامبر اوست. »
و می‌فرمود: « هیچ چیز مثل عمل به احکام برای ترقی و تعالی بشر مؤثر نیست. »
و می‌فرمود:

« مقدس‌ها همه کارشان خوب است، فقط « من » خود را باید با (خدا) عوض کنند. »
و می‌فرمود: « اگر مؤمنین منیت (خودخواهی) خود را کنار بگذارند به جایی می‌رسند. »

و می‌فرمود:

« اگر انسان تسلیم خدا شود، رأی و سلیقه خود را کنار بگذارد و خود را به تمام معنا به خدا واگذار نماید، خداوند او را برای خود تربیت می‌کند. »

تقلید

براساس مسلک تبعید، شیخ در احکام مقلد بود، و از آیت الله حجت - یکی از مراجع تقلید معاصر خود - تقلید می‌کرد، و در ارتباط با انتخاب این شخصیت علمی برای تقلید خود می‌فرمود:

« به قم رفتیم، مراجع تقلید را دیدیم، از همه بی‌هواتر آقای حجت بود. »

و در نقلی دیگر فرموده بود:

« دیدم سینه اش از حب جاه و ریاست خالی است. »

جناب شیخ دوستان خود را از فرقه‌هایی که از این طریق عدول کرده‌اند بر حذر می‌داشت. یکی از دوستان شیخ می‌گوید: درباره یکی از این طوایف از او پرسیدم. شیخ فرمود:

« کربلا بودم دیدم طایفه‌ای می‌آیند، شیطان مهار شخصی را که در جلوی آنها حرکت می‌کرد در دست داشت، پرسیدم این‌ها کیستند؟ گفتند: »

جناب شیخ معتقد بود، کسانی که در سیر و سلوک از طریقه اهل بیت(ع) فاصله دارند، هر چند بر اثر ریاضت از نظر قدرت روحی، به مقامات و توان‌هایی دست یابند، اما درهای معارف حقیقی بر آنان بسته است. یکی از فرزندان شیخ نقل می‌کند که: با پدرم به کوه « بی بی شهربانو » یکی از کوه‌های اطراف ری رفته بودیم، در بین راه اتفاقاً به شخصی از اهل ریاضت برخوردیم، وی ادعاهایی داشت، پدرم به او فرمود:

« حاصل ریاضت‌های تو بالاخره چیست؟ »

آن شخص با شنیدن این سخن، خم شد و از روی زمین قطعه سنگی را برداشت و آن را تبدیل به گلابی نمود و به پدرم تعارف کرد و گفت: بفرمایید میل کنید!
پدرم فرمود:

« خوب! این کار را برای من کردی، بگو بینم برای خدا چه داری؟ و چه کرده‌ای؟! »

مرتاض با شنیدن این سخن به گریه افتاد ...

ارزش کار برای خدا

یکی از دوستان شیخ از او نقل می‌کند که فرمود:

« در مسجد جمعه تهران، شب‌ها می‌نشستم و حمد و سوره مردم را درست می‌کردم، شبی دو بچه با هم دعوا میکردند، یکی از آن‌ها که مغلوب شد برای این که کتک نخورد آمد پهلوی من نشست، من از فرصت استفاده کردم، حمد و سوره‌اش را پرسیدم، و این کار آن شب، همه وقت مرا گرفت. شب بعد درویشی نزد من آمد و گفت: من علم کیمیا، سیمیا، هیمیا و لیمیا دارم، و آماده‌ام به شما بدهم، مشروط به این که ثواب کار دیشب خود را به من بدهی!

به او پاسخ دادم: نه! اگر این‌ها به درد می‌خورد به من نمی‌دادی.»!

مخالفت با ریاضت غیر شرعی

جناب شیخ معتقد بود اگر کسی حقیقتاً به احکام نورانی اسلام عمل کند، به همه کمالات و مقامات معنوی دست خواهد یافت. او با ریاضت‌هایی که برخلاف سنت و روش مذهب است، به شدت مخالف بود. یکی از ارادتمندان ایشان نقل کرده است: مدتی مشغول ریاضت بودم و با کناره‌گیری از همسر علوی‌ام، در اتافی جداگانه مشغول ذکر می‌شدم و همان جا می‌خوابیدم، پس از چهار پنج ماه، یکی از دوستان مشترک، مرا به دیدن جناب شیخ برد، پس از دق الباب، به محض این که شیخ مرا مشاهده کرد، بدون مقدمه گفت:

«می‌خواهی بگویم؟!»

من سرم را پایین انداختم، بعد شیخ متذکر شد که:

«این چه رفتاری است با همسرت کرده و او را ترک کرده‌ای؟! ... این ریاضت‌ها و اذکار را بزن گاراژ! یک جعبه شیرینی بگیر و برو پیش عیالت، نماز را سر وقت بخوان با تعقیبات معموله.»

سپس شیخ به احادیثی که تأکید می‌کند اگر چهل روز کسی خالص عمل کند، چشمه‌های حکمت از دلش می‌جوشد اشاره کرد و فرمود:

«طبق این احادیث، اگر کسی چهل روز به وظایف دینی خود عمل کند قطعاً روشنی خاصی پیدا می‌نماید.»

آن شخص به توصیه شیخ ریاضت را رها کرد و به زندگی معمولی خود بازگشت.

حساب خمس

دکتر حمید فرزام - یکی از شاگردان جناب شیخ - در توصیف تعبد ایشان می‌گوید: شیخ، شریعت و طریقت و حقیقت را با هم داشت، نه این که مانند درویش‌ها پشت پا به شریعت زند. اولین حرف ایشان به بنده این بود که:

«برو حساب خمست را بکن»

مرا فرستاد نزد مرحوم آیت الله آقا شیخ احمد آشتیانی - رحمه الله علیه - در «گذرقلی» و گفت: «باید بروی خدمت ایشان» و چه مردی بود! آیت حق بود و من از او چه فیوضاتی کسب کردم! و چه چیزها دیدم! ... رفتم خدمت ایشان و حساب کلبه محقری که داشتم کردم.

نماز و نیاز

یکی از ویژگی‌های برجسته تربیت شدگان مکتب جناب شیخ، حضور قلب در نماز است. و این نبود مگر بدین جهت که شیخ برای جسد بی روح نماز ارزش چندانی قائل نبود و می‌کوشید علاقمندان او حقیقتاً نماز گزار باشند.

آداب نماز

در رهنمودهای جناب شیخ درباره نماز چهار نکته اساسی وجود دارد که هر چهار مورد برگرفته از متن قرآن و احادیث اسلامی است:

عشق

جناب شیخ معتقد بود همان گونه که عاشق از سخن گفتن با معشوق خود لذت می‌برد، نمازگزار باید از راز و نیاز با خدای خود احساس لذت کند. او شخصاً چنین بود و اولیای الهی همگی چنین‌اند. رسول خدا (ص) لذت خود از نماز را این گونه توصیف می‌فرماید:

« جعل الله جل ثناؤه قرءة عینی فی الصلاة، و حبب إلى الصلاة كما حبب إلى الجائع الطعام، و إلى الظمان الماء، و إن الجائع إذا أكل شبع، و إن الظمان إذا شرب روى، و أنا لا أشبع من الصلاة؛ خداوند- جل ثناؤه- نور دیده مرا در نماز قرار داد و نماز را محبوب من گردانید، همچنان که غذا را محبوب گرسنه و آب را محبوب تشنه (با این تفاوت که) گرسنه هر گاه غذا بخورد سیر می‌شود و تشنه هر گاه آب بنوشد سیراب می‌شود، اما من از نماز سیر نمی‌شوم. »

یکی از شاگردان شیخ، که حدود سی سال با او بوده می‌گوید: خدا شاهد است که من می‌دیدم در نماز، مثل یک عاشق در مقابل معشوقش ایستاده، محو جمال اوست.

ادب

مؤدب بودن نمازگزار در محضر آفریدگار متعال، یکی از مسایلی است که اسلام به آن اهمیت بسیاری داده است. امام سجاد علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

« و حق الصلاة أن تعلم أنها وفادة إلى الله عز و جل، و أنك فيها قائم بين يدي الله عز و جل فإذا علمت ذلك قمت مقام اللذليل الحقير، الراغب الراهب، الراجي الخائف، المستكين المتضرع، و المعظم لمن كان بين يديه بالسكون و الوقار، و تقبل عليها بقلبك و تقيمها بحدودها و حقوقها؛ حق نماز این است که بدانی نماز، وارد شدن بر خدای عزوجل و است و تو با نماز در پیشگاه خداوند عز و جل ایستاده‌ای، پس چون این را دانستی، باید همچون بنده‌ای ذلیل و حقیر، راغب و راهب و امیدوار و بیمناک و بینوا و زاری کننده باشی و به احترام کسی که در مقابلش ایستاده‌ای با آرامش و وقار بایستی و با دل به نماز رو کنی و آن را با رعایت شرایط و حقوقش، به جای آوری. »

جناب شیخ درباره ادب حضور می‌فرماید:

« شیطان همیشه می‌آید سراغ انسان، یادت باشد که توجه خود را از خدا قطع نکن، در نماز مؤدب باش در نماز باید همانند هنگامی که در برابر شخصیت بزرگی خبردار ایستاده‌ای باشی، به گونه‌ای که اگر سوزن هم به تو بزنند تکان نخوری! »

این سخن را جناب شیخ به فرزندش در پاسخ این سؤال که: شما موقعی که نماز می‌خوانید لبخند می‌زنید، فرموده است. فرزند جناب شیخ می‌گوید:

من حدس می‌زنم که لبخند ایشان به شیطان است، که با لبخند به او می‌گوید: زورت نمی‌رسد!

باری، جناب شیخ معتقد بود که هر حرکتی خلاف ادب در محضر آفریدگار، معلول وسوسه شیطان است و می‌فرمود:

« شیطان را دیدم بر جایی که انسان در نماز می‌خاراند، بوسه می‌زند »!!

حضور قلب

باطن نماز، یاد خدا و حضور صادقانه دل نمازگزار در محضر قدس حق تعالی است، و از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

« لا یقبل الله صلاة عبد لا یحضر قلبه مع بدنه؛

خداوند نماز بنده‌ای را که دلش با بدنش حضور ندارد، نمی‌پذیرد. »

جناب شیخ با توجه به این نکته، سعی می‌کرد قبل از اقامه نماز جماعت، حاضران را آماده نماز با حضور قلب کند. نماز او نمونه یک نماز با حضور قلب بود.

دکتر حمید فرزام در این باره می‌گوید: نمازشان خیلی با طمأنینه و با آداب بود و گاهی که دیر می‌رسیدم و قیافه ایشان را در نماز (در حالی که از جلوی ایشان رد می‌شدم) می‌دیدم انگار لرزه‌ای بر اندامشان مستولی، قیافه نورانی، رنگ پریده و غرق در ذکری بودند که می‌گفتند، حواسشان کاملاً جمع نماز بود و سرشان پایین، استنباطم این است که جناب شیخ هیچ شکی، حتی به اندازه سرسوزن در دلش نبود. یکی دیگر از شاگردان شیخ می‌گوید: گاهی به من می‌فرمودند:

« فلانی! می‌دانی در رکوع و سجود چه می‌گویی؟ در تشهد که می‌گویی: « اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له »، آیا راست می‌گویی؟ آیا هوای نفس نداری؟! آیا به غیر خدا توجهی نداری؟! آیا با (ارباب متفرقون) سر و کار نداری؟! »

مواظبت بر نماز اول وقت

در احادیث اسلامی بر نماز گزاردن در اول وقت تأکید فراوانی شده است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

« فضل الوقت الأول على الآخر كفضل الآخرة على الدنيا؛

فضیلت اول وقت (نماز) بر آخر وقت، همچون فضیلت آخرت است بر دنیا. »

جناب شیخ مقید بود که نمازهای پنجگانه را در اول وقت بخواند و دیگران را نیز بدان توصیه می‌فرمود.

نوکر امام حسین نمازش تا الان نمی‌ماند

خطیب توانا، حجت الاسلام والمسلمین، جناب آقای سیدقاسم شجاعی، خاطره جالبی از جناب شیخ در این باره دارند. ایشان می‌فرمایند: من از دوران مدرسه و ابتدایی منبر میرفتم و چون لحن سخن گرمی داشتم روضه‌های زیادی را می‌رفتم از جمله روزهای هفتم ماه به منزل جناب مرحوم آقا شیخ رجبعلی نکوگویان (خیاط) نرسیده به بازارچه، بعد از کوچه سیاهها می‌رفتم. از پله‌ها که بالا می‌رفتم، اتاق دست چپ، خانم‌ها جمع می‌شدند و برایشان

روضه ماهانه می‌خواندم، اتاق جناب شیخ هم طبقه پایین آن قرار داشت. آن زمان سیزده ساله بودم و هنوز به حد بلوغ نرسیده بودم.

روزی بعد از اتمام منبر به طبقه پایین آمدم و برای اولین بار با جناب شیخ برخورد کردم، کلاه‌هایی دستش بود و گویا عازم بازار بود، سلام کردم، یک نگاه به صورت من کرد و فرمود:

« پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و نوکر امام حسین علیه السلام نمازش تا الان نمی‌ماند!!»

گفتم: چشم، در حالتی که دو ساعت به غروب مانده بود و آن روز مهمان بودم و تا آن ساعت نماز نخوانده بودم، به محض این که به صورتم نگاه کرد، این حالت را در من دید و گوشزد فرمودند. این مطلب موجب شد که من مواقعی در همان دوران قبل از بلوغ و بعد از آن گاهی در مجالس ایشان - که مثلاً در منزل آقای حکیمی آهن فروش بود - می‌رفتم و از همان نوجوانی احساس می‌کردم این مرد صحبت که می‌کند مطالبش الهامی است، چون اطلاعات علمی نداشت، ولی وقتی صحبت می‌کرد تمام مخاطبین را مجذوب می‌فرمود، بطوری که هنوز هم من از ایشان خاطرات و سخن دارم. من جمله، از کلماتی که همیشه در ذهن من است این که می‌فرمود:

« از کلمه «ما» بگذرید، آن جا که در کارها کلمه «من» و «ما» حکومت میکند شرک است، فقط یک ضمیر حاکم است آن هم ضمیر «هو» و اگر از آن ضمیر بگذرید ضمائر دیگر شرک است. »

وقتی این طور کلمات را مرحوم جناب شیخ بیان می‌کرد، در قلب و فکر انسان مسکن می‌کرد.

خشم، آفت نماز

از جناب شیخ نقل شده است که:

« شبی حوالی غروب از نزدیک مسجدی در اوایل خیابان سیروس تهران عبور می‌کردم - برای درک فضیلت نماز اول وقت - وارد شبستان مسجد شدم دیدم شخصی مشغول اقامه نماز است و هاله‌ای از نور اطراف سر او را گرفته، پیش خود فکر کردم که بعد از نماز با او مأنوس شوم ببینم چه خصوصیتی دارد که چنین حالتی در نماز برای او پدیدار است. پس از پایان نماز همراه او از مسجد خارج شدم نزدیک درب مسجد، وی با خادم مسجد بگو مگویی پیدا کرد و به او پرخاش کرد و به راه خود ادامه داد، پس از عصبانیت دیدم آن هاله نور از روی سرش محو شد! »
خوف

در نصوص اسلامی بر خوف و خشیت از خداوند متعال بسیار تأکید شده است و قرآن کریم برجسته ترین ویژگی علما را خشیت از خداوند می‌داند حال این سؤال مطرح است: آیا محبت با خوف و خشیت قابل جمع است؟

معنای بیم از خدا

نخستین نکته در تفسیر خوف و خشیت الهی این است که بیم از خدا به معنای بیم از گناه و کارهای ناشایسته است، امام علی علیه السلام، می‌فرماید:

« لا تخف إلا ذنبا، لا ترج إلا ربک؛

جز از گناه خود مترس و جز به پروردگار خویش امید مبیند. »

از خدا نترس!

روزی امام علی علیه السلام به شخصی برخورد که چهره‌اش در اثر خوف دگرگون شده بود، از او پرسید:

« تو را چه شده؟ »

آن مرد پاسخ داد: از خدا میترسم!

امام فرمود:

« بنده خدا! از گناهت بترس و از عدالت الهی در کیفر ستم‌هایی که به بندگان کرده‌ای بیم داشته باش! خدا را در آن چه به تو تکلیف کرده اطاعت کن، و در آن چه به صلاح توست نافرمانی نکن! سپس از خدا نترس! که او به هیچ کس ظلم نمی‌کند، و بیش از آن چه سزاوار است کیفر نمی‌دهد. »

بیم جدایی!

بنابراین، هیچ کس نباید از خدا بترسد، بلکه ما باید از خود بترسیم که گرفتار دستاورد اعمال ناشایسته خود نگردیم. لیکن ترس اولیای خدا، در کیفر اعمال ناصواب، با ترس دیگران متفاوت است، آنان که محبت غیر خدا را از دل بیرون رانده‌اند، و اطلاعات آنان از خدا نه از ترس دوزخ و نه به امید بهشت است، از آتش فراق می‌ترسند. برای آنها عذاب جدایی از خدا، از آتش دوزخ دردناک‌تر است، از این رو امام اولیای خدا، امیر مؤمنان علی علیه السلام، در نیایش می‌گوید:

« فلئن صیرتني للعقوبات مع أعدائك، و جمعت بيني و بين أهل بلائك و فرقت بيني و بين أحبائك و أوليائك فهيني يا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابك فكيف أصبر علی فراقك؟! »
پس اگر مرا به خاطر کیفر گناهانم در جرگه دشمنانت قرار دهی، و با اهل بلایت یک جا جمع کنی، و میان من و دوستان و اولیای خود جدایی افکنی، پس ای خدای من و آقای من و مولای من و پروردگار من! گیرم که بر عذاب تو صبر کنم، اما بر جدایی تو چگونه تاب بیاورم؟ »

جناب شیخ در توضیح این آیه کریمه:

یدعون ربهم خوفا و طمعا؛

پروردگارشان را از روی بیم و طمع می‌خوانند. سوره سجده آیه ۱۶

می‌فرمود:

« این خوف و طمع چیست؟ خوف فراق و طمع وصل اوست، قرینه این معنا فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دعای کمیل: « فهینی یا الهی ... صبرت علی عذابك فكيف أصبر علی فراقك » است، و همچنین دعای امام سجاد علیه‌السلام: « ووصلك منی نفسی و إلیك شوقی...! »
وصال تو آرزوی من است و اشتیاق من به سوی توست. »

بیم نپذیرفتن محبوب

اولیای الهی با این که به وظایف خود عمل میکنند، بیم دارند. بیم آنان از این است که مبدا محبوب آنها را نپسندند و آنها را نپذیرد.

(والذین یوتون مآءاتوا و قلوبهم و جلةً أنهم إلی ربهم راجعون)
« و کسانی که آن چه را باید (انجام) بدهند، (انجام) می‌دهند و دل‌هایشان هراسان است که به سوی پروردگارشان باز می‌گردند. » سوره مومنون آیه ۶۰

به همان میزان که درد فراق برای اولیای الهی جانگاہ و غیر قابل تحمل است، مسأله پذیرش محبوبی که کمال مطلق است برای آن‌ها اهمیت دارد.

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید:

روزی (جناب شیخ) به من گفت:

« فلانی! عروس، خود را برای که آرایش می‌کند؟ »

عرض کردم: برای داماد.

فرمود: « فهمیدی؟ »

سکوت کردم.

فرمود:

« شب زفاف، فامیل عروس تلاش می‌کنند او را به بهترین شکل آرایش کنند تا مورد پسند داماد واقع شود، ولی عروس در باطن، یک نگرانی دارد که دیگران متوجه نیستند، نگرانی او این است که اگر شب وصال نتوانست نظر داماد را جلب کند و یا داماد حالت انزجاری از او پیدا کند، چه کند؟
بنده‌ای که نمی‌داند کارهای او مورد قبول خداوند متعال واقع شده یا نه، چگونه می‌تواند خایف و نگران نباشد؟! آیا تو خود را برای «او» آراسته می‌کنی یا برای «خود» و برای وجهه پیدا کردن میان مردم؟! »

« اموات وقتی مردند می‌گویند:

رب ارجعون لعلی أعمل صالحا: خداوندا مرا بازگردان (به دنیا) تا شاید عملی صالح بجای آورم. سوره مومنون آیه ۹۹ و ۱۰۰
عمل صالح آن است که خدا بیسندد، نه این که نفس تو آن را امضا کند. »

از این رو، جناب شیخ همیشه از ملاقات با حق تعالی ترس و واهمه داشت و می‌فرمود:

« که خدا خود ترس ندارد (واما من خاف مقام ربه: و هر کس از حضور در پیشگاه عز ربوبیت بترسید. سوره نازعات آیه ۴۰) اگر او ما را نپسندد و کارهای ما مورد قبولش نشود چه خاکی بر سر کنیم؟ »

فرزند شیخ می‌گوید: شیخ می‌گفت:

« خدا! ما را هم جزو قراضه‌ها - که طرف می‌آید و می‌گوید: من، قراضه و شکسته می‌خرم - خدا! ما را هم بخر و قبول کن. »

اذکار

جناب شیخ درباره ذکر و یاد خداوند متعال یک رهنمود اساسی داشت، که به مناسبت‌های مختلف، مکرر بر آن تأکید می‌کرد. هر چند این رهنمود، چنان که توضیح خواهیم داد برگرفته از احادیث اسلامی است، ولی مسأله مهم، تجربه شخصی شیخ درباره آن است. اصولاً اهمیت گفته‌های این مرد الهی و این عبد صالح، به دلیل آن است که گفته‌های او، یافته‌های او، و تجربه درونی اوست.

حضور داریم

جناب شیخ اصرار داشت که شاگردان خود را به گونه‌ای تربیت کند که آنان خود را در هر حال در حضور خداوند متعال ببینند. و این در واقع، همان سخن مهم و سازنده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود:

« اذکروا الله ذکراً خاملاً، قیل: و ما الذکر الخامل؟ قال: الذکر الخفی؛
خدا را با ذکر خامل یاد کنید، عرض شد: ذکر خامل چیست؟ فرمود: ذکر خفی و پنهان. »

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

« یفضل الذکر الخفی الذی لا تسمعه الحفظه علی الذی تسمعه سبعین ضعفاً؛
ذکر خفی که فرشتگان نگهبان نشنوند، هفتاد بار بهتر است از آن ذکر که آنان بشنوند. »

فضیلت و برتری ذکر خفی بر ذکر جلی و آشکار، به دلیل اهمیت و نقش تعیین کننده آن در سازندگی انسان است. ذکر زبانی آسان است، اما ذکر قلبی و به خصوص تداوم آن بسیار مشکل است. از این رو امام محمد باقر علیه السلام از آن به عنوان یکی از سخت‌ترین کارها نام می‌برد:

« ثلاث من أشد ما عمل العباد: إنصاف المؤمن من نفسه، و مواساه المرء أخاه، و ذکر الله علی کل حال، و هو أن یذکر الله عز و جل عند المعصیة یهم بها فیحول ذکر الله بینه و بین تلك المعصیة، و هو قول الله عز و جل (إن الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون) »

سه چیز از سخت‌ترین کارهای بندگان است: انصاف داشتن مؤمن، کمک مالی انسان به برادرش و به یاد خدا بودن در همه حال و آن به این معناست که آدمی در هنگام روبرو شدن با گناه و تصمیم به انجام آن، خدا را به یاد آورد، پس یاد خدا او را از آن گناه باز می‌دارد و این است سخن خدای عز و جل که می‌فرماید: کسانی که پرهیزگاری می‌کنند، چون وسوسه‌ای از شیطان به آنها برسد خدا را یاد می‌کنند و (در پرتو یاد او راه حق را می‌بینند و) بینا می‌گردند. «

در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام ضمن این که انصاف و مواسات و ذکر دایمی را سخت‌ترین واجب الهی می‌داند، تصریح می‌فرماید که مقصودم از یاد خدا در هر حال، ذکر زبانی نیست؛ هر چند ذکر زبانی هم ذکر خدا محسوب می‌شود:

« أما إنی لا أقول: سبحان الله، والحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أكبر، و إن کان هذا من ذاک، ولكن ذکر الله فی کل موطن إذا هجمت علی طاعته أو معصيته؛

منظور من از یاد کردن خدا، گفتن: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر، نیست. اگر چه این هم ذکر است، اما منظور، به یاد خدا بودن، در هنگام روبرو شدن با طاعت و عصیان الهی است. «

چیزی که بسیار دشوار است این است که انسان خود را در هر حال در محضر حق ببیند، اگر چنین حالی برای انسان پیدا شود، امکان ندارد هوای نفس و شیطان بر او غلبه کنند و او را به نافرمانی آفریدگار خود وادار نمایند.

راه رهایی از نفس و شیطان
جناب شیخ می فرمود:

« برای رهایی از شر نفس، راهی جز توجه به خدا و حضور دایم نیست، تا زمانی که در حضور او باشی و اتصال از خداوند قطع نگردد نفس قادر بر فریب تو نیست. «

جناب شیخ در بسیاری از اوقات ضمن اشاره به این آیه کریمه:

ومن يعيش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين؛
و هر کس از یاد خدای رحمان دل بگرداند، برای او شیطانی بگماریم که همنشین اوست. سوره زخرف آیه ۳۶
می فرمود:

« هرگاه انسان توجهش از خدا قطع شود، نفس و شیطان که در کمین او هستند، قلب را تصرف نموده و کار خود را شروع می کنند. «

دست از من بردار!
یکی از شاگردان شیخ از ایشان نقل کرده که:

« نفس خود را در عالم معنا دیدم؛ به او گفتم: دست از من بردار!
گفت: مگر نمی دانی که من تا تو را هلاک نکنم از تو دست نخواهم کشید! «

فیض الهی از طریق تداوم ذکر و یاد او، بر دل نازل می گردد، یا خدا هنگامی که وارد دل شد، در نخستین گام، دل را از وسوسه های شیطانی و آلودگی های نفسانی شستشو می دهد و آن را آماده گرفتن فیض از فیاض مطلق می کند.
امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره می فرماید:

« أصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله؛
ریشه شایستگی دل، اشتغال آن به یاد خداست. «

با احساس حضور دایم در محضر حق تعالی، اسنان از اسارت نفس و شیطان آزاد می شود و با این آزادی، انواع بیماری های جان درمان می گردد، که امام علی علیه السلام فرمود:

« ذکر الله مطرده الشيطان؛
یاد خدا مایه راندن شیطان است. »
« ذکر الله دواء أعلال النفوس؛
یاد خدا داروی بیماریهای جانهاست. »
« یا من اسمہ دواء و ذکرہ شفاء؛
ای آن که نامش داروست و یادش شفا. »

یاد خدا در خواب!

آقای دکتر ثباتی می گوید: یک روز که ناهار در منزل یکی از افراد جلسه مهمان بودیم، بعد از صرف ناهار همه به استراحت پرداختند من که دراز کشیده بودم و چشمانم بر هم بود به یاد خدا بودم و در این رابطه فکر می کردم، در این موقع جناب شیخ که روبروی من بود و مرا می دید به دوستان توصیه کرد که:

« در خواب هم بایستی به یاد خدا باشید. »

پیامی از برزخ!

یکی از دوستان شیخ نقل می کند: روزی خدمت ایشان بودم فرمود:

« جوانی را در برزخ دیدم که می گفت: نمی دانید این جا چه خبر است! هنگامی که این جا بیایی خواهید فهمید؛ هر نفسی که به غیر یاد خدا کشیده اید به زیان شما تمام شده است! »

اهتمام به دو ذکر

یکی از ارادتمندان جناب شیخ میگوید: شیخ به «استغفار» و «صلوات» خیلی اهمیت می داد و دریافته بود که این دو ذکر، دو بال پرواز سالک است. شیخ میفرمود:

« هر کس در طول زندگی زیاد صلوات بفرستد، به هنگام مرگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله لب او را می بوسد. »

برای غلبه بر نفس

مداومت بر ذکر: « لا حول و لا قوة إلا بالله العظیم »

ذکر: « یا دائم یا قائم »

برای سر کوبی نفس های سرکش ۱۳ بار «یا یکصد بار « اللهم لك الحمد و إليك المشتكى و أنت المستعان »

هر شب یکصد بار « یا زکی الطاهر من کل آفة بقده »

غلبه بر وسوسه شیطان هنگام دیدن نامحرم

دکتر فرزام نقل می‌کند: جناب شیخ رجبعلی ذکر « یا خیر حبیب و محبوب صل علی محمد و آله » را بعد از دیدن نا محرم بسیار مؤثر و کارساز می‌دانستند و بارها این ذکر را به بنده سفارش و توصیه فرمودند تا از وسوسه شیطان در امان باشم، می‌گفتند:

« چشمت به نامحرم می‌افتد، اگر خوشت نیاید که مریضی! اما اگر خوشت آمد، فوراً چشمت را ببند و سرت را پایین بینداز و بگو: یا خیر حبیب...؛ یعنی: خدایا من تو را می‌خواهم، این‌ها چیه، این‌ها دوست داشتنی نیستند، هر چه که نباید دلبستگی نشاید... »

برای محبت خداوند
هزار بار صلوات تا چهل شب برای ایجاد دوستی خداوند متعال در دل.

برای صفای باطن
جناب شیخ تلاوت صبحگاهی سوره «صافات» و تلاوت شبانه‌گی سوره «حشر» را برای دست یافتن به صفای باطن مفید می‌دانست.
یکی از ارادتمندان شیخ می‌گوید که به من می‌فرمودند:
سوره حشر را هر شب بخوانم و عقیده داشتند که اسم اعظم الهی در آیات آخر این سوره مبارکه می‌باشد.

برای تشریف به محضر ولی عصر (عج)
قرائت آیه کریمه:
رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً: بارالها مرا به قدم صدق داخل و خارج گردان و به من از جانب خود بصیرت و حجت روشنی که دائم یار و مدد کار باشد عطا فرما. سوره اسراء آیه ۸۰ یکصد بار تا چهل شب.
طبق نقل، تعداد قابل توجهی از شاگردان شیخ، از طریق مداومت بر این ذکر، خدمت امام زمان علیه‌السلام تشریف پیدا کرده‌اند، هر چند در هنگام تشریف، امام علیه‌السلام را نشناخته‌اند. برای نمونه به دو مورد اشاره می‌شود:

تشریف آیت الله زیارتی
یکی از شاگردان شیخ نقل می‌کند که: جناب شیخ به مرحوم آیت الله آقای زیارتی در مهدی شهر، برای تشریف خدمت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - دستور العملی داده بودند « ظاهراً همان ذکر است که اشاره شد » پس از انجام آن به شیخ مراجعه کرد و عرض کرد که دستور العمل را انجام دادم و موفق نشدم؟
شیخ توجهی کرد و فرمود:

« هنگامی که در مسجد نماز می‌خواندید سیدی به شما فرمود: انگشتر در دست چپ کراحت دارد، و شما گفتید: کل مکروه جائز، هم ایشان امام زمان علیه‌السلام بودند. »

تشریف یک مغازه دار

دو نفر مغازه دار عهده دار زندگی خانواده سیدی می‌شوند، یکی از آن دو برای تشریف به محضر امام زمان علیه السلام ذکر سفارش شده شیخ را شروع می‌کند. پیش از شب چهارم، یکی از فرزندان خانواده سید نزد او می‌آید و یک قالب صابون می‌خواهد. مغازه دار می‌گوید: مادرت هم فقط ما را شناخته، فلانی هم هست، - اشاره به مغازه دار دیگر - می‌توانید از او بگیرید! این شخص می‌گوید: شب که خوابیدم، ناگهان متوجه شدم که از داخل حیاط مرا صدا می‌زنند، بیرون آمدم کسی را ندیدم، مجدداً خوابیدم، باز مرا به اسم صدا کردند ... تا سه بار، دفعه سوم، در منزل را باز کردم، دیدم سیدی روی خود را پوشانده است و می‌گوید:

« ما می‌توانیم بچه‌هایمان را اداره کنیم، ولی می‌خواهیم شما به جایی برسید. »

برای رفع مشکلات و درمان بیماری‌ها

دکتر فرزام می‌گوید: جناب شیخ بعضی از آیات قرآن و جملات ادعیه به همراه صلوات را به عنوان ذکر، و برای حل مشکلات و درمان بیماریها توصیه می‌فرمودند، مانند:

« رب إني مغلوب فانتصر و إني خير الناصرين ».

خود من زمانی گرفتاری داشتم، فرمودند این ذکر را بگویم:

« رب إني مسني الضر و أنت أرحم الرحمين »

و می‌فرمودند: « این‌ها ذکر است و با صلوات بگو. »

یا اگر بچه‌هایمان بیمار می‌شدند، می‌فرمودند:

« بگو: یا من اسمه دواء، و ذكره شفاء صل علي محمد و آل محمد. »

برای دفع گرما و سرما

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: در سفر اول حقیر به مکه معظمه، حضورشان عرض کردم برای دفع خطر شدت گرما چه باید کرد؟ ایشان توسل به این آیه را برای دفع خطر سرما و گرما تعلیم کردند:

سلام علی ابراهیم* کذلک نجزی المحسنین؛

سلام بر ابراهیم، این چنین نیکوکاران را پاداش خواهیم داد. سوره صافات آیه ۱۰۹ و ۱۱۰

یا نارکونی بردا و سلما علی ابراهیم؛

ای آتش، بر ابراهیم سرد و سلامت باشد. سوره انبیاء آیه ۶۹

انتظار

ارادت ویژه به حضرت ولی عصر - عج

یکی از ویژگی‌های بارز جناب شیخ، ارادت ویژه به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - و انتظار فرج و ظهور آن بزرگوار بود. او می‌فرمود:

« اغلب مردم اظهار می‌کنند که ما امام زمان(عج) را از خود بیشتر دوست داریم، و حال آن که این طور نیست، زیرا اگر او را بیشتر از خود دوست داشته باشیم، باید برای او کار کنیم نه برای خود. همه دعا کنید که خداوند موانع ظهور آن حضرت را برطرف کند و دل ما را با دل آن وجود مبارک یکی کند. »

سلام مرا به او برسانید

یکی از شاگردانش می‌گوید: او خود همیشه متوجه آن بزرگوار بود، ذکر صلوات را بدون «وعجل فرجهم» نمی‌گفت، جلسات ایشان بدون تجلیل از امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - و دعا برای فرج برگزار نمی‌شد، در اواخر عمر که احساس می‌کرد قبل از فرج از دنیا می‌رود به دوستان می‌گفت:

«اگر موفق به درک حضور حضرتش شدید، سلام مرا به او برسانید.»

خواسته مهم

یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند: در سالهایی که خدمت ایشان بودم، احساس نکردم که خواسته مهمی جز فرج حضرت ولی عصر (عج) داشته باشد. به دوستان هم تذکر می‌داد که حتی الامکان چیزی جز فرج آقا از خداوند تقاضا نکنید، حالت انتظار تا حدی در جناب شیخ قوت داشت که اگر کسی از فرج ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - صحبت میکرد منقلب می‌شد و می‌گریست.

تلاش مورچه برای رسیدن به معشوق

نکته مهمی که جناب شیخ بر آن تأکید داشت: آمادگی و آراستگی شخص منتظر بود، هر چند عمرش برای درک زمان حضور آن بزرگوار کافی نباشد. و در این باره حکایتی از حضرت داود (ع) نقل می‌کرد:

«آن حضرت در حال عبور از بیابانی موجه ای را دید که مرتب کارش این است که از تپه ای خاک بر می‌دارد و به جای دیگری می‌ریزد، از خداوند خواست که از راز این کار آگاه شود ... مورچه به سخن آمد که: معشوقی دارم که شرط وصل خود را آوردن تمام خاکهای آن تپه در این محل قرار داده است!

حضرت فرمود: با این جثه کوچک، تو تا کی می‌توانی خاکهای این تل بزرگ را به محل مورد نظر منتقل کنی، و آیا عمر تو کفایت خواهد کرد؟! مورچه گفت: همه اینها را می‌دانم، ولی خوشم اگر در راه این کار بمیرم به عشق محبوبم مرده‌ام! در اینجا حضرت داود (ع) منقلب شد و فهمید این جریان درسی است برای او.»

جناب شیخ همیشه اصرار داشت که: «با همه وجود در انتظار ولی عصر (عج) باش و حال انتظار را با مشیت حق همراه کن.»

پینه دوزی در شهری

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: روزی در خدمتشان بودم و راجع به فرج مولا امام زمان (ع) و خصوصیات انتظار صحبت بود، فرمودند:

«پینه دوزی بود در شهری - ظاهراً - به نام امامعلی قفقازی، ترک زبان، عیال و اولادی نداشت، مسکن او هم - ظاهراً - در همان دکانش بود، حالات فوق‌العاده‌ای از او نقل نموده‌اند. خواسته‌ای جز فرج آقا در وجودش نبود. وصیت

کرد بعد از مرگ او را در پای کوه بی بی شهربانو- حوالی شهرری- دفن کنند. هر وقت به قبر ایشان توجه کردم دیدم امام زمان (ع) آن جاست. «

برزخ جوانی منتظر

جناب شیخ به هنگام دفن جوانی می گوید:

دیدم که حضرت موسی بن جعفر(ع) آغوش خود را برای جوان گشود، پرسیدم: این جوان آخرین حرفش چه بود؟ گفتند: این شعر
« منتظران را به لب آمد نفس ای شه خوبان تو به فریاد رس »

انصاف با مردم و دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام

مردی از دانشمندان در آرزوی زیارت حضرت بقیت الله بود و از عدم توفیق رنج می برد. مدت ها ریاضت کشید و در مقام طلب بود.

در نجف اشرف میان طلاب حوزه علمیه و فضلالی آستان علویه معروف است که هر کس چهل شب چهارشنبه مرتباً و بدون وقفه و تعطیل، توفیق پیدا کند که به مسجد سهله رود و نماز مغرب و عشاء خود را آنجا بگذارد، سعادت تشریف نزد امام زمان علیه السلام را خواهد یافت و این فیض نصیب وی خواهد شد. مدت ها در این باب کوشش کرد و اثری از مقصود ندید. سپس به علوم غریبه و اسرار حروف و اعداد متوسل شد و به عمل ریاضت در مقام کسب و طلب برآمد، چله ها نشست و ریاضت ها کشید و اثری ندید. ولی به حکم آنکه شبها بیدار مانده و در سحرها ناله ها داشت، صفا و نورانیتی پیدا کرد و برخی از اوقات برقی نمایان میگشت و بارقه عنایت، بدرقه راه وی می شد. حالت خلسه و جذب به او دست می داد حقایقی می دید و دقایقی می شنید

در یکی از این حالات او را گفتند: دیدن تو و شرفیابی خدمت امام زمان علیه السلام میسر نخواهد شد، مگر آن که به فلان شهر سفر کنی. هر چند این مسافرت مشکل بود، ولی در راه انجام مقصود، آسان نمود

پس از چندین روز بدان شهر رسید و در آن جا نیز به ریاضات مشغول گردید و چله گرفت، روز سی و هفتم یا سی و هشتم به او گفتند: الان حضرت بقیت الله، امام زمان علیه السلام در بازار آهنگران، در دکان پیرمردی قفل ساز نشسته است، هم اکنون برخیز و شرفیاب باش

بلند شد و به طوری که در عالم خلسه خود دیده بود، راه را طی کرد و بر در دکان پیر مرد رسید و دید حضرت امام عصر علیه السلام آن جا نشسته اند و با پیر مرد گرم گرفته و سخنان محبت آمیز می گویند، چون سلام کردم، جواب فرموده اشاره به سکوت کردند، اکنون سیری است، تماشا کن

در این حال دیدم پیرزنی را که ناتوان بود و قد خمیده داشت، عصا زنان، با دست لرزان، قفلی را نشان داد گفت: آیا ممکن است برای خدا این قفل را به مبلغ «سه شاهی» از من خریداری کنید، که من به سه شاهی پول احتیاج دارم پیر مرد قفل ساز، قفل را نگاه کرد و دید قفل، بی عیب و سالم است، گفت: ای خواهر من! این قفل «دو عباسی» ارزش دارد زیرا پول کلید آن بیش از «ده دینار» نیست، شما اگر ده دینار به من بدهید من کلید این قفل را

می‌سازم و ده شاهی قیمت آن خواهد بود. پیر زن گفت: نه مرا بدان نیازی نیست، بلکه من به پول آن نیازمندم، شما این قفل را سه شاهی از من بخرید من شما را دعا می‌کنم

پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم! تو مسلمان، من هم دعوی مسلمانان دارم، چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را تضییع کنم، این قفل اکنون هم هشت شاهی ارزش دارد من اگر بخواهم منفعت ببرم به هفت شاهی خریداری می‌کنم، زیرا در دو عباسی معامله بی انصافی است بیش از یک شاهی منفعت بردن، اگر می‌خواهی بفروشی، من هفت شاهی می‌خرم و باز تکرار می‌کنم که قیمت واقعی آن دو عباسی است، من چون کاسب هستم و باید نفع ببرم یک شاهی ارزان خریده‌ام

شاید پیرزن باور نمی‌کرد که این مرد درست می‌گوید، ناراحت شده بود که من خودم می‌گویم، هیچ کس به این مبلغ راضی نشد، من التماس کردم که سه شاهی خریداری کنند، زیرا مقصود من با ده دینار انجام نمی‌گیرد و سه شاهی پول احتیاج من است، پیر مرد هفت شاهی پول به آن زن داد و قفل را خرید!

چون پیر زن بازگشت، امام علیه السلام مرا فرمود

آقای عزیز! دیدی و سیر را تماشا کرد، این طور باشید و این جور بشوید تا ما به سراغ شما بیاییم، چله نشینی لازم نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد، ریاضات و سفرها رفتن احتیاج نیست، عمل نشان دهید و مسلمان باشید تا من بتوانم با شما همکاری کنم، از همه این شهر من این پیر مرد را انتخاب کرده‌ام، زیرا این پیر مرد دین دارد و خدا را می‌شناسد، این هم امتحانی که داد، از اول بازار این پیرزن عرض حاجت (کرد) و چون (او را) محتاج و نیازمند دیده‌اند، همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند و هیچ کس، حتی سه شاهی نیز خریداری نکرد و این پیر مرد به هفت شاهی خرید هفته‌ای بر او نمی‌گذرد مگر آن که من به سراغ او می‌آیم و از او تفقد می‌کنم

حج

جناب شیخ هیچ گاه استطاعت مالی برای انجام فریضه حج نیافت و حج نرفت، اما رهنمودهای او به برخی حج‌گزاران، نشان می‌دهد که از راز و رمز حج اولیای خدا بطور دقیق خبر داشت. او معتقد بود که حج حقیقی و کامل هنگامی تحقق می‌یابد که حج گزار عاشق صاحب‌خانه باشد، تا بتواند مقاصد واقعی مناسک حج را درک کند. از این رو، در پاسخ شخصی که به او پیشنهاد می‌کند با هم به حج بروند می‌فرماید:

« برو عاشقی یاد بگیر و بعد بیا تا به مکه برویم »!

تلاش برای زیارت حضرت ولی عصر (عج)

یکی از ارادتمندان با سابقه جناب شیخ نقل می‌کند: در اولین سفری که عازم مکه معظمه بودم خدمت ایشان رسیدم و رهنمود خواستم. فرمودند:

« از تاریخ حرکت تا چهل روز آیه شریفه: (رب أذخنی مدخل صدق و إخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطناً نصیراً- سوره اسراء آیه ۸۰) را بخوان شاید بتوانی ولی عصر- عجل الله تعالی فرجه- را ببینی. »

سپس افزود:

« چطور ممکن است کسی دعوت داشته باشد به خانه‌ای برود و صاحب خانه را نبیند! همه توجه و فکرت این باشد که ان شاء الله آن وجود مبارک را در یکی از مراحل حج زیارت کنی. »

تحریم محبت غیر خدا در احرام

« شخصی که در میقات محرم می‌شود باید بداند که این جا آمده است تا غیر خدا را بر خود حرام کند، و از لحظه‌ای که تلبیه گفت، دعوت خدا را پذیرفت و غیر او را بر خود حرام کرد، آن چه علاقه غیر خدایی است بر او حرام است و تا آخرین لحظات عمر نباید به غیر خدا توجه کند! »

خدا محوری در طواف

« طواف کعبه، به ظاهر دور زدن خانه است، ولی بدان که مقصود از این چرخ زدن، خدا را محور زندگی کردن و فانی شدن در اوست، حالی پیدا کن که دور او بگردی، قربانی او شوی و کاری کن که در واقع، خانه دور سرت بگردد. »

دعای زیر ناودان طلا

« در حجر اسماعیل و زیر ناودان طلا که زایران بیت الله الحرام حل مشکلات خود را از خداوند می‌خواهند تو عرضه بدار: خدایا! مرا برای بندگی خود و یاری ولایت حجه بن الحسن (عج) تربیت کن. »

کشتن نفس اماره در منی

« هنگامی که به منی می‌روی در قربانگاه چه می‌کنی؟ آیا می‌دانی فلسفه قربانی چیست؟ نفس اماره را در واقع قربانی کن، (فتوبوا إلی بارئکم فاقتلوا أنفسکم: و توبه کنید به سوی پروردگارتان و نفستان را بکشید. سوره بقره آیه ۵۴) سر نفس را ببر و برگرد، خود را از چنگال نفس رهایی ده، نه این که وقتی برگشتی، نفس نیرومندتر از قبل شده باشد! »

تنها جایی که محبت کردند!

پس از مراجعت، به محضر شیخ رسیدم و عرض کردم: دوست دارم بدانم نتیجه‌ای حاصل شده یا نه؟
فرمود:

« سرت را پایین بینداز و حمدی قرائت کن. »

سپس با یک توجه، نشانی های مسجدالحرام و نقطه جایگاه این جانب را بیان کرد، تا آن جا که فرمود:

« تنها جایی که به تو محبت کردند، قبرستان بقیع بود که در چنین حالی بودی و چنین خواسته‌هایی داشتی. »

آن چه در آن جا از خدا خواسته بودم نزد ایشان مکشوف بود.

ولیمه حج

در بازگشت از سفر حج، شیخ و جمعی دیگر را برای دادن ولیمه حج به منزل دعوت کردم، چلوکبابی درست کرده بودیم. برای جناب شیخ و چند نفر - خصوصی ها - سفره دیگری در بالا- ایوان- انداختیم. شیخ که متوجه این داستان شد مرا صدا کرد و فرمود:

« چرا پز می دهی؟! خودت را نگیر! میان مردم فرق نگذار، اگر برای خدا هست همه را با یک چشم نگاه کن، چرا به عده‌ای امتیاز می دهی؟ نه، من هم قاطی همه آن‌ها، هیچ فرقی قایل نشو! »
نیایش

یکی از دستورات عمل‌های مهم تربیتی شیخ، برنامه‌ریزی منظم برای خلوت با خداوند متعال و دعا و مناجات است که با جمله « گدایی در خانه خدا » از آن تعبیر می‌کرد، و تأکید می‌فرمود که:

« شبی یک ساعت دعا بخوانید، اگر حال دعا نداشتید باز هم خلوت با خدا را ترک نکنید. »

و می‌فرمود:

« در بیداری سحر و ثلث آخر شب آثار عجیبی است. هر چیزی را که از خدا بخواهی از گدایی سحرها می‌توان حاصل نمود، از گدایی سحرها کوتاهی نکنید که هر چه هست در آن است. عاشق خواب ندارد و جز وصال محبوب چیزی نمی‌خواهد. وقت ملاقات و رسیدن به وصال هنگام سحر است. »

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ
از یمن دعای شب و ورد سحری بود

دعاهای جناب شیخ

دعای یستشیر، دعای عدلیه، دعای توسل، مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه، که با « اللهم إني أسألك الأمان يوم لا ينفع مال ولا بنون » آغاز می‌شود و مناجات‌های پانزده گانه امام سجاد (ع) (مناجات خمسسه عشر)، دعاهایی است که جناب شیخ زیاد می‌خواند و به شاگردان هم خواندن آن‌ها را توصیه می‌فرمود.
در میان مناجات‌های پانزده گانه امام سجاد علیه‌السلام بر خواندن « مناجات مفتقرین » خصوصاً و « مناجات مریدین » تأکید داشت، و می‌فرمود:

« هر یک از این پانزده دعا یک خاصیت دارد. »

دکتر فرزام نقل می‌کند که از دعاهای همیشگی جناب شیخ این دعا بود:

« خدایا! ما را برای خودت تعلیم و تکمیل و تربیت بفرما.
خدایا! پروردگارا! ما را برای لقای خودت آماده بفرما. »

شب‌های جمعه بعد از نماز معمولاً جناب شیخ دعای کمیل یا یکی از مناجات‌ها و دعا‌های یاد شده را می‌خواند و شرح می‌داد.

دعای یستشیر بخوان!

آیت الله فهری نقل می‌کند که: از جناب شیخ شنیدم که فرمودند:

« به خدا عرض کردم: خدایا هر کسی با محبوب خودش راز و نیازهای دارد و تلذذی، ما هم می‌خواهیم از این نعمت برخوردار باشیم چه دعایی بخوانیم؟
در عالم معنا به من گفتند: دعای یستشیر بخوان. »

این بود که ایشان دعای یستشیر را با حال و نشاط مخصوصی می‌خواندند.

بهانه او را بگیر!

جناب شیخ معتقد بود که اگر انسان حقیقتاً خدا را بخواهد و به غیر او قناعت نکند، سرانجام خداوند متعال دست او را می‌گیرد و به مقصد می‌رساند و در این باره مثال جالبی داشت و می‌فرمود:

« بچه‌ای که بهانه گرفته، هر قدر اسباب بازی و تنقلات به او بدهند آن‌ها را پرت می‌کند و دست از لجبازی بر نمی‌دارد، آن قدر گریه می‌کند تا پدر او را در آغوش بگیرد و نوازش نماید، آن وقت آرام می‌شود، لذا چنان چه زرق و برق دنیا را نخواهی و بهانه او را بگیری، در نهایت خداوند متعال دست تو را می‌گیرد و بلندی می‌کند، آن وقت است که انسان لذت می‌برد. »

ارزش گریه و مناجات

جناب شیخ بر این اعتقاد بود که هنگامی انسان شایستگی مناجات و گفت و گو با خداوند متعال را پیدا می‌کند که محبت غیر خدا را از دل بیرون کند، و کسی که هوس، خدای اوست نمی‌تواند حقیقتاً « یا الله » بگوید، و در این باره می‌فرمود:

« گریه و مناجات موقعی ارزش واقعی دارد که انسان در دلش محبت غیر خدا را نداشته باشد. »

راه انس با خدا

جناب شیخ معتقد بود که راه انس با خدا، احسان به خلق است. اگر کسی بخواهد حال دعا داشته باشد و از ذکر و مناجات با خدا لذت ببرد، باید برای خدا، در خدمت خلق خدا باشد و در این باره می‌فرمود:

« اگر می‌خواهی از خدا بهره‌مند شوی و از انس و مناجاتش حظی داشته باشی، احسان به خلق کن، اگر می‌خواهی به حقیقت توحید راه پیدا کنی، به خلق خدا احسان کن و طریقه احسان را از اهل بیت (ع) بیاموز: (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا إنما نطعمکم لوجه الله لایرید منکم جزاء ولا شکورا؛ و خوراک خود را با وجود دوست داشتنش به بینوا و یتیم و اسیر اطعام کنند (ودر دل بگویند) فقط برای خوشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم، از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی. سوره انسان آیه ۸ و ۹)

و نیز می‌فرمود:

آن چه پس از انجام فرایض، حال بندگی خدا را در انسان ایجاد می‌کند، نیکی به مردم است. »

از خدا چه خواهیم؟

یکی از مسائل مهم در دعا این است که نیایشگر بداند در راز و نیاز با خدا چه بگوید، و از او چه بخواهد؟ جناب شیخ ضمن شرح ادعیه، با تکیه بر جملاتی مانند:

« یا غایه آمال العارفین » و « یا منتهی أمل الآملین » و « یا نعیمی و جنتی و یا دنیای و آخرتی » و امثال آن می‌فرمود:

« رفقا! زرنگی را از امامتان یاد بگیرید، ببینید امام چگونه با خدا راز و نیاز می‌کند: من آمده‌ام به پناه تو، آمده‌ام خودم را به تو بچسبانم! آمده‌ام تو را در آغوش بگیرم! من تو را می‌خواهم! »

جناب شیخ خود در دعا و مناجات می‌گفت:

« خدایا این‌ها را مقدمه وصل خود قرار بده. »

داد بی کسی بزن!

جناب شیخ می‌فرمود:

« وقتی شب‌ها برای گدایی موفق شدی، داد بی کسی بزن و عرضه بدار: خداوندا من قدرت و توان مبارزه با نفس اماره را ندارم، نفس مرا زمینگیر کرده، به دادم برس، و مرا از شر نفس اماره رهایی بخش! و اهل بیت را واسطه کن. »

و این آیه را تلاوت می‌فرمود:

إن النفس لإماره بالسوء إلا ما رحم ربی : همانا نفس به بدی امر میکند مگر اینکه پروردگارم رحم کند - سوره یوسف آیه ۵۳

« نمی‌توانی از شر نفس اماره خلاص شوی مگر به عنایت حق. »

شرط اجابت دعا

یکی از شرایط مهم اجابت دعا حلال بودن غذاست، شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: دوست دارم که دعایم مستجاب شود. آن حضرت فرمود:

« طهر مأكلك و لا تدخل بطنك الحرام؛
خوراکت را پاک گردان و حرام وارد شکم خود مکن. »

ظرفیت نیایشگر!

یکی از نکات ظرفیتی که نیایشگر باید مورد توجه قرار دهد، تناسب میان خواسته‌های خویش از خداوند با ظرفیت روحی خود است، که اگر واجد ظرفیت لازم نباشد ممکن است با دعا، برای خود مشکل و گرفتاری درست کند. یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند که: زمانی بود که وضع کاسبی من به هم خورد و از این بابت ناراحت بودم، تا این که روزی جناب شیخ از من پرسید: « چرا ناراحتی؟ » من هم جریان را برای ایشان تعریف کردم. فرمودند:

« مگر تعقیبات نمی‌خوانی؟ »

عرض کردم: چرا می‌خوانم.

فرمودند: « چه می‌خوانی؟ »

عرض کردم: من دعای صباح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌خوانم. فرمودند:

« به جای دعای صباح، سوره حشر و دعای عدلیه را در تعقیبات بخوان تا مشکلات شما مرتفع شود. »

عرض کردم: چرا دعای صباح را نخوانم؟

فرمودند:

« این دعا فقرات و نکاتی دارد که فرد باید توانایی و کشش آن را داشته باشد، امیرالمؤمنین علیه السلام در این دعا از باری تعالی درخواست می‌فرمایند که: خدایا دردی به من عطا فرما که در آن لحظات هم از یادت غافل نشوم. لذا این دعا ظرفیت خاص خود را نیاز دارد و شما بدون داشتن ظرفیت لازم دعای صباح را خوانده‌ای و چنین مشکلاتی برای شما ایجاد شده‌است. بنابراین، شما به جای دعای صباح، سوره حشر و دعای عدلیه را بخوان، ان شاء الله مشکلات مرتفع میشود. »

پس از مدتی که شروع به خواندن سوره حشر و دعای عدلیه نمودم، یکی از رفقا ده هزار تومان به من قرض داد، با آن پول کار کردم، منزل هم خریدم و کم‌کم کارم راه افتاد.

ادب نیایشگر

یکی از نکاتی که شیخ در مورد دعا توصیه می‌کرد ادب نیایشگر است. دکتر فرزام در این باره از ایشان نقل می‌کند که فرمود:

« در دعا باید خاضع و خاشع بود، و دو زانو و مؤدب رو به قبله. »

یک بار پای من ناراحت بود، به نظرم خواستم چهار زانو بنشینم، ایشان پشت سر و عقب اتاق نشسته بودند، فرمودند:

«درست بنشین، در دعا دو زانو بنشین و رعایت ادب کن.»

اول پول نمک را بدهید!
یکی از ارادتمندان شیخ می‌گوید: جمعی بودیم که همراه شیخ به قصد دعا و مناجات به کوه «بی بی شهربانو» رفتیم. نان و خیاری گرفتیم و از کنار بساط خیار فروش، قدری نمک برداشتیم و بالا رفتیم، آن جا که رسیدیم شیخ گفت:

«برخیزید برویم پایین که ما را برگرداندند. می‌گویند: اول پول نمک را بدهید، بعد بیایید مناجات کنید.»!!

توسل

فلسفه توسل به اهل بیت (ع)

جناب شیخ می‌فرمود:

«غالب مردم نمی‌دانند توسل به اهل بیت (ع) برای چیست؟ آنها برای رفع مشکلات و گرفتاری‌های زندگی به اهل بیت (ع) متوسل می‌شوند، در صورتی که ما برای طی کردن مراحل توحید و خداشناسی باید در خانه اهل بیت (ع) برویم. راه توحید صعب است و انسان بدون چراغ و راهنما قادر به طی کردن این راه نیست.»

زیارت عاشورا

یکی از نکاتی که جناب شیخ در توسل به اهل بیت علیهم السلام بر آن تأکید داشت، خواندن زیارت عاشورا بود و در این باره می‌فرمود:

«در عالم معنا به من توصیه کرده‌اند که زیارت عاشورا بخوان.»

و توصیه می‌کرد:

«تا زنده‌اید زیارت عاشورا را از دست ندهید.»

یکی از شاگردان شیخ که می‌خواست به این توصیه او عمل کند، چهل سال بر خواندن زیارت عاشورا مداومت کرد.

توسل، راه رسیدن به حقیقت توحید

جناب شیخ در مورد توسل به اهل بیت (ع) می‌فرمود:

«به نظر حقیر اگر کسی طالب راه نجات باشد و بخواهد به کمال واقعی برسد و از معانی توحید بهره ببرد، باید به چهار چیز تمسک کند: اول: حضور دایم، دوم: توسل به اهل بیت (ع)، سوم: گدایی شبها، و چهارم: احسان به خلق.»

والسلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم یبعث حیاً.

تهیه شده توسط سید محمد رضا طباطبایی

در پایگاه اینترنتی کانون گفتمان قرآن

<http://www.askquran.ir>